

تفاوت مفهوم تربیت با تعلیم

۱- مفهوم تربیت وسیع تر از تعلیم است- تعلیم فقط اختصاص به موجودی دارد که دارای درک و شعور باشد و بتواند علمی را فراگیرد. ولی تربیت در مورد موجودات بدون شعور که قابلیت رشد دارند نیز صادق است. باغبان درخت را تربیت میکند، یعنی مقدماتی را فراهم میکند تا درخت قابلیت های بلقوه ی خود را فعلیت بخشد. بدین ترتیب قلمرو و محدوده ی تربیت، وسیع تر و گسترده تر از تعلیم است.

۲- اهداف تربیت گسترده تر از اهداف تعلیم است- به وسیله ی تربیت میتوان تمامی استعداد های جسمانی و روحانی، عقلی و عاطفی انسان را رشد داد، اما تعلیم فقط به افزایش معلومات ذهنی متربی کمک می نماید. لذا اهداف «تربیت» گسترده تر از اهداف «تعلیم» است.

۳- تعلیم جنبه ی ذهنی و تربیت جنبه ی عملی دارد- تعلیم جنبه ذهنی دارد. یعنی چه بسا افرادی که علم و آگاهی نسبت به بسیاری از مسائل دارند اما به هیچ یک از آنها عمل نمی کنند، اما تربیت جنبه ی عملی دارد. یعنی تربیت هنگامی اطلاق میشود که انسان علم و آگاهی خود را به کار گیرد.

به عنوان مثال اگر بخواهیم به شاگردان، اخلاق را «تعلیم» دهیم، باید کاری کنیم تا آنها از ارزش ها و ضد ارزش ها اطلاع حاصل کنند. در این صورت نمیتوانیم بگوییم که شاگردان تربیت اخلاقی شده اند، بلکه فقط تعلیم دیده اند.

اما اگر بخواهیم آنها را از نظر اخلاقی «تربیت» کنیم، علاوه بر اینکه به عنوان مقدمه ی کار لازم است آنها را از ارزش ها و ضد ارزش ها آگاه نماییم، باید با اعمال روش های تربیتی کاری کنیم تا آنها عامل به این ارزش ها بشوند و از ضد ارزش ها بپرهیزند. در این صورت میتوانیم ادعا کنیم که شاگردان را از نظر اخلاقی تربیت کرده ایم.

ضرورت تعلیم و تربیت

شاید کمتر کسی باشد که درباره ی لزوم تعلیم و تربیت شک کند، زیرا با اندکی تفکر، روشن می شود که انسان «شدن» انسان مرهون و مدیون اقدام های تعلیمی و تربیتی _ چه از طرف خود (خودسازی) و چه از طرف پرورش دهندگان او _ می باشد.

افلاطون می گوید: «... در اثر تربیت، جسم و روح انسان، به بلندترین پایه ی جمال و کمال می رسد، بنابراین این عالی تر و مقدس تر از تربیت، فنی نیست.»

تعلیم و تربیت به ویژه تعلیم و تربیت دینی می تواند ارتباط آفریده با آفریدگار را مستحکم تر نماید و او را به پذیرش تعهد و قبول مسئولیت وادارد. اساساً انگیزه ی بعثت انبیا، امامت معصومین (ع) و ولایت فقها نیز بر همین هدف استوار است.

تعلیم و تربیت می تواند به رشد و ارتقای جسمانی و روحانی انسان مدد نماید و نیازهای فردی، اجتماعی، اقتصادی... انسان را تأمین کند. اساساً باید دانست که تمام امور زندگی بشر چه در حال فردی و چه اجتماعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم با امر تعلیم و تربیت ارتباط دارد. زیرا انسان موجودی صاحب اختیار و دارای اراده ی آزاد است و این اراده و اختیار تحت تاثیر حالات درونی و گرایش های روحی او است. لذا انسان به هر صحنه ای که وارد شود اعم از اقتصاد و سیاست و هنر و ... عنان اختیار او در آن صحنه در دست همان امیال و گرایش ها خواهد بود. حال اگر این امیال و کشش های درونی در اثر تعلیم و تربیت به مسیر درست و اصولی خود هدایت شود، میتوان امید داشت که انسان در

صحنه های گوناگون مطابق حق و به روش صحیح عمل خواهد کرد و اگر اراده او تنها تحت تاثیر امیال و خواهش های نفسانی باشد و هیچ عامل تربیتی آن را کنترل و هدایت نکند، مسلماً عملکرد انسان خالی از خطا و اشتباه نخواهد بود.

اهمیت تربیت از نظر پیشوایان اسلام

پیشوایان گرامی اسلام (ع) از همان ابتدا مسأله «تربیت و هدایت» مردم را در رأس برنامه های خود قرار می دادند.

جریان باز پس گرفتن شریعه ی آب از سپاه معاویه و مباح و آزاد گذاشتن آن برای عموم دوست و دشمن، از طرف حضرت علی(ع)، از وقایع جالب جنگ صفین است، چون دشمن فکر می کرد که حضرت مقابله به مثل خواهد کرد. به دنبال این فتح، حضرت چند روزی را ترک مخاصمه و به اصطلاح امروز (آتش بس) اعلام کردند و بعد در برابر تعجب عده ای و سؤال برخی که شاید این تأمل و درنگ بخاطر ترس از شهادت باشد، فرمود: بخدا قسم یک روز جنگ کردن را به تاخیر نینداختم مگر برای آنکه میخواهم گروهی بیدار شده و به من ملحق گشته و هدایت شوند. با چشم کم نور خود روشنی مرا ببینند و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من محبوب تر است که آن گمراهان را بکشم((.

حضرت علی(ع) در میدانهای جنگ به تربیت دسته جمعی و گروهی اکتفا نمی کرد و گاه به تربیت فردی نیز می پرداخت:

شیخ صدوق در کتاب شریف ((توحید)) و ((خصال)) نقل می کند: در جنگ جمل عربی از میانه لشکریان برخاسته و عرض کرد:

یا علی آیا اعتقاد شما بر این است که خدا یکی است؟

اصحاب حضرت از این سوال در این موقع حساس جنگی تعجب کردند و گفتند مگر نمی بینی امام (ع) در این جبهه با چه مسائلی مواجه است؟

حضرت علی (ع) فرمود: بگذارید جواب سوال خود را بگیرد و نسبت به خدای خود معرفتی حاصل کند زیرا او همان را میخواهد که ما آن را از دشمن خود (در این جنگ) میخواهیم.

به عبارت دیگر مقصود ما از همه ی این جنگ ها تربیت و بیداری مردم است و مبارزه و جنگ اصالت ندارد و نمی تواند هدف قرار گیرد((.

سپس حضرت با کمال خونسردی در میانه کارزار مسأله توحید را آنچنان برای او شرح داد تا وی کاملاً قانع شد.

بنابراین در اهمیت تعلیم و تربیت همین بس که پیشوایان ما در همه مراحل حتی در سخت ترین برخوردهای صحنه خونین جنگ لحظه ای از آن غافل نبودند چنانکه خطبه های امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) در میادین جنگ و آثار درخشان تربیتی آنها همه حاکی از این مطلب است.

به اندازه ای رهبران ما به مسأله ((تربیت)) توجه داشتند که حضرت علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا (ص) هنگام اعزام من به یمن فرمود: یا علی... اگر یک نفر به وسیله تو مسلمان شود بهتر است از آنچه که خورشید بر آن میتابد

در حدیث دیگری رسول خدا (ص) در اهمیت تربیت انسانها میفرماید.

((اگر خداوند به وسیله ی تو یک فرد را هدایت کند برای تو بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیا است))

معاویة بن عمار گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم شخصی حدیث شما را نقل میکند به صورتی که در میان مردم پخش می شود و در نتیجه ی آن دل‌های مردم و خصوصاً شیعیان شما آرامش و قدرتی می گیرد در حالیکه ممکن است عابدی از شیعیان شما چنین حرکتی را نداشته باشد کدام افضل است؟

امام صادق علیه السلام در جواب فرمود: ((کسی که حدیث ما را نقل می کند تا دل‌های شیعیان و سایر مردم از آن قدرتی بگیرد مقامش از هزار عابد بالاتر است)).

اهمیت تعلیم از دیدگاه معصومین (ع)

پیرامون اهمیت تعلیم و مقام والای معلم در سیره معصومین (ع) و سخنان ایشان مطالب فراوانی جلب نظر می کند که در این مختصر به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می کنیم ذکر همین خلاصه حاکی از جایگاه رفیع معلم و اهمیت تعلیم از دیدگاه اسلام است :

امام حسین (ع) به ابوعبدالرحمن سلمی که معلم قرآن بود و به یکی از فرزندان آنحضرت سوره حمد را یاد داده بود هدایای فراوانی عطا فرمود و هنگامیکه مردم با تعجب گفتند که این معلم در خور چنین هدایایی نبود حضرت جمله ای فرمود که ارزش این جمله به مراتب بالاتر از آن جوایز بود و مقام چنین معلمی را بیشتر تثبیت می کرد. فرمود:

((هیچ صدقه و بخششی - از لحاظ میزان پاداش و بازده معنوی - نمی تواند با نشر و تعلیم علم برابری کند)).

همچنین فرمود: ((هرگونه هدایا و ارمغانی که یک فرد مسلمان به برادر دینی خود اهدا می کند برتر و بالاتر از سخن حکمت آمیز نیست. سخنی که خداوند - از رهگذر آن - بر مراتب هدایت آن برادر ایمانی افزوده و از گمراهی او جلوگیری می کند)).

امام صادق فرمود: اگر کسی راه و رسم خیر و نیکی را به شخصی تعلیم دهد هم وزن پاداش کار نیک او اجر و پاداشی عاید وی میگردد.

یکی از حاضران مجلس امام صادق (ع) که راوی این سخن نیز می باشد از آنحضرت پرسید: حتی اگر رهنمون فرد دومی به خیر و نیکی باشد باز هم از چنین پاداشی بهره مند می شود؟ حضرت در پاسخ فرمود: فرد دوم که سهل است اگر او همه مردم عالم را به خیر و نیکی راهبری کند همانند و برابر اجر و مزد کار خیر آنان اجر و پاداشی نصیب چنین معلم و راهگشای خیر و نیکی می شود. راوی میگوید: پرسیدم اگر از دنیا برود همین پاداش برای او منظور می شود؟ فرمود: آری اگرچه از دنیا برود

امام رضا (ع) فرمود: در روز رستاخیز به فرد عابد و زاهد چنین خطاب می شود: مرد خوبی بودی. همت و کوشش تو در ذات و شخص خودت محدود بود و چون در زندگانی باری به دوش دیگران نبودی و از خویشتن حمایت کردی بنابراین به بهشت درآی - ولی باید بدانی که حق نداری دیگران را با خود همراه سازی چون اثر وجودی تو از مرز نجات خودت تجاوز نمی کرد در حالیکه فقیه و عالم آگاه به موازین دین که احساس رسالت و مسئولیت می کرد و خیر او به دیگران می رسید و آنان را از دشمنانشان رهائی می بخشید و نعمت های بهشت الهی را نسبت به آنان سرشار می ساخت و درنتیجه عوامل جلب رضای الهی را برای آنها روشن می نمود خطاب به او در روز قیامت می گویند:

ای کسی که افراد یتیم و بی سرپرست آل محمد را تحت تکفل و سرپرستی خود قرار داده و افراد سست ایمانی را که از دوستان ما بودند به حق و حقیقت رهنمون شدی. در این عرصه دهشتناک و بلاخیز درنگ کن تا دیگران را زیر چتر حمایت خویش قرار دهی و برای هر کسی که از تو بهره ای گرفته و یا از تو علم و دانشی آموخته است وساطت دو شفاعت کنی. او کمی درنگ می کند و پس از آن وارد بهشت می

گردد و همراه او و گروه های فراوانی در ورودی بهشت با او همگام می گردند تا آنگاه که ده گروه صد هزار نفری به دنبال چنین افتخاری نائل می شوند.

از این گروه های چشمگیر و فراوان عده ای شاگردان بدون واسطه او هستند و عده ای دیگر که شاگردان شاگردان او می باشند و از هنگام تعلیم تا روز قیامت با وسائط دور و درازی از شاگردان و جیره خواران مکتب این عالم آگاه دینی به شمار می آیند.

احادیثی که از نظر دانشجویان عزیز گذشت نمونه هایی از روایاتی است که راجع به اهمیت و ارزش تعلیم به ما رسیده است. اگر چه این گونه احادیث فراوان و چشمگیر است ولی ما به منظور رعایت اختصار در تدوین کتاب به ذکر همین مقدار بسنده نمودیم و برای تکمیل مطلب مطالعه کتاب ((منیة المرید)) از شهید ثانی را توصیه می نماییم. این کتاب که به زبان فارسی به نام ((آداب تعلیم و تعلم در اسلام)) منتشر شده است، شامل مجموعه ای از دستورات و آداب اسلامی است که دانستن و عمل به آنها برای یک معلم و مربی مسلمان ضروری است. علاوه بر کتاب مذکور، کتاب ((آداب متعلمین)) از خواجه نصیر طوسی، مشتمل بر نکات مهمی است که آگاهی از آنها برای هر دانشجوی مسلمان لازم است. از این رو با معرفی کتب یاد شده بعنوان کتاب کمک درسی از ذکر مفاد آنها در اینجا حتی المقدور اجتناب شده است.

ویژگی های تعلیم و تربیت اسلامی

۱- تزکیه و اصلاح خویش

قرآن کریم می فرماید: **عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ ۖ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** ۚ

{ایمان خود را نگه دارید که اگر همه گمراه شوند و شما براه هدایت باشد زبانی از کفر آنها به شما نخواهد رسید}

در نفس انسان نیاز های متعددی است و همگی طالب ارضا هستند. امکانات متعددی نیز به انسان عطا شده است تا هم بتواند نیروی خود را صرف ارضای نفسانیات کند و هم بتوسط نیروها و امکانات داده شده جلو خواهش های نفسانی را بگیرد و کشش های درونی را تحت نظم و ضابطه در آورد.

خداوند برای انسان میزان های معینی را معلوم نموده است تا برطبق آنها رفتار کند و از حدود آنها تجاوز ننماید. از او خواسته شده است که برصراط مستقیم گام نهد و از خود مواظبت کند که به راه های انحرافی در نغلطد. و به انسان اعلام شده است که ارتکاب خطا موجب عقب ماندگی و کیفر است..

میزان صحیح عقاید و رفتار از طریق وحی توسط انبیا تعیین و اعلام شده است و برای هرگونه رفتار از خرد و کلان / جزئی و کلی در رابطه با خود و دیگران و در ارتباط با جهان هستی و خالق عالم میزانی مشخص کرده اند و صحیح را از غلط و صواب را از خطا باز شناسانده اند. قرآن کریم بیانگر هرچیز و هر امر است و از آنچه موجب رشد و تعالی انسان است بتفصیل سخن آورده و این همه تحلیل و تفسیر امور بتوسط انبیا و کتب اسمانی را حجتی از بیرون وجود انسان شمرده اند.

در درون انسان ابزار شناساگر قرار داده است تا بوسیله آنها حق را از باطل متمایز کند. این ابزار مشتمل بر اندام های حسی و ادراکات و منطق و عقل است که معارف لازم را بتوسط آنها میتوان کسب کرد.

به انسان ازادی داده شده تا راه خویش را برگزیند و مطابق اختیار و انتخاب خویش عمل کند چنانچه خواست ایمان آورد و اگر نخواست راه کفر بپیماید میتواند ایثار کند و میتواند که تجاوز کار باشد. میدان عمل باز است و فرصت اقدام فراهم است.

نتیجه اینکه انسان مختار و شناساگر و صاحب امکانات و توانایی هایی است که میتواند در پیشگاه خداوند سربه اطاعت نهد و طبق فرمان الله و موازین قسط و مطابق با امیال نفسانی خود عمل نماید.

چنانچه انسان طبق میل خویش و بدون رعایت موازین اسلامی عمل کرد از حدود خارج شده و به تعبیر قرآن به خویش ستم کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ

{ای مردم هر ظلم و ستم که بکنید منحصر به نفس خودتان کرده اید. به جهت مطاع فانی دنیا است}

ایه کریمه صراحت دارد که حاصل ستمگیری عاید خود شخص میشود و علت ارتکاب ستم دنیا گرایی و دوستی کالای دنیا است.

در ایه دیگر می فرماید: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا {اگر نیکی کنید به خودتان کرده اید و اگر بدی کنید عاید خودتان خواهد شد}

اگر در ایه قبل بحث از ستم شد که حاصلش عاید خود ستمگر است در این ایه سخن از احسان است که نتایجش عاید خود احسان کننده می گردد. پس نیکی کسی را به حساب دیگری نمی نهند و بدی کسی را در پرونده دیگری ضبط نمی کنند. در این رابطه میفرمایند:

{هیچ کس بار گناه دیگری را بردوش نکشد (و آنکس که بارش سنگین است) اگر دیگری را به کمک خود طلبد نمی تواند بار وی را بکشد اگرچه خویشاوندش باشد (ای رسول) توقفت آنان را که در پنهانی و خلوت از خدای خود میترسند و نماز بپا می دارند می توانی خدا ترس گردانی. هر کس خود را تزکیه کرد (از کفر و گناه و اخلاق زشت منزّه ساخت) سود و سعادتش بر خود اوست و بازگشت همه بسوی خداست.}

بعضی اوقات همین که گفته می شود فلان فرد مرتکب خطا یا جنایت شده است و بایستی به کیفر برسد می گویند اجتماع ناسالم بوده و بایستی شرایط اجتماعی را مساعد کرد تا فرد خطا نکند و با این تعبیر و طرز فکر نتیجه می گیرند که فرد نباید تنبیه شود.

این تفکر با توجه به ایه فوق باطل است. زیرا می فرماید هیچ حمل کننده ای بار گناه دیگری را حمل نمی کند گرچه خویشاوند او باشد و هر مجرم شخصا مسئول جرائم گناهان خویش است. نکته دیگر در رابطه با پرورش نفسانی براساس قرآن مجید این است که نحوستی که برای هر کس پدید می آید و انحطاطی که پیدا میکند به خاطر اسراف کاری خود اوست:

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

{رسولان گفتند فال بد که می گوئید منشا آن درون خود شماست اگر به یاد آورید زیرا شما قومی اسراف کار هستید}

پس اگر هدف تربیت را سعادت مندی بدانیم و آن را عاملی برای زدودن موجبات شقاقت و ضلالت و نحوست به حساب آوریم مبدا آن در باطن خود شخص است.

نکته قابل ملاحظه در این رابطه این است که امکان تزکیه نفس برای افراد فراهم است زیرا هر کس با عقل و تفکر خویش می تواند نیک را از بد باز شناسد. اگر انسان تحت تاثیر نفس اماره قرار دارد و بر اساس انگیزش ها و محرک های جسمی و عاطفی به بدی می گراید در عین حال تحت تاثیر عواطف انسانی برین و نفس لواحه و مطمئنه نیز هست و قادر است که خود را از ارتکاب معصیت باز پس کشد. میتواند با اختیار گزینش کند و به وجه احسن عمل نماید.

۲- هدایت و حفاظت از دیگران

خداوند می فرماید:

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

{ کدامین گوینده نیکوتر از آن کس است که خلق را به سوی خدا بخواند و بگوید من از تسلیم شدگان به خدا هستم }

هر مسلمان وظیفه دارد دیگران را به سوی خدا دعوت کند - آنان را به احکام اسلام و اصول و فروع دین آشنا نماید و بر دانش و بینش هموعان بیفزاید و راه صحیح از غلط را بدانان بشناساند تا از انحراف مصون بمانند و به راه خطا گام ننهند.

هر مسلمان باید تبلیغ را از خانواده اش شروع کرده و سپس انرا به محله و شهر و کشورش گسترش دهد . خداوند متعال به پیامبر (ص) فرمود:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْضِ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

{ نخست خویشان نزدیک را از خدا بترسان نگاه پر و بال مرحمت بر تمام پیروان با ایمانت به تواضع بگستران . }

باتوجه به اینکه پیامبر خدا فرمود:

کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة

همه شما رعایت کننده و مسئول رعیت خود هستید

به این نتیجه میرسیم که علاوه بر این که هر مسلمان مسئول حفاظت خویشان است مسئول حفاظت دیگران از انحراف و زبان و مامور هدایت دیگران به صراط مستقیم نیز هست و مومن ترین برای اینکه نقش خلیفه الهیه نحو مطلوب ایفا کند نمی تواند در برابر هرگونه اعمال و افعال خلافی که دیگران انجام می دهند ساکت و بی تفاوت بماند

بعضی از ضرب المثل ها و سخنان اشعار است که میان بعضی از مردم متداول است اما با مسوولیت اجتماعی که هر مسلمان داراست سازگار نیست. مثلا: ما که مدعی المعلوم نیستیم .

سرت بکار خود باشد.

به ماچه مگر ما قاضی هستیم.

دیگر از ما گذشته ...

آیا ما قدرت مقابله باین همه کجروی های مردم را داریم و ...

اینگونه سخنان معمولاً دیگران را به عدم مسئولیت دعوت می کند و گویی انسان باید فقط منافع شخصی خود را تامین کند و از هر صحنه ای که اندک خطر جانی دارد خود را دور نگه دارد و یا از ورود هر نزاعی که احتمال ملامت شدن و تخفیف در شخصیت را دارد باید بگریزد و از مخالفت باهر جابر و ستمگر خودداری نماید. در حالی خداوند می فرماید

فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون

از کسی نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک نفروشید که هر کس بر خلاف آنچه خدا فرستاده است حکم کند از کافران خواهد بود بر اساس این آیه اختصاصاً معلمان موظفند که شاگردان را طور ی آگاه و تشجیع نمایند که برای استقرار احکام اسلام امر به معروف و نهی از منکر کنند با هر کسی که گامی برخلاف احکام اسلامی بردارد مقابله نمایند و با توجه به اقتضای امر به طور صریح یا به صورت ضمنی باعمل خلاف مخالفت نمایند.

در اینجا نکته ی مهمی که باید بدان توجه نمود این است که تلاش در راه تربیت بندگان خدا توفیق بسیار بزرگی است که اگر انسان موفق بدان گردد آثار و نتایج معنوی این عمل از تمام.

اعمال عبادی دیگر برای او بیشتر خواهد بود. هر قدمی که انسان در مسیر تربیت دیگران بر می دارد و در واقع آن قدم را در جهت تربیت و هدایت خویش برداشته است چرا که بدون تلاش در جهت نشر و تبلیغ دین خدا انسان نمیتواند تربیت اسلامی را بطور کامل در خود تحقق بخشد.

آنچه در امر هدایت و ارشاد غیر حائز اهمیت بوده و توجه کامل به آن ضروری است این است که این عمل مقدس به شرطی توفیق بزرگ به حساب می آید که انسان صلاحیت این کار را تحصیل کرده و شرایط لازم برای این عمل را به دقت مراعات نماید. چه بسیارند کسانی که به ظاهر گمان می کنند که به تربیت و هدایت دیگران مشغولند حال آنکه با هر گفتار و کردارشان دیگران را گامی از سعادت و رستگاری دورتر می کنند. البته همان اندازه که هدایت دیگران توفیق بزرگی است گمراه نمودن آن نیز بدبختی و ضلالت بی انتهایی است تربیت دیگران، به خصوص تربیت کودک و نوجوان، امری است که ظرایف و لطایف بسیار دارد و کسی که در این راه قدم برمی دارد باید بداند که مراعات ظرافت و دقت و لطافت طبع در این امر بسیار مهم است. ای بسا یک گفتار ظاهراً حق اما نابجا و بی موقع باعث دوری یک فرد از دین و ایمان گردد و با یک سخت گیری بیجا باعث تنفر او از دین شود. بنابراین عدم احساس تعهد عمیق توأم با عدم ترس و نگرانی از اینکه مبادا در امر تربیت و هدایت دیگران قصوری شده باشد، خود می تواند منشا گرفتاری های اساسی گردد. مربی باید همواره مراقب حال درونی و اعمال و رفتار ظاهری خود باشد که آنی از یاد خدا و محور اخلاص فاصله نگیرد و گرنه انحراف جزیی او به متربی منتقل گشته و او را هم گمراه خواهد نمود.

خلاصه اینکه امر به معروف و نهی از منکر و تربیت غیر باید با جمع شرایط انجام گیرد و هر کس باید قبل از آنیکه قدم در این راه بگذارد ابتدا به تربیت و سازندگی خویش بپردازد.

۳_ خدا را بر خود، و بر جزء جزء رفتار خویش ناظر دانستن

یکی از تفاوت های بارز نظام تربیت اسلامی با نظام های دیگر تربیتی در این است که در نظام های دیگر هیچگونه نظارتی خارج از وجود انسان مطرح نبوده و شخص جز خود و وجدان خود ناظری در کار خویش احساس نمی کند. طبیعی است که اگر انسان هیچ ناظری جز خود نداشته باشد، با خود کنار آمدن و بسیاری از خلافها را نادیده انگاشتن کار آسانی خواهد بود. اما در نظام تربیتی اسلام در عین حالیکه وجدان و نفس لوازمه برای خود اصالت و ارزش داشته و موجودیت و اهمیت آن نفی نمی شود، هر مسلمانی علاوه بر وجدان خود، خالق وجدان ها و بلکه خالق تمام اشیا و کائنات را بر کارهای خود ناظر می بیند: **إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ**.

به درستیکه خداوند تو را می پاید. مسلماً در چنین شرایطی انسان هرگز نمی تواند به کمترین انحرافی از جاده مستقیم حق تن داده و پیش نفس خود باطلی را حق یا حقی را باطل جلوه دهد. زیرا هرگونه خودفریبی منطقاً بسته است و **هُوَ مَعَكُمْ** آئینما کُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. او با شماست هر کجا باشید و خداوند به آنچه می کنید بیناست.

البته نباید فراموش کرد که در این نظارت آنچه یک انسان عاقل را از خلاف برحذر می دارد ترس

به معنای عامیانه آن نیست (بمانند ترسی که انسان از موجودات خطرناک دارد). بلکه بیش از آن که ترس باشد شرم حیاست. یعنی وقتی انسان خالق حکیم و دانا و مهربان را ناظر بر اعمال ظاهری و نیت باطنی خود ببیند مسلماً اگر قلبش سالم و فطرتش پاک باشد از خطا کردن و نادیده گرفتن فرامین الهی در حضور او شرم می کند و مرتکب خلاف نمی گردد

۴_ اولویت حیات اخروی در عین تأمین حیات دنیوی

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.

زندگی اخروی بسی بهتر و جاودانه است

در قرآن بهره مندی از دنیا . بر طبق موازین و مقرراتی توصیه شده است و دنیا مردود نیست. اسلام ترک دنیا و انزوا و پوچ گرایی معنی ندارد. هر آنچه که خداوند حلال کرده است و استفاده از آن لذات را مشروع دانسته کسی نمیتواند حرام کند. اگر کسی حلالی را حرام کند خلاف اسلام کرده است. میان بهره مندی از دنیا و تمتعات آخرت که در آینده خواهد بود موازنه ای باید برقرار نمود. قرآن کریم می فرماید :

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ...

(آنچه خداوند به تو داده است ثواب آخرت را بجوی و بهره ات را از دنیا هم فراموش مکن، و نیکی کن (اتفاق کن از روزی) همانطور که خداوند به تو نیکی کرده است). روشن است که در آیه فوق زندگی دنیا بعنوان وسیله و مقدمه ای جهت تدارک موجبات نیک بختی در آخرت برشمرده در عین حال برای اینکه کسی یکسره دست از دنیا نشوید خاطرنشان شده که ثمرات دنیا را فراموش نکند.

۵_ جامعیت و شمول

روش اسلام برای تربیت عبارتست از رسیدگی همه جانبه به سرشت و آفرینش بشر، و چیزی را در این میان به جای نگذاشته و از چیزی غفلت نمی کند. هم به تربیت جسمش می پردازد و هم عقل و روانش، هم شامل زندگانی معنوی است و هم حیات مادی، و بالاخره سرتاسر فعالیت های او را در برمی گیرد.

در فصول بعد((پیرامون ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها)) از نظر اسلام مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

۶_ اختصاصی نبودن تحصیل علم

رسول اکرم (ص) می فرمود : **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**

((جستجو و تحصیل علم بر هر مسلمانی فرض و واجب است))

در تواریخ آمده است که قبل از ظهور اسلام، بعضی از جوامع متمدن آنروز، تحصیل علم را از حقوق و امتیازات بعضی از طبقات می دانسته اند و برای سایرین چنین حقی قائل نبودند. در اسلام نه تنها علم به عنوان ((حق)) از امتیازات کسی نیست، بلکه به عنوان ((تکلیف)) و ((وظیفه)) مانند سایر تکالیف برای همه افراد تحصیل آن، فرض و واجب است.

حدیث فوق بیانگر این مطلب است که فرضیه علم یک فرضیه عمومی است که اختصاص به طبقه یا صنفی و یا جنسی ندارد، در تکالیف اسلامی ممکن است امری بر حاکم، فرض باشد نه بر رعیت یا بر رعیت فرض باشد نه بر حاکم، وظیفه مرد باشد نه وظیفه زن، مانند جهاد که فقط بر مردان فرض است، اما فرضیه علم بر هر مسلمانی فرض است و هیچ گونه اختصاصی به طبقه ای ندارد همچنین رسول اکرم(ص) فرمود:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا أَيْنَمَا وَجَدَهَا

((حکمت گمشده مومن است، هر جا آنرا بیابد، اخذ می کند.))

یگانه شرط قرار گرفتن علم این است که آن علم اینستکه، درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد و مهم نیست که چه کسی آنرا تعلیم می دهد.

حضرت علی (ع) می فرماید:

حکمت گمشده مومن است، پس آن را بیابید هرچند در نزد فرد مشرک و یا منافق باشد.

این احادیث قید و محدودیت را در باب علم از لحاظ ظرف ارتباط یعنی از لحاظ کسانی که یک نفر مسلمان علم خود را از آنها فرا می گیرد، برداشته است. ممکن است وظیفه ای از این نظر محدود باشد، مثلاً نماز جماعت را باید به یک نفر اقتدا کرد، اما شرطش اینستکه آن شخص مسلمان مومن و عادل باشد. اما در تعلیم و تعلم هیچیک از این شروط منظور نشده است.

البته لازم به تذکر است که در بعضی موارد انسان در درست و صحیح بودن مطاب تردید دارد، در اینگونه موارد کسانی که اهل تشخیص نیستند نباید سخن هر را بپذیرند، باید دقت کنند که تحت تاثیر و تلقین چه کسی هستند، چرا که در صورت عدم دقت در این امر ممکن است گمراه شوند،

لذا اخذ علم از مشرک و منافق، در مواردی است که در صحت مطالب علمی آنها شکی نباشد مثلاً دانشمند مشرکی در زمینه علم پزشکی تحقیقات فراوانی انجام داده است و طبیب حاذقی است لذا باید از علم او در این زمینه استفاده کرد

۷_ تحصیل علم در هر زمان و مکان

رسول اکرم (ص) می فرمود:

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْحَدِّ

((در همه عمر، از گهواره تا گور، در جستجو و طلب علم باشید))

بنابراین تحصیل علم از نظر اسلام، زمان معینی ندارد، در هر زمانی باید از فرصت برای یادگیری استفاده کرد.

ممکن است فریضه و تکلیفی از لحاظ زمان محدودیت داشته باشد و نتوان در هر زمانی به آن پرداخت، مثلاً حج واجب است اما در همه وقت نمی توان آنرا به جا آورد موسم معین دارد و آن ماه ذی الحجه است، ولی فریضه علم محدود به هیچ وقت، هیچ زمان و هیچ سن و سال نیست، زمان تحصیل علم از گهواره تا گور است. همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ

((علم را جستجو و تحصیل کنید و بدست آورید ولو در چین))

بنابراین تحصیل علم واجب است، هرچند که مستلزم این باشد که انسان به دورترین نقاط جهان (مانند چین) سفر کند. ظاهراً علت اینکه نام چین برده شده است، این است که در آن روز چین به عنوان دورترین نقاط جهان که مردم آن روز می توانستند سفر کنند، بوده است و یا علت این است که در آن زمان چین به عنوان یک مهد علمی و صنعتی معروف بوده است.

در هر صورت حدیث فوق حاکی از این مطلب است که تحصیل علم، همانطوری که وقت و زمان معینی ندارد، خاص جا و مکان مخصوصی نیز نمی باشد.

ممکن است یک تکلیف و فریضه از لحاظ مکان محدودیت داشته باشد و نتوان آن را در

همه جا انجام داد مثلاً اعمال حج از لحاظ محل و مکان مقید و محدود است مسلمانان باید اعمال حج را در مکه و در اطراف خانه ای که بدست ابراهیم ع و فرزند پاک نهادش بنا شد انجام دهند مسلمانان نمیتوانند با توافق یکدیگر نقطه دیگری را برای اعمال حج انتخاب کنند. پس این تکلیف از نظر مکانی مقید و محدود است. اما در انجام فریضه علم هیچ نقطه معینی مد نظر نیست هر جا که علم است آنجا جای تعلم است حتی اگر دورترین نقاط جهان باشد.

در یکی از احادیث معتبر آمده است که «اگر میدانستید در نتیجه طلب و تحصیل علم به چه سعادت‌هایی میرسید به دنبال آن میرفتید ولو به اینکه خون شما در این راه ریخته شود و یا مستلزم این باشد که به دریاها وارد شوید و اقیانوسها بپیمائید.»

۸- اشمال بر علم و عقل و تجربه

اولین اوامری را که اسلام نسبت به تحصیل و فضیلت علم صادر نمود میتوان در قرآن مجید پیدا کرد. اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد در مورد علم بود و سپس در موارد مکرر و بعبارت مختلف اهمیت علم در قرآن مورد بررسی قرار گرفت، گاهی علت فضیلت افراد را بر یکدیگر علم معرفی نمود و در مواردی علما را در ردیف ملائکه و انبیا قرار داد و در موردی علما را در درجات بالا قرار داد و زمانی مردم را به درخواست ازدیاد علم دستور داد.

از طرف دیگر اسلام را دین یقین و علم معرفی نمود و مسلمانان را از پیروی شک و گمان بر حذر داشت و پیروی ظن را نکوهش کرد و مسلمانان را به متابعت از قطع و یقین امر نمود تقلید کورکورانه را تخطئه نمود. قرآن مردم را به پیروی از دلیل و برهان امر کرد و از پذیرفتن چیزی بدون جهت و علت بازداشت.

قرآن تجربه و حواس را یکی از وسایل کشف و وصول به حقایق می داند و استفاده از حواس مختلف را تایید میکند. برای روشن شدن اهمیت و ارزش علمی حواس و تجربه در اسلام تنها یکی دو آیه قرآن نقل میگردد:

« اللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْآفِئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » خداوند شما را از بطون مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمیدانستید و در شما شنوایی و بینایی و عقل قرار داد تا شکرگزار باشید سوره نحل آیه ۷۸. این آیه تقریباً صراحت دارد در این که شنوایی و بینایی و تعقل اسباب تحصیل علم می باشند.

انسانیت انسان وابسته به قدرت عقلانی اوست. انسان با استفاده از نیروی تعقل خود امور را میشناسد، مشکلات خود را تشخیص می دهد ، ارزشها را مشخص میسازد مناسبات خود را با دیگران بهبود میبخشد و راه را برای تکامل و رشد خود آماده می سازد. هر نظامی که به این نیرو بیشتر تکیه کند بهتر میتواند در راه پیشرفت و تکامل انسان قدم بردارد. بزرگی فرد وابسته به قدرت عقلانی اوست. همینطور عظمت یک جامعه به اتخاذ رویه عقلانی و اطاعت از خردمندان آن جامعه وابسته میباشد.

حضرت موسی بن جعفر به هشام میفرماید:

«ای هشام براستی که خدا بر مردم دو حجت دارد ، حجت آشکار و حجت نهان. اما حجت آشکار همان پیامبران ، و پیشوایانند و اما حجت نهان عقل می باشد.»

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

« سرآمد بی نیازیها بر خورنداری از عقل است.»

همچنین فرمود:

« عقل برای تو کافی است زیرا راههای گمراهی ترا از راههای رستگاری متمایز می سازد.»

عقل بطور مکرر در قرآن مورد توجه قرار گرفته است کلمه عقل و مشتقات آن در حدود پنجاه بار در قرآن آمده است و اصطلاح اولوالالباب (صاحبان عقول) بیش از ده بار در قرآن تکرار شده است.

با توجه به اینکه استعمال کلماتی مانند عقل ، علم ، حجت ، یقین ، قطع ، برهان ، اولوالالباب ، اولی النهی و در برابر ، استعمال کلمات متضاد با این کلمات بمنظور تخطئه آنها در قرآن فراوان است و با توجه به اینکه کثرت استعمال کلمات می تواند گواه خوبی بر تعیین ارزش و اهمیت مفاهیمی که از آن کلمات استنباط میشود باشد میتوان به ارزش علم ، عقل ، تجربه ، حس و برهان در اسلام پی برد .

برنامه هایی که اسلام در مورد تربیت و انسان سازی دارد محدود به یک کشور یا یک منطقه معین و مخصوص و یک دوره و زمان مشخص نیست، بلکه برای همیشه و برای همه جهان است. به تعبیر دیگر جاودانی و جهانی یا همه جایی و همه گاهی است.

بدون شک تعلیم و تربیت برای انسان است و تمام سرو کارش با اوست. اگر یک نظام تربیتی انسان را از یک بعد خاص مورد توجه قرار بدهد نمیتواند جهانی و جاودانی باشد. نظامی که روی یک طبقه خاص یا خانواده معین تکیه دارد جهانی نیست و چون خانواده ها یا طبقات همیشگی نیستند جاودانی هم نیست.

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که یک مرد کفاش پیشنهاد کرد که مخارج سپاهیان ایران را که با سپاهیان روم در نبرد بودند بپردازد به شرطی که انوشیروان اجازه دهد که پسرش درس بخواند. انوشیروان زیر بار چنین شرطی نرفت!

اگر در ایران قبل از اسلام تعلیم و تربیتی بود برای یک طبقه معین بود و زحمتکشان و پیشه وران از آن محروم بودند. این نظام تعلیم و تربیت درست است که با انسان سر و کار دارد ولی انسان به ملاحظه طبقه اش به ملاحظه وضع اجتماعی و بنابراین تا وقتی که آن زندگی طبقاتی دوام پیدا کند این نظام هم میماند و هروقت از بین رفت از بین میرود.

گاهی تکیه روی خون و نژاد یا عقیده و مرام میشود. در این نظامها تعلیم و تربیت همه جنبه نژادی یا مسلکی دارد و به درد همه انسانها در همه مکانها و در همه زمانها نمیخورد.

تعلیم و تربیت یهودی به درد مردم دنیا نمی خورد به دلیل اینکه نژادی یا مسلکی - نژادی است.

در دنیای قدیم تقسیماتی وجود داشته مثلا دنیا را به ایران و انیران یا یونان و بربر و عرب و عجم تقسیم می کرده اند. براساس این تقسیمات ایرانیان غیر ایرانی را شایسته نمیدیدند، یونانیان، بربریان را و عرب، عجم را. چنانکه در عصر ما نژاد ژرمن، غیر ژرمن را شایسته نمی داند. هر کدام از اینها برای خود حقوق و مزایائی قائل بودند که دیگری از آنها محروم بود، البته نباید فراموش کنیم که شدت و ضعف هم داشت.

اما نظام تربیتی درست نظامی است که تکیه اش بر انسانیت انسان باشد نه انسان از یک بعد خاص و نه انسانی که اهل سرزمین مشخصی است، متعلق به طبقه و نژاد خاصی است و دارای رنگ معینی، چنین نظامی گرفتار یک بعد خاصی نیست، میخواهد انسانیت انسان را پروراند و بنابراین اگر هدفها و روشها و اصول را درست و دقیق شناخته باشد، جهانی و جاودانی است. زیرا پا به پای انسان ادامه حیات می دهد. یعنی تا انسان هست، آن نظام هم هست. قرآن کریم می فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ.

« محمد پدر شما نیست، رسول خدا و خاتم پیامبران است. »

وقتی به عنوان خاتم پیامبران معرفی میشود مفهومش این است که برنامه اش همیشگی است. بعد از او پیامبری نمی آید تا برنامه جدیدی عرضه کند آنچه گفته است کامل است، همیشگی و کهنه شدنی نیست.

یکی از امتیازات دیگر تربیت اسلامی داشتن راه حل ها و برنامه های صحیح و عملی است. راه حل هایی که مبتنی بر شناخت دقیق فطرت و وجود انسان و نیازهایش بوده و تامین کننده کلیه نیازها و در برگیرنده همه ابعاد وجودی وی میباشد.

در اینجا صحبت از «مدینه فاضله» تخیلی و غیر قابل پیاده کردن نیست سخن از برنامه های عملی و منطبق بر سرشت و ساخت وجودی و در جهت کمال انسانی است و بخاطر همین است که تنها در روی کاغذ و خیال نمی ماند بلکه صورت عینی و واقعی بخود گرفته و عملا انسان میسازد و کمال و عظمت و نبوغ می آفریند.

از دلایل واضح برتری نظام تربیتی اسلام عقیم ماندن برنامه های تربیتی مصلحان بشری و پیروز شدن و تحقق یافتن تربیت دینی بصورت تربیت شخصیتهای وارسته در تاریخ می باشد.

فصل سوم

اهداف تعلیم و تربیت اسلامی

ضرورت و نقش هدف ها

برای شروع هر کاری، قبل از هر چیز باید اهداف آن کار مشخص باشد و دقیقا بدانیم که هدف ما از انجام آن کار چیست تا از وسائل و راهها و روشهایی در انجام آن کار استفاده کنیم که در جهت تحقق اهداف مورد نظر باشد. اگر بخواهیم قسمتی از بدن یک انسان را جراحی کنیم، ابتدا باید هدف از جراحی را مشخص کنیم تا برای نیل به آن با ایجاد شرایط لازم، از وسایل و ابزار جراحی به طریقی استفاده نمائیم که هدف مورد نظر تامین گردد.

در تعلیم و تربیت نیز چنین است. برای آنکه تربیت مترقی خویش را آغاز کنیم، ابتدا باید هدف از تربیت او را مشخص نمائیم. بدانیم چگونه انسانی می خواهیم پروریم و بر فرض که تربیت موثر واقع شد در او چه تغییری حاصل می شود؟ تا با توجه به این هدفها، برنامه همه جانبه و هماهنگی طرح ریزی کرده و با روش مطلوبی به اجرای آن پردازیم.

اگر تعلیم و تربیت را به کانالی تشبیه کنیم، متربیان با داشتن خصایص ارثی و استعدادها و نیازهای خاصی که بعد از تولد به همراه دارند، وارد کانال زندگی می شوند که در طول عبور از آن به وسیله اولیا و مربیان و عوامل موثر دیگر تربیتی، تربیت یافته و از طرف دیگر این کانال، خارج می شوند. اینجاست که رفتارهای مورد نظری را که ما کوشش داشتیم در متربی پیاده نماییم، باید به همراه داشته باشد و هنگامی که ((ارزشیابی)) اش می کنیم، تبدیل به انسانی شده باشد که از نظر ما ایده آل بوده است و از آغاز تعلیم و تربیت او سعی داشته ایم که او را این چنین پروریم. این آرمان ها و ایده آل ها، همان اهداف تعلیم و تربیت هستند.

مزایا و محدودیت های اهداف دور و نزدیک

هدف، نقطه ای است که آدمی برای وصول به آن در حرکت و تلاش است، محرک و مشوق آدمی به کار و فعالیت، و راهنمای او در حرکت است. این نقطه گاهی با ما فاصله کمی دارد و به عبارت دیگر، هدف قریب و سریع الوصول است و زمانی فاصله آن از ما بسی دور و همچون ستاره ای دور از دسترس است.

هر کدام از این هدفها دارای مزیتها و محدودیتهایی هستند. فی المثل هدفهای قریب الوصول، روح نشاط و امید را در آدمی زنده نگاه می دارند و مشوق انسان در تلاش و فعالیتند، چون دسترسی به آنها به سهولت امکان پذیر است. ولی عیب آنها این است که اولاً پس از وصول به آنها، حالت یکنواختی و سکون در آدمی ایجاد می شود و انسان، دیگر محرکی برای حرکت و فعالیت ندارد. ثانیاً متریبان چون دائم در پی اهداف زودرس بوده اند لذا افرادی دون همت شده و از اهداف بعید الوصول متعالی گریزانند و از مواجهه با مسایل و دشواری های بزرگ و پردامنه که در مسیر زندگی خواسته و ناخواسته پیش می آیند، گریزان می شوند. هدفهای بعید الوصول در عین اینکه این نقص را ندارند ولی عیب آنها خصوصاً برای کودکان و نوجوانان این است که چون دسترسی به آنها بسیار مشکل و طاقت فرساست، لذا تحرک لازم را در آنها برای تلاش ایجاد نمی کند و بسیاری از افراد، خود را در وصول به آن اهداف ناتوان می بینند، و در نتیجه سرخورده و دلسرد می شوند.

راه سوم در انتخاب هدف

بر این اساس که تصویر شد، انتخاب هر یک از دو راه در زمینه هدف مشکلات و دشواریهایی را برای عامه دربردارد. گو اینکه برای خواص، هدفهای بعیدالوصول بسی عقلانی و قابل قبول است. در جمع این دو راه، طریقه سومی را هم می توان پیدا کرد که نه جنبه ملال از بعیدالوصول بودن هدف در میان باشد و نه رکود و درجاذدن بخاطر قریب الوصول بودن آن. و آن اینکه هدف در نقطه ای دور از دسترس و در بی نهایت باشد ولی برای وصول به آن مراحل و مدارج و یا منزلتهایی وجود داشته باشد و هر منزلی هدف جزئی و چون پله ای برای صعود به پله دیگر باشد و این همان است که در اسلام پیش بینی شده است. در اسلام هدف، قرب به خدا است که هدفی در بی نهایت است و آدمی در سایه مراعات اموری بنام عبادت، گام به گام این مراحل را طی می کند.

فصل چهارم

بحثی پیرامون شناخت متربی

مقدمه

از مقدمات تربیت، شناخت متربی از جهات گوناگون است. برای آنکه بتوانیم در اتخاذ تدابیر تربیتی با روشن بینی عمل کرده و به اهداف تربیتی مورد نظر دست یابیم، لازم است متربی خیش را به خوبی شناخته و از خصوصیات ابعاد جسمانی و روحانی او مطلع شویم.

شناخت متربی از دو جهت لازم است، اول از آن جهت که متربی فردی از افراد انسانی است و دارای خصوصیات نوع بشر می باشد، و دوم از آن جهت که فردی مستقل از دیگر احاد اجتماع بوده و دارای ویژگی های نسبت به دیگران است.

در مورد اول که شناخت خصوصیات نوع بشر است. تا کنون در ضمن دروس دیگر، شناخت اجمالی به دست آورده اید و با ابعاد مختلف فطرت انسانی آشنایی دارید. در این فصل تنها به بعد تربیت پذیری انسان اشاره ای می نمائیم و مطالعه تحقیقات بیشتر را به عهده علاقه مندان واگذار می کنیم.

در مورد دو یعنی شناخت مرتبی از آن جهت که دارای ویژگیهای نسبت به افراد دیگر اجتماع می باشد، بر اولیا و مربیان است که با زیر نظر گرفتن خصوصیات جسمس، روانی، عقلی و عاطفی مرتبی خویش از ویژگی های فردی او آگاه شده و تدابیر اصلاحی خویش را با توجه به چنین شناختی از وی، اتخاذ نمایند.

آنچه را که ما در پایان این فصل تحت عنوان تفاوت های فردی مطرح می کنیم، تمطالبی در اهمیت این تفاوتها و لزوم توجه به آنها در امر آموزش و پرورش است.

تربیت پذیری انسان

مبحث تبیت پذیری انسان در این باره است که آیا آدمی قابل اصلاح و تربیت است؟ آیا می توان وضعی در فرد ایجاد کرد که بر اثر آن رفتاری در او تقویت، تضعیف یا تعدیل گردد؟ اگر آری میزان تغییر پذیری چیست؟ مطلق است یا متروپ و محدود؟

در پاسخ به سوالات فوق نخست این مسئله مطرح است که آیا کودک آزاد به دنیا می آید یا مجبور؟ آیا در او قدرت اختیار و اعمال اراده وجود دارد یا خیر؟

فعالیت مربی در شکل دادن به او و هیات دادن به طرز فکر و ادیشه او، و بالاخره ایجاد سازندگی در او کاری بی فایده خواهد بود.

اما اگر انسان آزاد باشد می توان به تربیت پذیری او امیدوار بود البته اینکه میزان تربیت پذیری او تا چه حد است، بستگی دارد به اینکه آیا او مطلقاً آزاد است و یا به گونه ای آزادی او مشروط و محدود است؟

در پاسخ به این مسئله سه نظر وجود دارد که به بررسی هر یک از آنان می پردازیم:

الف- انسان مجبور و نفوذ ناپذیر است- طرفداران این نظریه معتقدند که انسان در بدو تولد، دارای اصول و مبانی پیش ساخته ای است و راه هر گونه تغییر بر خلاف آن اصول پیش ساخته، بسته است. پیروان این طرز فکر در حقیقت شامل سه دسته اند: طرفداران غریزه، طرفداران مزاج، طرفداران محیط یا فرهنگ.

۱- طرفداران غرائز: بر اساس نظریه آنان، آدمی وقتی پا به جهان خاکی می گذارد، تحت تاثیر فوق العاده و شدیدی غرائز است و این غرائز اند که زندگی او را جهت می دهند.

از آنجا که پیروان آن عقیده، معتقدند که آدمی تحت تاثیر فوق العاده غرائز است و با توجه به این که غرائز اموری غیر اکتسابی و ارثی هستند، لذا بر اساس این عقیده، وضع طفل از قبل قابل پیشگویی است و هیچگونه تغییر و تحولی در او، بر خلاف غرائز اش امکان پذیر نیست.

بدین ترتیب، انسان در بدو تولد مطیع و مجبور غرائز است و از این بابت نفوذ ناپذیر است و تربیت تاثیری در آینده او نمی تواند بگذارد.

در بررسی این نظر باید گفت: در این که غرائز در آدمی تاثیراتی دارند، شکی نیست. همه ما کم یا بیش از قدرت و کشش غرائز آگاهیم ولی آن را به عنوان عامل سلط قبول نداریم. چرا که در عمل هم میبینیم آدمی در سایه تربیت با قدرت اراده آنها را مهار میکند و راه نفوذشان را بر خود سد مینماید.

ما در زندگی افرادی را میبینیم که تسلیم غریزه گرسنگی نمیشوند، حتی گاه با اعتصاب غذا (هر چند که باعث مرگشان می شود) بخاطر هدفهای متعالی خود، آن را به شدت سرکوب می کنند.

براین اساس وجود غرائز نمی تواند دلیلی بر نفوذ نا پذیری انسان باشد و نقش تربیت را خنثی سازد

۲- طرفداران مزاج: طرفداران این نظریه نیز به گونه ای دیگر قائل به نفوذپذیری انسان هستند و این مساله سابقه ی چند هزار ساله دارد. از چند قرن قبل از میلاد تا حال، هنوز نظریه ی بقراطی در بین عده ای رواج داشته و پذیرفته شده است. طرز فکری بقراط این بود که وجود انسان متشکل از عناصری است که در زمین وجود دارند و آن عناصر به طور عمده چهار چیزند: آب، هوا، آتش و خاک. هر کدام از این عناصر در سرشت و طبیعت انسانی بیشتر باشد، ویژگی خود را به آدمی القاء میکند. -در سرشت برخی از انسان ها، آب بیشتر است و آب سبب وجود بلغم است، پس آن ها بلغمی مزاج اند.

-در برخی از آنها، هوا یا باد بیشتر است که آن سبب وجود دم یا خون است پس آن ها دموی مزاج اند.

-در بعضی دیگر آتش بیشتر است و آتش سبب سودا است و چنین آدمی سوداوی مزاج است .

-و بالاخره در بعضی ها، خاک بیشتر است و خاک سبب صفرا است و چنان آدمی صفراوی مزاج است.

آنگاه برای هر یک از این مزاج ها خصوصیات و ویژگی هایی ذکر کرده اند. مثلاً گفته اند انسان سوداوی مزاج فردی خشمگین و عصبانی و انسان بلغمی مزاج فردی بی غم و خوشگذران است. و براین اساس انسان ها اسیر و تابع جبر مزاج خویش اند و امکان نفوذ در آنان نیست و نمی توان در او دگرگونی لازم را پدید آورد.

امروزه نظریه بقراطی تا حدود زیادی نادرست به نظر می رسد. زیرا در اثر رژیم های محیطی و غذایی، تغییراتی در بدن انسان پدید آورده اند که خصایص مزاجی و جسمانی در فرد تغییر یافته است بدون اینکه در زمینه های ذهنی، عاطفی و اجتماعی او تاثیری داشته باشد.

۳- طرفداران محیط: طرفداران این نظریه، گروهی از جامعه شناسانی هستند که در نقش محیط با فرهنگ غلو میکنند. می گویند ف-هنگ هر جامعه آدمی را پایبند به آداب و سنتی میکند که تخلف از آن غیرممکن است و کودک مجبور است آن ها را بپذیرد. پس باین فرض کودک را نمی توان تربیت کرد. این گروه با تبعیت از این اندیشه به طور غیرمستقیم ارزش و امکان تربیت را لغو کرده اند.

باتامل کوتاهی براین نظریه می توان به نا صواب بودن آن پی برد. زیرا همانگونه که می گویند انسان تحت تاثیر محیط است و القات آن را پذیرا است خود نشانه ی تربیت پذیری انسان است. دلیل دیگر بر بطلان این عقیده اینکه ما افراد بسیاری را می شناسیم که در جامعه ای بوده اند اما برخلاف فرهنگ محیط خود پرورش یافته اند. به علاوه شخصیت های بزرگی را می شناسیم که نه تنها تحت تاثیر محیط خود قرار نگرفته اند بلکه علیه فرهنگ غلط آن شوریده اند و در جهت تغییر و تحول آن کوشیده اند.

ب- انسان مطلقاً آزاد و نفوذ ناپذیر است- دسته ی دیگر که درست در نقطه ی مقابل جبر بودن قرار دارند می گویند انسان مطلقاً آزاد و نفوذ ناپذیر آفریده شده است. روانشناسان رفتار معتقدند کودک چون موم در دست مربی است، به هر گونه ای که بخواهند می توانند او را شکل دهند. او می تواند یک کشیش روحانی شود یا یک دزد، یک پزشک متخصص شود یا فردی بیکار. این دیگر در اختیار مربی است.

در نقد این نظریه باید گفت: اولاً به عمل آوردن فرد برای هدف و مقصد معین نیاز به زمینه هائی در افراد دارد که آن زمینه ها در همگان وجود ندارد و انسانها بر اساس وراثتهای متفاوت، گوناگون آفریده شده اند. ثانیاً عامل اراده ی افراد را نمی توان و نباید نادیده گرفت. انسانها بر اساس اراده ی خود در برابر بسیاری از جریانات مقاومت میکنند. امری را می پذیرند و یا علیه آن می ایستند. ثانیاً تمایلات افراد مختلف است. لذا القائات و اثر آن نیز متفاوت خواهد بود.

ج- انسان به طور محدود، آزاد و نفوذ ناپذیر است- بر اساس این عقیده که نظر اسلام است، انسان نه مجبور مطلق است و نه آزاد مطلق. نه آنچنان که صد درصد نفوذ ناپذیر باشد و صد درصد نفوذ پذیر. وضعی میان این دو دارد.

بر اساس این نظریه درست است که ذهن بدون نقشه است ولی نمی توانیم هر نقشی را که بخواهیم در آن منعکس سازیم. حدود و قیودی در آن ملحوظ است که باید مورد توجه مربیان قرار گیرد.

آیات و روایات اسلامی. کودک را بالفطره شایسته و مستعد تربیت میدانند و معتقد است با تحت مراقبت قراردادن قوای کودک می توان او را ساخت و تا حدود زیادی او را جهت داد. او تغییر پذیری را در تمام مدت حیات خود حفظ می کند و این وضع در سطحی بالین وسعت، خاص انسان است.

ارسال پیامبران، خود بهترین شاهد بر «تربیت پذیری انسان» است، چرا که اگر انسان تغییر پذیر نبود، خدای تبارک و تعالی پیامبران را برای هدایت او گسیل نمی داشت تا در تربیت او بکوشند، چنانچه ارسال پیامبران در مورد جمادات و حیوانات و گیاهان موردی نداشته است، چرا که در آن ها خصیصه ی «تربیت پذیری» که خاص انسان است، وجود نداشته و ندارد.

حضرت علی (علیه السلام) راجع به نقش پذیری نونهالان می فرماید:

وَإِنَّمَا قَلْبُ الْخَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَتَهُ.

«صفحه ی دل نوجوان همچون زمین مستعدی است که هیچ گیاهی در آن نرویده و آنچه را در او افشاند می شود می پذیرد.»

قسمت دوم روایت فوق یعنی ما أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَتَهُ: «آنچه را در او افشاند می شود می پذیرد» نشان دهنده ی تربیت پذیری انسان است. که اگر بذر خار در آن پاشیده شود در آن خار می روید. به عبارت دیگر کودک انسانی شرور خواهد شد و اگر بذر گل و میوه در آن کاشته شود، گل و میوه به بار خواهد آورد و به عبارتی دیگر کوک، انسانی خوب خواهد شد.

اما نکته ی دیگری که تذکر آن حائز اهمیت است، این است که دل نوجوان نسبت به پرورش خیر و ثمر در خود استعداد و قابلیت خاصی دارد که با افراد دیگر متفاوت است. بنابراین هر چند بطور کلی انسان تربیت پذیر است، اما اینطور نیست که همه ی انسان ها دارای استعداد ها و قابلیت های یکنواختی باشند و ما بتوانیم به سادگی همه ی آنها را به طور یکسان در جهت مطلوب تربیت کنیم.

غیر از قابلیت‌ها و استعدادهای گوناگون افراد، امر دیگری که « تربیت پذیری » انسان را محدود می کند، مساله «اراده» است. از نظر اسلام چون هر انسانی دارای اراده است، لذا می تواند در برابر تربیتِ مربی خود بی تفاوت نبوده و حتی در صورت لزوم، مخالفت نماید.

باتوجه به مطالبی که گذشت نتیجه می گیریم که انسان شایسته و مستعد تربیت است و پیامبران الهی نیز باتوجه به این حقیقت، برای هدایت انسانها مبعوث شده اند، اما درعین حال « تربیت پذیری انسان » گاهی محدود و مشروط می گردد.

تفاوت های فردی

برای بارور شدن تعلیم و تربیت افراد انسانی، ملاحظه و مراعات کیفیت شخصیت‌های آنان در درجه ی اول از اهمیت قرار دارد.

آنان که می خواهند یا گمان می کنند که می توانند با یک عده قوانین کلی، صدهایا هزارن فرد را تحت تعلیم و تربیت قرار داده، شخصیت آنها را شکوفا سازند، کارشان شبیه به کار باغبانی است که بخواهد در باغ خود، درختان تنومندی را مانند چنار و تبریزی و نخل و درختهای گوناگون دیگری مانند بادام و سنجد و سیب و انار گل‌های مختلفی مانند لادن و رز و شب بو و نرگس و ... پرورش دهد و بدون ملاحظه ی عکس العمل های این موجودات گوناگون در مقابل هواهای مختلف، آب و موادی که از خاک تغذیه می کنند و همچنین در مقابل آفات و موانع رشد و از نظر اختلاف طبیعت آنها در پیوندها و غیره، بطور یکسان نسبت به پرورش آنها اقدام نماید. در این صورت جای هیچ تردید نیست که باغ وی در مدت کمی از بین خواهد رفت زیرا ظرافت گل لادن با مقاومت نخل و احتیاج آن به حرارت پناه درجه ی بالای صفر دریکجا قابل جمع نیست. گل شب بو، با درخت چنار تنها دریک مفهوم مشتمل می کند و آن این است که هر دو گیاهند ولی بوجود آمدن و بقای آن دو موجود، بایکدیگر تفاوت های فراوانی دارد.

یکی از امور مسلم در تربیت اسلامی این است که افراد همانطور که از لحاظ محیط هائی که در آن پرورش می یابند، بایکدیگر فرق دارند، در موهبت ها و استعدادها و لیاقتها نیز با یکدیگر فرق و تفاوت دارند. بنابراین نباید برای همه ی کودکان نتایج یکنواختی متوقع باشیم و همه را در سطح واحد بشماریم.

تفاوت های فردی از نظر قرآن کریم

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که تفاوت ها و برتری بین افراد را برای ما تشریح می کند، تفاوت های در خلقت و در عمل و در محیط های گوناگون. شکی نیست که این تفاوت‌های بین افراد ناشی از حکمت الهی است، زیرا همین تفاوت‌هاست که انسان و اجتماع را به سوی تطور و تکامل مستمر سوق می دهد، بطوری که اگر بشر مانند زنبور عسل، یکنواخت خلق شده بود، حس ترقی طلبی و بلند پروازی انسانی در نهاد او وجود نمی داشت و در آن صورت طور و ترقی برای انسان نبود، در نتیجه انسان بر سایر مخلوقات علو و برتری نمی داشت.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: « خیر مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوی باشند، هلاک می شوند. »

قرآن کریم با اشاره به تفاوت‌های فردی می فرماید: « مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا »

« چرا در برابر خدایی که شمارا گوناگون و مختلف آفریده است، تعظیم نمی کنید؟! »

حدیث شریف ذیل بیان کننده ی وجود تفاوت هایی در عقول مردم است:

رسول اکرم(ص) فرمود: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم .

«ماگروه های پیامبران ماموریت داریم که بامردم در حدود عقلهایشان، سخن بگوییم.»

آموزش و پرورش برحسب تفاوت های فردی

باتوجه به اینکه افراد انسانی متفاوت آفریده شده اند وهریک دارای تواناییها و طاقتها و

امکانات متفاوتی نسبت ب دیگری است.لذا مربی شایسته کسی است که تدابیراصلاحی خویش رادرتعلیم و تربیت متربی خویش براساس توانایی های او تنظیم کند وهیچگاه بی از قدرت و امکانات وی براو تحمیل ننماید رسول اکرم فرمودند:خدای رحمت کندکسی را که در نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند.راوی حدیث پرسیدچگونه فرزند خودرا درنیکی و نیکوکاری یاری نماید؟ حضرت درجواب ۴دستور داد

۱آنچه را که کودک در قوه و قدرت داشته و انجام داده است را از او قبول کند

۲آنچه انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فرساست از اونخواهد

۳او را به گناه و طغیان وادارنکند

۴به او دروغ نگوید ودر برابر او مرتکب اعمال احمقانه ای نشود

امام صادق برای آنکه این نکته مهم تربیتی رابه اصحابش بیاموزد حکایت ذیل رانقل میکند:

دوهمسایه ک یکی مسلمان و دیگری نصرانی بود گاهی باهم راجع به اسلام سخن میگفتند.مسلمان که مردی عاید و متدینی بود آنقدر از اسلام توصیف و تعریف کرد که همسایه نصرانی اش به اسلام متمایل شد و قبول اسلام کرد.

شب فرا رسید .هنگام سحر بود که نصرانی تازه مسلمان دید در خانه اش رامیکوبند متحیر و نگران پرسید کیستی ؟

از پشت در صدا بلند شد:من فلان شخصم و خود رامعرفی کرد.معلوم شد همان همسایه مسلمانش است که به وسیله او به اسلام تشریف حاصل کرد.پرسید:در این وقت شب چکار داری؟

-زود وضو بگیر و جامه ات را بپوش که برویم مسجد برای نماز.تازه مسلمان برای اولین بار در عمرش وضو گرفت و به دنبال رفیق مسلمانش روانه ی مسجد شد .هنوز تاطلوع صبح خیلی باقی بود.موقع نافله شب بود آنقدر نماز خواندند تا سپیده دمید و موقع نماز صبح رسید .نماز صبح را خواندند و مشغول دعا و تعقیب بودند که هوا کاملاً روشن شد.تازه مسلمان حرکت کرد که به منزل برود.رفیقش گفت:کجا می روی؟

-می خواهیم برگردم به خانه ام ،فریضه صبح را که خواندیم دیگر کاری نداریم.

-مدت کمی صبر کن و تعقیب نماز را بخوان تا خورشید طلوع کن

-بسیار خوب

تازه مسلمان نشست و آنقدر ذکر خدا کرد تا خورشید دمید.برخاست ک برود رفیق مسلمانش قرآنی به اوداد و گفت:

فعلا مشغول تلاوت قرآن باش تا خورشید بالا بیاید؛ و من به تو توصیه میکنم که امردز نیت روزه کن نمیدانی روزه چقدر ثواب و فضیلت دارد؟ کم کم نزدیک ظهر شد. گفت صبر کن چیزی به ظهر نمانده، نماز ظهر را در مسجد بخوان. نماز ظهر خوانده شد و به او گفت صبر کن طولی نمیکشد که وقت فضیلت نماز عصر میرسد، آن راهم در وقت فضیلتش بخوانیم. بعد از خواندن نماز عصر گفت: چیزی از روز نمانده، و او را نگاهداشت تا وقت نماز مغرب رسید. تازه مسلمان بعد از نماز حرکت کرد که برود و افطار کند رفیق مسلمانش گفت: یک نماز بیشتر باقی نمانده و آن نماز عشا است. صبر کرد تا در حدود یک ساعت از شب گذشته، وقت نماز عشا (وقت فضیلت) رسید و نماز عشاء خوانده شد. تازه مسلمان حرکت کرد و رفت.

شب دوم هنگام سحر بود ک باز صدای در راشنید که میکوبند پرسید: کیست؟

-من فلان شخص همسایه ات هستم، زود وضو بگیر و جامه ات را بپوش که به اتفاق به مسجد برویم.

-من همان دیشب از مسجد برگشتم از این دین استعفا کردم. برو و یک آدم بیکارتری از من پیدا کن که کاری نداشته باشد، و وقت خود را بتواند در میجد بگذراند. من آدمی فقیر و عیال مندم، باید دنبال کار و کسب روزی بروم

امام صادق علیه السلام بعد از اینکه این حکایت را برای اصحاب و یاران خود نقل کرد، فرمود: به این ترتیب، آن مرد عابد سختگیر، بیچاره ای را که وارد اسلام کرده بود را با رفتار خود از اسلام بیرون کرد. بنابراین شما همیشه متوجه این حقیقت باشید که بر مردم تنگ نگیرید. اندازه طاقت و توانایی مردم را در نظر بگیرید. تا میتوانید کاری کنید که مردم متمایل به دین شوند و فراری نشوند. آیا نمیدانید که روش سیاست اموی به سختگیری و زورگویی و شدت عمل است، ولی راه و روش ما به نرمش و مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دلها استوار است.

بعضی از اولیا و مربیان ناآگاه، به گمان اینکه فرزند یا شاگرد خود را متدین و خداپرست بار بیاوردن بیش از طاقت او مستحباب بر وی تحمیل میکنند و پیوسته او را به شب زنده داری و نوافل و خواندن قرآن و دعا به طور افراطی وامی دارند.

اما برخلاف این قبیل اولیا و مربیان، یکی از تعالیم اسلام میانه روی در عبادت است.

علمای حدیث در این باب روایات فراوانی را نقل کردند از جمله:

امام صادق علیه السلام فرمودند: من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا، پدرم به من فرمود: فرزندم از این کمتر عمل کن، اگر بنده ای محبوب خدا باشد، خدا با عمل کم از او راضی میشود.

رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: اسلام دین مستقن خداوند است، در آن بامدارا قدم بردار. کاری کن که دلت به عبادت خداوند بدین نشود.

حضرت علی فرمود: در دلها حالات رغبت و بی رغبتی است در موقع رغبت به مستحبات اقدام کنید و در بی رغبتی به واجبات قانع باشید

دروغگویی نتیجه عدم توجه به توانایی های متربی

اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم (ص) عمل کنند: يُقْبَلُ مَيْسُورَةً وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورَةٍ.

و از فرزندان توقعات سنگین و طاقت فرسا نداشته باشند. فرزند دروغگو و بدبین به دین خدا بار نمی آید. در غیر این صورت صطفی چون از رنجش پدر و مادر میترسد، از اینکه مربی او را تنبیل نالایق بشناسد خائف است. وقتی از انجام کار فوق طاقت خود عاجز ماند ناچار، برای حفظ شخصیت خویش به دروغ پناه میبرد، و در اثر تکرار دروغگو میشود. نتیجه اینکه یکی از علل دروغگویی کودک تحمیل کارهای طاقت فرسا و توقعات غیر معمول پدر و مادر و مربی است. ریموند پیچ میگوید: دختر جوانی را میشناسم که اکنون یک دروغگوی درمان ناپذیر است. او هنگامی که ۷ سال داشت به کلاس درسی میرفت که در آن ۲۵ نفر از بچه ها تحصیل میکردند. پرستاری او را هر روز به مدرسه میبرد و در پایان درس نیز خودش برای آوردن او به مدرسه میرفت. این پرستار وظیفه داشت که این دخترک را مراقبت کند تا تکالیفش را انجام دهد و درس هایش را بیاموزد و خلاصه این زن مسئول تربیت کودک بود. در آن زمان از روش مرسوم که آموزش و پرورش امروزه به کلی آن را بی مصرف و بی حاصل می داند. شاگردان کلاس هر روز بر حسب امتحانات کتبی طبقه بندی میشدند. و شاگرد اول و دوم و... مشخص می شد. دخترک همین که کیف به دست از کلاس خارج میشد با پرسش یکنواخت و حریصانه پرستارش که می گفت چند شدی؟ روبه رو می شد هرگاه او میتوانست بگوید اول یا دوم کار درست بود اما بکبار اتفاق افتاد که سه نوبت پی در پی این بچه، شاگرد

سوم شد و باید گفت که رتبه سوم میان بیست و پنج نوآموز به راستی قابل تحسین است اما باین وجود پرستار او از آن کسانی نبود که این حقیقت را درک کند او دونوبت اول بردباری کرد اما بار سوم دیگر نتوانست خودداری کند، در حالی که بچه از وحشت دچار بهت شده بود، فریاد زد: پس این شاگرد سومی تو پایان ندارد؟ فردا باید اول شوی می شنوی؟ باید شاگرد اول شوی! این امر سخت و جدی در تمام آن روز فکر دخترک را به خود مشغول کرد و با مدام فردا هم در مدرسه دچار غم و وحشت بود. تمام وقت و توجهی که امکان داشت آن روز در انجام تکالیف و دروسش ب کار برد تمام تفریق هایش درست بود جواب تمام هایش صحیح بود. همه درس هارا به خوبی پس داد و تانزدیک های ظهر که نوبت به دیکته رسید همه ی کارها رضایت بخش و روبه راه بود اما در امتحان دیکته چهار غلط داشت و سرانجام آن روز بار دیگر شاگرد سوم شناخته شد و امروز دیگر مصیبت و بلای عظیمی بود؛ هنگامی که زنگ آخر را زدند پرستار دم در کلاس در کمین این طفل ایستاده بود. همینکه چشمش به او

ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها

اسلام، آیین فطرت است. بر همین اساس ارضای تمامی نیازهای فطری انسان در خلال تعالیم عالیه آن مسطور و موجود است. روش تربیتی اسلام بر تمام ابعاد وجودی انسان، اعم از جسمی و روحی و به تبع آن زندگی مادی و معنوی او اشراف و عنایت دارد. برخلاف دیگر نظامات اجتماعی انسان که فقط به یک بعد از ابعاد وجودی انسان معتقدند و تنها به تغذیه و تربیت اهتمام می ورزند.

اسلام تمام وجود بشر را آنطور که هست و آنچنانکه خدا آفریده مورد توجه قرار می دهد. هیچ جزیی از آن را مورد غفلت قرار نداده و اگر استعدادی در ترکیب اصیل آن نباشد بر او تحمیل نمی کند

آیین انسان ساز اسلام علاوه بر تغذیه جنبه های مختلف وجود انسان را به رعایت جانب اعتدال و میانه روی در استفاده از مواهب توصیه و سفارش فرموده است. انسان را آزاد میگذارد که هم از طبیات و روزیهای پاکیزه و بهره های زندگی استفاده کند و هم او را مانع میشود که از این بهره ها استفاده نادرست نموده و به افراط دچار نشود.

تکامل ابعاد وجودی انسان، او را به هئاف غایی خلقتش میرساند. استکمال متوازن این ابعاد، هدف آغازین است از آن جهت که میتواند مارا به هدف نهایی تعلیم و تربیت که عبارت از وصول به رضای خدا و مقام ملکوتی اوست، در ظل رهنمود های تعلیم اسلامی، نایل گرداند.

. با استفاده از آیات قرآنی میتوان گفت که انسان از سه بعد: جسم، عقل و قلب شکل یافته که از قلب به روح یا نفس هم تعبیر میشود

این ابعاد که در انسان در راس سایر ابعاد دیگرش خودنمایی میکند هر یک از جسم و قلب و عقل خواستار اموری هستند که احياناً و یا در موارد زیادی نسبت به خواسته های دیگری در تضاد و درگیری هستند.

باید توجه داشت که چون خداوند متعال، حکیم است و حکمت او در آفرینش هر موجودی، به هیچ وجه قابل تردید نیست، این ابعاد و جهان و خواسته های آنها را بی جهت و به عبث نیافریده است. پس باید با توجه به حکمت الهی در آفرینش انسان هر یک از سه بعد را در مسیله تعلیم و تربیت مد نظر قرار داده و هیچیک از آن دورا جدا و گسسته از یکدیگر پرورش ندهیم. اگر انسان را فقط در یک بعد ببینیم و او را در همان بعد، تربیت کنیم در حقیقت موجبات مرگ و نابودی شخصیت انسانی او را فراهم آورده و موجب توقف و رکود او در مسیر و حرکت به سوی «الله» شده ایم.

بر خلاف نظام های تعلیم و تربیت شرقی و غربی، در تعلیم و تربیت اسلامی، هیچ یک از ابعاد وجودی انسان فدای یکدیگر نمیشوند و اسلام انسان را یک بعدی پرورش نمیدهد.

با توجه به اینکه همه ابعاد وجودی انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی، محترم و ارزشمند است بحث خود را در پرورش این ابعاد آغاز میکنیم:

الف- پرورش جسم- تعلیم اسلامی همه پیروان خود را موظف به نگرهبانی دقیق از جسم و بدن میداند، و به هیچ فردی اجازه نمیدهد به بدن و تن خود لطمه و خدشه ای وارد سازد. در تربیت اسلامی انسان باید مراقب و نگرهبان سلامتی و تندرستی خویش باشد و گرنه مورد بازخواست الهی قرار میگیرد.

حتی بسیاری از اعمال عبادی از قبیل روزه، حج، جهاد، وضو و امثال آنها_ در صورتی که به سلامتی جسم و اندام انسان، لطمه ای وارد سازد و یا شخص از نظر جسمانی قادر به انجام آنها نباشد_ ضرورت اجرای خود را از دست میدهد

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «تن و بدن تو بر تو حقی دارد که باید وظیفه خود را در ادای آن حق، ایفا نمایی.»

ادای حق بدنایجاب میکند که انسان در تامین حوایج و نگرهبانی از آن بکوشد و از تندرستی خویش پاسداری کند.

در کتابهای فقهی، ابواب فراوانی به چشم میخورد که صددرصد با ضوابط و قواعدی پیوند دارند که در رابطه مستقیم با دنیا و زندگانی مادی است و سر انجام به مسیله قوام و پایداری تن و بدن مربوط میشود.

مثلاً باب «حدود و دیات» ارتباط مستقیم و نزدیکی با موضوع نگرهبانی از سلامت و ضمانت اندام و جوارح بدن دارد. چنانکه ابواب معاملات و احکام فقه اسلامی سرانجام به حفظ نظام و سازمان بدنی منتهی میشود.

اگر طبق نظر مخالفان، نظام تعلیم و تربیت اسلامی/ف بدن و خواسته های آن در این تعلیم از ارزش کافی برخوردار نشود. پس اینهمه ابواب گوناگون فقه اسلامی در مورد ضمانت اموال بدن و ابدال مردم برای چیست؟

در کتب فقه اسلامی ابوابی به عنوان «اطعمه و اشربه». خوراکی ها و نوشیدنیها و «صید و ذباحه»: شکار و قربانی کردن، و نیز در کتب آداب اسلامی، مسائل زیادی در مورد حفظ سلامتی بدن و بهره برداریهای معقول از عوامل لذت در دنیا در جهت هدف های مشروع، ارائه شده است. از طرف دیگر در خلال تعلیم اسلام، راه و رسم برخی از ورزش ها به منظور تقویت و نیرو بخشیدن به عضلات در جهت اهتاف انسانی اسلامی، پیشنهاد و ارائه شده است. در برخی از روایات تعلیم سوار کاری و تیر اندازی و شنا، به عنوان یکی از حقوق فرزندان به پدران معرفی شده است. و اصولاً هر ورزش سالمی که به بدن و جسم، سلامتی و توان بیشتری عطا کند در تعلیم اسلامی مطلوب و محبوب است، چرا که پیامبر اکرم(ص) فرمود: المؤمن القوی خیر و أحبُّ من المومنون الضعیف

« یک انسان با ایمان نیرومند از یک مومن ضعیف و ناتوان، بهتر و محبوب تر است.»

ولی نباید فراموش کنیم که انسان، تنها عبارت از همین یک بعد نیصست تا ما همه هم و غم خود را در تقویت و پرورش و ایجاد عوامل رفاه آن محدود سازیم. و آنچنان، مساعی خویش را در جهت آسایش و آرامش آن مصرف نماییم، و بهترین و عالی ترین ابزار و وسایل را در جهت تن پروری او فراهم آوریم که انسانها تصور کنند بشر با تمام جهات و سرپای وجود عبارت از همین یک بعد میباشد!

چه، اگر ما انسان را در همین بعد محصور سازیم و این بعد را جدا از ابعاد دیگر ببینیم، و تمام تلاش خود را در پرورش این بعد به کار گیریم با جانور و چهارپایی مواجه خواهیم بود که باید فقط در چراگاه های مادیات و رافع تمایلات پست_ همچون حیوانات_ بچرد و هر لحظه به دنبال صید طعمه ای باشد و یا مریبان او بتوانند او را بهتر به چرا وادارند.

جامعه ای که خود را منحصر در بهتر زیستن از بعد مادی و حد و مرز درست کار کردن اعضا و اندام و کامجوییهای بدنی قانع سازد و جسم را به عنوان خادم و ابزاری برای پرورش روح و جان انسانی شناسایی نکند، و نیروهای جسمانی را در مسیر خدمت به جهات والای وجود خویش بکار نگیرد، از دیدگاه قرآن در سطح گله چهارپایان و جانوران و بلکه فروتر از آنها معرفی میشود:

بَلْ هُمْ أَضَلُّ، اولئک هُمُ الْغَافِلُونَ بها اولئک کَالْانْعَامِ یَفْقَهُونَ بها، و لهمْ اَعینُ لا یُبصرون بها و لهمْ اذان لا یسمعون لهم قلوبٌ لا

باری، در تربیت اسامی میان تن و روان و عقل و دل انسان هیچگونه بیگانگی وجود ندارد. و اسلام آنها را منهای یکدیگر و بدون توجه به پیوندی که میان آنها وجود دارد تربیت نمیکند. لذا حواس و قوای جسمی را نمیتوان در این نظام، صرفاً در حدود مرزهای فیزیولوژی محصور ساخت. در تربیت اسلامی، قوای حسی و نیروهای جسمانی و تقویت و تقویم آنها عاری از هدف نیست. بلکه تربیت بدنی و تقویت جسمانی از آن جهت که در وصول به آماج مطلوب و معقول و رسیدن به اهداف الهی، انسان را یاری میدهد، مورد تأیید میباشد..

دیدن بدون عبرت، و شنیدن بدون تدبیر، و چشیدن و بوئیدن، منهای انعکاسی از آنها در کحیط روح و روان-وبالاخره پرداختن به تن و بدن بدون استشعار نسبت به هدف والاتر، کاریست که در خور وظایف چهارپایان و جانوران گنگ است و نمیتوان واجد ارزشی در خور انسان باشد که پس هدف تربیت بدنی در تعلیم اسلامی رشد جسم نیست بلکه تن و پرورش آن، هدفی است ابزار گونه که باید در خدمت به عقل و روح آدمی بکار گرفته شود و جسم و روح و عقل، همپای یکدیگر در جهت هدفی عالیت ر یعنی رضای الهی گام بردانند..

به عبارت دیگر تعلیم و تربیت اسلامی در تکامل بعد مادی و بدنی انسان، نگران ابعاد معنوی او است و جمله:

اللّٰهُمَّ قُوْ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِی

خدایا اندام مرا در خدمت بخودت نیرومند گردان.

در دعای کمیل، ناظر به همین حقیقت است که باید نیروهای مادی و بدنی در خدمت به «الله» یعنی در خدمت به تعالی و روح و پیوستن انسان به نورانیست حق قرار گیرد تا انسان به حق و نصیب خویش از رهگذر زندگانی دنیا دست یابد.

ب- پرورش عقل - عقل یعنی بعدی که راهبر انسان در بندگی خدا، و رساننده به سعادت و ورود به بهشت است:

العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ

«عقل، عامل بندگی انسان نسبت به خدا و ضامن بهشت و سعادت اوست.» رهنمودهای اسلام در تقویت و پرورش این بعد، بقدری دقیق و عمیق و گسترده است که بدون اغراق و گزافه گویی نسبت به تمام فرهنگ های بشری، بینظیر است. و هیچ فرهنگی را در این جهت نمیتوان همپای فرهنگ اسلامی دانست.

تعالیم اسلام، همه لحظه هارا در پرورش این نیرو میابد، کاربرد نیروی عقل از دیدگاه تعالیم اسلامی به گونه ای است که نیکبختی فرد و جامعه در امر دین و دنیا را زیر چتر حمایت خود میگیرد.

در هیچ عبادتی مسئله راهبری عقل و بکارگیری آن فراموش نشده است. یعنی ضمن آنکه تن و اندام انسان در نماز و روزه و حج و سایر اعمال عبادی دیگر از حساب خارج نیست و باید اعضا و اندام انسان با گفتن تکبیر و اذکار و قرائات و رکود و سجود و قیام و قعود و طواف و سعی و امثال آنها - دست اندکار تحرک و جنبش و کوشش باشد، باید سرانجام این تحرک نیز، تحرک درونی باشد. و کوشش ها و جنبش های بدنی و تحرک اندام در عبادات، زمانی از ارزش و اعتبار برخوردار است که فکر و نیت انسان بکار گرفته شود و عقل و دل و یا به عبارت دیگر درون و اندیشه انسان بکار افتاده و متوجه هدف باشد.

انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی اگر حتی برای یک لحظه کوتاه، دست اندرکار تمرین ورزش بعد عقلی خود گردد یعنی ببندیشد، ارزش این اندیشیدن از ارزش عبادت یکاله و حتی شصت ساله او فزونتر است:

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً

«یک لحظه تفکر از عبادت شصت سال بهتر است. (البته تفکری که انسان را به خدا راهبری کند).»

حتی شخصیت انسان و ارزش وجود او طبق حدیث، با میزان کارایی عقل او ارزیابی میشود. و امام صادق(ع) عقل و خرد را راهبر مومن معرفی کرده، و کم خردی و ضعف این نیرو را مرزی میان ایمان و کفر میداند.

زیرا دین صحیح و عقل سلیم و نیرومند در مبدا و اساس، متفق، و در وصول به نتیجه، هماهنگ با یکدیگر پیش میروند. یعنی درک صحیح مفاهیم دینی، به عقل سلیم و نیرومند نیازمند است. قانون ملازمه عقلیه که حکم عقل و شرع را هماهنگ میداند، میگوید:

كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ وَ كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ

هرآنچه که شرع آنرا تایید نماید عقل نیز آنرا تایید میکند. و هر آنچه که عقل آنرا تایید کند شرع نیز آنرا تایید می نماید.

پس عقل یعنی این پیامبرِ مسئولِ باطنیِ انسان، دارای ارزش و اعتبار تعیین کننده ای در تعلیم و تربیت اسلامی است که باید هر فرد مومن در صیانت و بکار اندازی و تقویت آن بکوشد.

تعالیم اسلامی برای تشویق به علم که غذای نیرو بخش و تعالی آفرین این بعد انسانی است از هیچگونه توصیه و سفارشی فروگذار نکرده است.

صدر و ذیل بسیاری از آیات قرآنی بخ سیر در آفاق و انفس و به جریان انداختن مغز و بکار گرفتن فکر و اندیشه و تدبر و تعقل، جامعه ی بشری را سفارش میکند که بر شمردن این آیات از حوصله ی این بحث بیرون است.

لکن باید دید آیا صرف پرورش و تقویت عقل از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی، هدف مطلق است، و یا این که هدفی ابزارگونه و آلی است که باید با توسل به آن، جویای هدف دیگری باشیم؟ و بالاخره آیا انسان برای بازیافتن راه و رسم صحیح زندگی می تواند به این پیامبر باطنی و آشنا با علوم و معارف، متکی باشد و یا این پیامبر درونی به عصاکش و راهبر و یادآور دیگری نیاز دارد تا راه راست و صراط مستقیم زندگانی را از چاه و دست اندازها باز یابد؟ و آیا عقل و علم و دست آوردهای آن می تواند داوری درمان بخش همه آلام و عامل نجات بخش او از تسلط نیروهای قهرآمیز باش؟

مرحوم شهید ثانی در کتاب منیه المرید، در پاسخ این سوال میگوید: باید متوجه باشیم که هدف اساسی این علوم و دانشها تنها خود علم و کشف نیست، بلکه هدف این است که تحصیل علم باید در خط و مسیری قرار گیرد که آن خط در جهت مقصد الهی و هماهنگ با آن پیش رود.

عیب و نقص نظام تعلیم و تربیت غربی و شرقی در این است که درمان تمام دردها و جراحات انسانی را منحصر در فرآوردهای عقلی جستجو میکنند و عقل نارسا و ناتوان را همچون بت و معبودی می پرستند آنچنانکه در تربیت بدنی، بتدیه تن می باشند.

جـ پرورش قلب _ پرورش بعد روحی و نفسانی انسان، از دیدگاه اسلام در کنار پرورش ابعاد دیگر از منزلتی شایان توجه برخوردار است، از آنجهت که خدای متعال، رستگاری و کامیابی انسان از خویشتن را در گرو تزکیه و تهذیب این بعدِ گرانقدر، امکان پذیر میداند:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا

تعالیم انسانی به همان میزان و درجه ای که به پرورش عقل عنایت و اهتمام دارد برای تربیت نفسانی و تلطیف عواطف انسانی، اهتمام زیادی مبذول داشته است. همانگونه که عقل را میزان سنجش درست و نادرست معرفی میکند قلب را نیز کانونی برای به ثمر رسیدن عواطف عالی می شناساند. و همانگونه که بدن و عقل انسان دستخوش انحراف و بیماری می گردد، قلب و دل آدمی _ که کانون احساس است _ دچار بیماری و قساوت گشته و نمی تواند احساس های لطیف و ظریف را در خود بپذیرد:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَ هُمْ اللَّهُ مَرَضًا

در دل های ایشان مرض است پس خدا آنرا بیافزاید.

قلب ممکن است بعلت طغیان انسان در هوس و پیروی بی بندوبار از تمایلات، دچار ضعف گردد و از لحاظ شهود لطائف و ظرافت، توان و نیرویش به صفر برسد تا آنجا که نتواند هیچگونه احساسی را باز یابد؛ این تنها چشم نیست که کور و نابینا می شود، بلکه دلها نیز دچار کوری نابینائی می شوند و نمیتوانند وظیفه ی خود را در احساس عواطف عالی و رقیق، ادا کنند.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْبَصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

بدرستی که ای کافران، چشمشان کور نیست لیکن چشم دل آنها کور است.

برای خودیابی و خدایابی، تنها عاملی که بکار میاید و می تواند انسان را بر ارزشهای موجود در او واقف و آگاه سازد تا از این طریق ، کوششها و تلاش های او به سعادت منتهی شود، و از آن در روز قیامت، بهره مند گردد، قلب سلیم و پاکیزه از آلودگیهای نفسانی است که ملازم با کردار شایسته و درخور رضای خدا است .

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

روزی که مال و فرزند نفعی ندارند و تنها کسی در آن روز نفع می برد که با قلبی سلیم بسوی خدا آمده باشد.

قرآن کریم گاهی برای شناخت حقایق و دسترسی به آن با تعبیری امثال:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ.

أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

.... لآيَاتِ لَأُولَى الْآلِبَابِ.

وده ها تعبیری نظیر آنها، عقل را بر می انگیزد.

و گاهی نیز بشر را به استمداد از قلب و احساسهای لطیف موجود در آن دعوت می کند.

این دو کانون روشنگر به هیچ وجه نباید از یکدیگر جدا شوند، بلکه این دو به یاری یکدیگر در سایه رهنمودهای اسلام از لحاظ تعلیم و تربیت همچون دوبال نیرومند و کارآمدی هستند که می توانند آدمی را به اوج اهداف و قلعه های آماج آفرینش به پرواز در آورده و انسان با ایجاد کارائی و نیروی کافی در آنها در معراج خود آنچنان اوج گیرد که فرشته از صعود به این قله ها احساس ناتوانی کند.

بطور کلی باید دانست که در مکتب توحید سلامت قلب انسان مقدم بر سلامت عقل اوست زیرا که در صورت عدم سلامت قلب، عقل سالم در خدمت قلب ناسالم قرار گرفته و وسایل برآوردن حاجات و آرزوهای نادرست آن را فراهم می کند.

اساساً آنچه که در مکتب دین هدف نهائی محسوب شده و تمام تعالیم دین حتی استفاده از عقل نیز بخاطر آنست، عبارت است از کمال معنوی انسان و تحصیل شایستگی قلبی و روحی جهت پیوستن به بارگاه ربوبی که هیچ امری در جهت رسیدن به این هدف، به اندازه سلامت قلب مهم و موثر نیست. بطوریکه صاحبان قلب ناسالم هرچند که بظاهر اهل ایمان بوده باشند هرگز نخواهند توانست کمترین سیر و عروجی در فضای عطرآگین بوستان توحید حقیقی بنمایند و توحیدشان از توحید لفظی و لسانی تجاوز نمیکند.

اساس خدانشناسی معرفتی، سلامت قلب است و ادراک بسببتری از معانی علوی تنها و تنها به شرط سلامت کامل قلب میسر است. البته نباید فراموش کرد که سلامت قلب نیز به تنهایی و بدون رشد عقلی کافی امکان سوق دادن انسان به معرفت عمیق را نداشته و در حد درک فطری و بسیط پاره ای حقایق معنوی متوقف می گردد. به عبارت دیگر بدون رشد عقلی، درسایه قلب سالم می توان خدا را فطرتاً شناخته و او را ستایش نمود، لیکن این چنین شناختی جنبه بسیط و ساده داشته و نمی تواند انسان را در برابر القائیات معاندین و شک تردیدهای احتمالی از خطر انحراف مصون دارد. حال آنکه اگر انسان در عین داشتن فطرت پاک و قلب سالم، به براهین و دلایل عقلی نیز مسلح شود، مسلماً بهتر میتواند ایمان خود را از دستبرد وسوسه ها و تردیدها حفظ کند.

بنابراین عقل سالم و رشد یافته به همراه قلب سالم و پاک می تواند همانند دویال، انسان را به سوی کمال حقیقی پرواز دهند و هریک از این دو بدون دیگری ناقص و برای نیل به مقصد ناکافی است.

در قرآن کریم برای تلطیف احساس فرد و جامعه، آیات فراوانی وجود دارد که می توان در دسته بندی موضوعات این کتاب آسمانی و بیدار گر، مسئله اخلاق و پرورش نفسانی انسان را یکی از بخشهای عمده ی آن دانست، زیرا در قرآن کریم از ذکر کوچکترین نکته انسان ساز و الگوپرداز، چیزی فروگذار نشده است.

فصل پنجم

عوامل مؤثر در تربیت

مقدمه

در این بخش به اختصار درباره ی علل و عوامل مهمی که در تربیت انسان، تاثیرات مستقیم و یا غیر مستقیم دارند، صحبت میکنیم.

آنچه غالباً علمای تعلیم و تربیت به عنوان عوامل مؤثر در تربیت انسان مطرح میکنند، در عامل «وراثت» و «محیط» است. گرچه اعتقاد به تاثیرات کمی و کیفی این ۲ عامل، مورد اتفاق اینگونه دانشمندان نیست، اما در عین حال، تاثیر این عوامل در تربیت انسان امری است که غالباً به آن معتقدند.

دو عامل «وراثت» و «محیط» در تربیت انسان تاثیر به سزایی دارند، شواهد فراوانی در لای متون اسلامی در اهمیت تاثیر این دو عامل و تدابیر تربیتی وجود دارد، که به لحاظ اهمیتشان باید مورد مراقبت اولیا و مربیان قرار گیرد.

نکته ی حائز اهمیتی که لازم است در ابتدای این مبحث مطرح شود، این است که اسلام عوامل مؤثر در تربیت انسان را فقط به دو عامل مذکور، محدود نمیکند، و به تاثیر دو عامل عمده ی دیگر که عبارتند از: «اراده» و «عوامل ماورای طبیعت» اعتقاد دارد.

دانشمندانی که عوامل مؤثر در تربیت را فقط دو عامل «وراثت» و «محیط» پنداشته اند، دانسته یا ندانسته به «جبر بودن» پیوسته اند. چرا که بر حسب این اعتقاد، انسان زائیده ی وراثت و محیط است و خود، نقشی در سرنوشت خویش ندارد.

این طرز تفکر که تبعات فکری نامطلوبی را نیز به همراه دارد، از نظر اسلام مردود است. در اینجا بخاطر رعایت جانب اختصار، از توضیح بیشتر خودداری کرده و تحقیق پیرامون آن را به عهده ی دانشجویان عزیز میگذاریم.

از نظر اسلام، «اراده» نقش عمده ای را در تربیت انسان ایفا میکند و اساس مباحث «خودسازی» در اخلاق، «اراده» است، چرا که به کمک اراده است که انسان به اصلاح نفس خود می پردازد.

در این بخش به اختصار درباره ی علل و عوامل مهمی که در تربیت انسان به طور مستقیم یا غیر مستقیم تاثیر می گزارند صحبت کنیم. آنچه غالباً علمای تعلیم و تربیت به عنوان عوامل مؤثر در تربیت انسان مطرح می کنند در عوامل وراثت یا محیطی است. گر چه اعتقاد به تاثیرات کمی و کیفی این دو عامل مورد اتفاق اینگونه دانشمندان نیست اما در عین حال تاثیر این عوامل در تربیت انسان امری است که غالباً به ان معتقدند. دو عامل وراثت و محیط در تربیت انسان تاثیر بسزایی دارند. شواهد فراوانی در لابلای متون اسلامی در اهمیت تاثیر این دو عامل و تدابیر تربیتی وجود دارد که به لحاظ اهمیتشان باید مورد مراقبت اولیا و مربیان قرار گیرند. نکته حائز اهمیتی که لازم است در ابتدای این مبحث مطرح شود این است که اسلام عوامل مؤثر در تربیت انسان را فقط به دو عامل مذکور محدود نمیکند به تاثیر دو عامل عمده دیگر عبارتند از اراده و عوامل ماورای طبیعت اعتقاد دارند

دانشمندانی که که عوامل مؤثر در تربیت را فقط دو عامل وراثت و محیط پنداشته اند دانسته یا ندانسته به جبریون پیوستند. چرا که بر حسب این اعتقاد انسان زائیده وراثت و محیط است و خود نقشی در سرنوشت خود ندارد. این طرز تفکر که تبعات فکری نامطلوبی را نیز به همراه دارد از نظر اسلام مردود است در اینجا بخاطر رعایت جانب اختصار از توضیح بیشتر خودداری کرده و تحقیق پیرامون انرا به عهده دانشجویان عزیز میگذاریم

از نظر اسلام اراده نقش عمده ای در تربیت انسان ایفا می کند و اساس مباحث خودسازی در اخلاق اراده است چرا که به کمک اراده است به اصلاح نفس خویش اقدام می کند و اگر جهت گیری ان فقط مبتنی بر این دو عامل وراثت و محیط بود خود سازی مفهومی نداشت

به این ترتیب اولیا و مربیان باید عنایت داشته باشند که میتوانند از اراده ی متربیان خود در اصلاح خود آنها یاری بگیرند. همچنین برای اینکه از این عامل در تربیت ایشان بیشتر استفاده کنند باید به پرورش ان پرداخته و متربیان خود را افرادی با اراده پرورند تا در آینده به راحتی بتوانند به تربیت اصلاح خویش بنا اقدام کنند. همچنین بنا بر اعتقاد اسلامی عوامل ماورای طبیعت در زندگی انسان نقش مؤثر دارند به عنوان مثال اعتقاد به ابلیس و تاثیرات نامطلوب اودر تربیت انسان اعتقادی سمبلیک نیست بلکه ابلیس موجودی واقعی است که سوگند یاد کرده است که در اغوای بندگان از هیچ کوششی دریغ نکند

بدین ترتیب علاوه بر محیط و وراثت عامل اراده و ماورای طبیعت نیز در تربیت انسان نقش بسزایی دارند

از آنجا که بحث پیرامون فوق احتیاج به یکسری مقدماتی دارد که در حیطه ی کتب جهان بینی است لذا از بحث پیرامون دو عامل خود داری کرده و در این مبحث فقط به بحث پیرامون دو عامل عمده وراثت و محیط میپردازیم. اما نباید فراموش کرد که زمام همه ی امور در دست خداوند متعال است و مربی در عین حال که با توجه به عوامل موثر در تربیت به مراقبت و هدایت مطربی خود میپردازد. باید به این نکته نیز قلباً توجه داشته باشد که لازمه موفقیت او در امر تربیت از توفیق الهی است از این رو همواره دست استمداد به درگاه الهی دراز کند و از او طلب یاری و توفیق نماید و هر گز اقدامات خود را کافی برای هدایت و تربیت خود و دیگران نداند و در تمام مراحل چشم به توفیقات و عنایات الهی داشته باشد و از توسل و توجه و استمداد از درگاه الهی انی غفلت نرزد

گفتار اول وراثت

بشر از دیرزمانی به این نکته متوجه بوده است که موجود زنده بسیاری از صفات و خصائص خود را به نسل بعد منتقل می کند و در واقع نسل بعد وارث صفات نسل قبل است

یک تخم گل کلیه خصائص ساقه و برگ و گل و رنگ امیزی نهالی را که از آن بوجود آمده در خود حفظ نموده است و پس از سبز شدن همه آنها رایکی پس از دیگری از خود ظاهر می کند

بچه گربه در ساختمان اندام و شکل و قیافه و مو و چنگال و سایر ممیزات نوعی مانند پدر و مادر خود وارث صفات اسلاف خویشان است. فرزند یک انسان افریقایی در سیاهی پوست و پیچیدگی مو و ساختمان بینی و رنگ چشم مانند پدر مادر است و همچنین فرزند یک اروپایی در صفات پوست و چشم و بینی با ممیزات مخصوص نژادی پدر و مادر متولد میشود. خلاصه اینکه یکی از قوانین مهم در جهان موجودات زنده قانون وراثت است این قانون حافظ صورت نوعه نبات و حیوان و انسان است. به موجب همین قانون فرزندان بدون کوچک ترین فعالیت اختیاری صفات و خصائص پدران و مادران را فرامیگیرند و با همان ممیزات بوجود می آیند

در قرون گذشته بشر احتمالاً از قانون وراثت خبر داشت ولی از خصوصیات آن خبر نداشت. دانشمندان دیروز جهان میدانستند که در تخم گل در هسته درخت و بالاخره در نطفه انسان و حیوان ذخایری وجود دارد که صفات نسل قبل را به نسل بعد منتقل میکند. دانشمندان امروز دامنه تحقیقات خود را توسعه داده و به اعماق سلول راه پیدا کرده اند و در نتیجه متوجه شده اند موجودات بسیار کوچکی در کروموزومها عامل وراثت اند که زن نامیدند

وراثت از دیدگاه احادیث

رسول اکرم و ائمه طاهرين که حقایق را با نور و وحی و الهام می دیدند به این قانون عظیم خلقت توجه کامل داشته و در بعضی از روایات درباره ی این راز بزرگ سخن گفته و کلمه ی عرق معروف عامل وراثت قرار داده اند به عبارت روشن تر همان معنایی را که محافل علمی جهان از کلمه ی رن استفاده میکنند اخبار از کلمه ی عرق استفاده کرده است به عنوان مثال رسول اکرم فرمود ببینید نطفه ی خودتان را در چه محلی مستقر می کنید از قانون وراثت غافل مباشید توجه کنید زمینه ی پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند

این حدیث با کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن به کلمه ی عرق تعبیر نموده است

سجای اخلاقی دلیل پاکی وراثت و فضیلت ریشه خانوادگی است .

۳ - محمد حنیفه فرزند حضرت علی بن ابیطالب

در جنگ جمل پرچمدار لشکر بود. علی به او فرمان حمله داد. محمد حنیفه حمله کرد ولی دشمن با ضربات نیزه و تیر جلوعلمدار را گرفت. محمد از پیشروی بازماند. حضرت خود را به آن رساند و فرمود .

از ضربات دشمن مترس حمله کن قدری پیشروی کرد ولی باز متوقف شد . علی از ضعف فرزندش سخت از رده خاطر شد نزدیک آمد

با قبضه شمشیر بدوشش کوبید و فرمود این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده ای یعنی من که پدر تو هستم ترسی ندارم اگر مادر شریف پرفضیلتی چون صدیقه ی اطهر میداشتی نمیترسی این ترس را از مادر ضعیف خود به ارث برده ای

انواع وارث

خصوصیاتی که از ابا و اجداد به نسل های بعدی منتقل میشود بر سه قسم ذیل میتوان تقسیم نمود

وراثتی خصوصیاتی. وراثتی است که با جسم پیوستگی دارد مانند گروه خون شکل و طول و قامت و رنگ صورت و مو و چشم فرم صورت امثال آن بنابراین اگر پدر و مادری سیاه پوست باشند فرزند آنها نیز سیاه پوست خواهد بود

وراثت عقلی . تردیدی نیست که افراد در یک خانواده ی بشری با افراد خانواده ی دیگر در بسیاری از خصوصیات عقلانی و روانی فرق دارند برخی از آنها دچار ضعف عقلی و جنون هستند و بعضی بر خلاف آن. پس بعضی خصوصیات عقلی از طریق وراثت به فرزندان منتقل میشود. لذا پیامبر اکرم فرمود: از ازدواج با زنهای احمق و کم هوش اجتناب کنید زیرا مصاحبت با آنها ناگوار و فرزندى که از او متولد شود تباه و بی ارزش است

ناپسند پدران و مادران نیز در فرزندان زمینه هایی را ایجاد می کند . پدران و مادران شجاع و سخی، فداکار و خدمتگزار اغلب فرزندانى پر مایه و با فضیلت می آورند و بر عکس از خاندان های بخیل و زبون، خود خواه و ترسو بیشتر بچه هایی پست و فرومایه متولد میشوند.

در جهان حیوانات نیز بعضی دارای صفات ممتاز موروثی هستند . در نوع اسب، نژادهای معینی است که دارای صفات و امتیازات مخصوصی هستند و سایر اسبها از آن مزایا بهره ای ندارند. در نوع کبوتر خانواده هایبست که از نظر استعداد و قابلیت تربیت، ممتاز و مخصوص هستند .

در نظر اسلام فضایل یا رذایل پدران و مادران در فرزندان آثار قابل ملاحظه ای می گذارد و فرزندان وارث آن صفات پسندیده یا ناپسند خواهند بود. در قرآن کریم از زبان نوح پیغمبر فرموده است:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَارًا . إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.

«پروردگارا این مردم کافر و گمراه را از صفحه ی زمین برانداز چه اگر آنها را به حال خود واگذاری از طرفی مایه ی گمراهی دگران می شوند و از طرف دیگر فرزندانى که می آورند جز آلوده و پلید نخواهند بود.»

حضرت علی (ع) درباره ی فضایل خانوادگی فرموده است:

«کسی که ریشه خانوادگی اش شریف است در حضور و غیاب و در هر حال دارای فضیلت و صفات پسندیده است.» و نیز فرموده:

«ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیده ی انسان است.»

فرزندان شریف را باید در خاندان های پرمایه و ریشه دار جستجو کرد. خاندانهایی که دهها

یا صدها سال به پاکی زندگی کرده و در تمام مواقع به خوبی امتحان داده اند. مردان شجاعی که در روز هجوم دشمن در صف اول مبارزه بودند، سخاوتمندانی که موقع قحطی و بدبختی، هستی خود را با کمال خلوص در دسترس مردم گذاردند، برای مصیبت زدگان آرامش دل بودند و برای یتیمان پدری مهربان، دوستدار مردم بودند و جز به خیر مردم فکر نمی کردند می توانند فرزندان با فضیلت بیاورند. ولی خانواده های پستی که معنی شجاعت را نمی فهمند، سخاوت و گذشت در قاموس زندگی آنها معنی ندارد، جز به شهوات شخصی و لذایذ فردی خود به چیزی فکر نمی کنند، تمایلات خود را بر همه چیز و همه کس مقدم می دارند علی القاعده نمی توانند فرزندان خوبی بیاورند و در دامن خود مردان شریفی بپرورد.

رسول اکرم (ص) درباره ی انتخاب همسر فرمود:

«پرهیزید از خَصْرَاءِ دِمْنٍ. به حضرت عرض شد: یا رسول الله خضرء دمن چیست؟ فرمود زن زیبایی که از خاندان بد و پلید بوجود آمده باشد.»

جلوگیری اسلام از وراثت ناپسند

برای جلوگیری از پیدایش فرزندان بدبخت و نسلهای فاسد و ناقص، اسلام تا آنجا که عملاً میسر است تعالیم لازم را به پیروان خود داده و بدین وسیله از وراثت های نامطلوب و پیدایش فرزندان منحرف و معیوب جلوگیری کرده است. دنیای امروز نیز همان مطالب را از نظر علمی به مردم خاطرنشان کرده است. به عنوان نمونه:

یکی از صفات خطرناکی که از راه وراثت به فرزندان منتقل می شود جنون است. پدر و مادر دیوانه فرزند دیوانه می آورند و این خود قانون اجتناب ناپذیر طبیعت است. مولود دیوانه نه تنها خودش بدبخت است بلکه می تواند منشا بدبختی جامعه شود.

اسلام در چند مورد برای بر هم زدن عقد ازدواج تسهیلات قانونی مقرر کرده است. یکی از آن موارد جنون است. اگر زنی با مردی ازدواج کند به گمان اینکه یک فرد عاقل و طبیعی است، بعداً بفهمد دیوانه است، حق دارد عقد ازدواج را شخصاً فسخ کند و برای رهایی از این ازدواج نا مطلوب احتیاج به طلاق ندارد. شرایط و محدودیت هایی که در طلاق مقرر است در اینجا نیست؛ و هم چنین مرد در مورد زن دیوانه حق فسخ دارد.

این قانون علاوه بر اینکه زن و مرد را از ضررها و محرومیت هایی که به علت جنون همسر دامن گیرشان میشود خلاص میکند، وسیله ای برای جلوگیری از پیدایش فرزندان دیوانه و منحرف است. و در واقع قانون گذار بدین وسیله ازدواج ناقصی را متلاشی نموده و از توسعه جنون و پیدایش مجنون جلوگیری کرده است.

چنانکه گذشت، پیشوای بزرگ اسلام در قرون گذشته این موضوع را با چشم واقع بین وحی دیده و پیروان خود را از ازدواج با افراد احمق برحذر داشته است.

یک گزارش نشان می دهد که در نسل خانواده ای که پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده اند ۴۷۰ کودک ضعیف العقل و فقط ۶ کودک طبیعی به وجود آمده است .

یکی از عادات خطرناکی که بدبختانه در اغلب کشورهای جهان کم و بیش بسیاری از مردم را آلوده نموده است میگساری است . این سم خانمان سوز نه تنها بر مردم آلوده ضربات غیر قابل جبرانی وارد میکند ، بلکه بچه های بی گناه آنها را نیز دچار بدبختی می نماید و تا پایان زندگی به عوارض گوناگون آن گرفتارند . میگساری در اثر تکرار ، آثار شومی روی تمام بدن از جمله روی سلول های مغز میگذارد . کسانی که به میخوارگی دائم و پیگیر آلوده شده اند ، به طور قطع مردمی علیل و غیر طبیعی هستند . بدبختانه این جنایت در فرزندان شان نیز تاثیر نموده و نطفه ی الکلی ها ، بچه های منحرف و غیر طبیعی می سازد.

اسلام تمام عوارض شوم مشروب را در مردم و فرزندان آنان دیده و علاوه بر اینکه خرید و فروش و تهیه توزیع و نوشیدن آن را از نظر قانونی بر مسلمین تحریم کرده است به علت اینکه میخواری پدر و مادر روی نطفه تاثیر مستقیم دارد و در بحث زناشویی با کمال صراحت پیروان خود را از پیوند ازدواج با افراد الکلی منع کرده است .

۱- امام صادق (ع) فرمود :

کسی که دختر خود را با شراب خواری تزویج کند با این عمل قطع رحم کرده است

۲- رسول اکرم (ص) فرمود :

شراب خوار اگر خواستگاری کند به او دختر ندهید .

روایات در این باره از رسول اکرم و ائمه علیهم السلام بسیار آمده است .

ولی خطر بزرگتر در فرزند شارب الخمر وقتی است که در حین مستی نطفه اش منعقد شود .

امام صادق (ع) فرمود :

«هرزنی به هم بستری شوهر شرابخوار خود تن در دهد به عدد ستارگان آسمان مرتکب خطا شده است و فرزندی که از آن مرد پدید آید نا پاک و پلید است و خداوند از آن زن هیچ توبه و فدیة ای قبول نمی کند، مگر آنکه شوهرش بمیرد یا او را از قید زناشویی رها سازد.»

«دکتر کارل می گوید: مستی زن یا شوهر در لحظه ی آمیزش، جنایت واقعی است زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند، اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر، رنج می برند.»

بدون شک ابتلای به جنون و حماقت و شرابخواری در ساختمان فرزندان تاثیر مهمی دارد و بچه هایی که از پدران و مادران مبتلا به این عیوب متولد می شوند ، معیوب و بدبخت هستند . به همین جهت اسلام در تعالیم خود توصیه های لازم را به پیروان خویش نموده و آنها را از پیوند های بد و ناپاک برحذر داشته است .

گفتار دوم_ محیط تربیت

محیط چیست؟

محیط، تمام عوامل خارجی است که از آغاز رشد، یعنی از آن لحظه ای که انسان به صورت نطفه ای در رحم قرار می گیرد و منعقد می شود، بر او اثر می گذارند. پس برای جنین نیز محیطی است و آن عبارت از حالات داخلی رحم از نظر حرارت و برودت و غیره است، و نموجنین تحت تاثیر این عوامل از خارج، و عامل وراثت از داخل قرار دارد.

به عبارت دیگر، محیط عبارت از هر امری است که انسان را احاطه کرده است. بنابراین هر چه که انسان رشد می کند دایره محیط او وسعت می یابد.

اقسام عوامل محیط

عوامل محیطی بسیار است و در تقسیم اولیه آن می توان به دو قسم عوامل انسانی و غیر انسانی تقسیم نمود:

۱- محیط غیر انسانی: محیط غیر انسانی، کلیه عوامل غیر انسانی است که به گونه ای مستقیم یا غیر مستقیم در امر تربیت موثرند. در بین عوامل و پدیده های غیر انسانی، عواملی وجود دارند که نشأت یافته از انسانند مثل وسایل ارتباط جمعی و یا مجلات و روزنامه ها. اما در این تقسیم بندی اعتباری، آنها جزو محیط غیر انسانی قرار می گیرند. از این دسته، عوامل زیر را می توان بر شمرد:

الف_ وسایل ارتباط جمعی: که به دو دسته ی جدید و قدیم قابل تقسیم اند. از وسایل جدید می توان رادیو، تلویزیون و فیلم و سینما را نام برد که نقشی حیرت انگیز را ایجاد تحول و تغییر در فرد دارند. سینما و تلویزیون برای کودک دنیای دیگری را غیر از محیط خانواده و محیط مأنوش می گشایند و او را در زندگی جهت می دهند. تحقیقات نشان داده است که بسیاری از

جرائم و جنایات و صلاح و سداد کودکان مربوط به این دو وسیله است.

از وسایل قدیم می توان کتاب، روزنامه، مجله و نوشته ها را نام برد که تاثیر آنها در برخی از موارد کمتر از وسایل جدید نیستند.

ب _ ایدئولوژی و فرهنگ: آدمی به صورت ناخودآگاه و گاهی هم آگاهانه تحت تاثیر آداب و عادات، سنن و شعائر جامعه خویش است.

اشکالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که بسیاری از مواقع انسانها نه تنها از آداب و سنن غلط جامعه خود متأثر نشده اند، بلکه به مبارزه با آن وسی در ایجاد تغییر و تحول در آن پرداخته اند. پس چگونه بپذیریم که آدمی تحت تاثیر فرهنگ جامعه خود قرار دارد؟

نکته مهمی را که لازم است در اینجا بدان اشاره شود تا پاسخی نیز به سوال فوق باشد، این است که ما انسانها را قالبی نمی پنداریم که فی المثل همگی مانند قالبهای صابون، یکنواخت و یکسان و مهم تراز همه، بی اراده باشند. بلکه معتقدیم که اولاً انسانها مختلف و متفاوت آفریده شده اند و تاثیر پذیری آنها از عوامل مختلف، متفاوت است. بنابراین ممکن است انسانی از فرهنگ جامعه خود تاثیر پذیرد و انسان دیگری به هیچ وجه از آن متأثر نشود. ثانیاً افراد دارای اراده و قدرت انتخاب هستند و می توانند آداب و رسوم غلط جامعه خود را بپذینند و یا آن را نفی کنند. بنابراین مقصود از بیان عوامل متأثر در تربیت انسانها، این نیست که انسانها بدون هیچ اختیار و بطور یکسان تحت تاثیر این عوامل قرار دارند.

ج _ عوامل جغرافیایی و طبیعی: شرایط مختلف جغرافیای طبیعی بر روی انسانها، مؤثر هستند. به عنوان مثال محیط کوهستانی، به علت وضع خاص صخره ها و کوره راهها، جهندگی و دوندگی خاصی لازم است، لذا افرادی که در کوهستانها زندگی می کنند، از افرادی که در دشت به علت شرایط محیطی نیاز به چنین تحرکی ندارند، مقاوم ترند.

ابن خلدون، در مورد تاثیر محیط جغرافیایی بر انسان می گوید:

«تردیدی نیست که محیط طبیعی در انسان مؤثر است. و از نظر اخلاق حالات خاصی را در افراد ایجاد می نماید: غالباً جود و سخا و شجاعت در صحرانشینان، و کسالت و سستی در محیطهای گرم، و علاقه به استقلال و بزرگواری در کوه نشینان، و رضا و قناعت در محیط کشاورزی، و علاقه به کوشش و کار در محیطهای سردسیر بیشتر دیده می شود.»

د _ قوانین و مقررات: در هر جامعه ای نوعی قوانین و مقررات وجود دارد که در نحوه زندگی، طرز فکر، اخلاق و رفتار، مقاومت یا سستی، بیداری یا جمود افراد اثر می گذارد. به عنوان مثال، افراد در جامعه ای که سیاستی ملایم و سها گیر حاکم باشد، با افرادی که در جامعه دیگر زیر خفکان قدرتهای پلیسی زندگی می کنند، احتمالاً از نظر روحیه ها و عملکردها با یکدیگر تفاوت خواهند داشت.

۲ _ محیط انسانی: منظور از محیط انسانی، کلیه افرادی هستند که فرد مورد تربیت را احاطه کرده اند. از قبیل پدر، مادر، برادر و خواهر، تامل و مدیر و رهبر و ...

مهم ترین عوامل مؤثر در تربیت انسان، عوامل انسانی هستند. بر اساس اینکه افراد، عامل به تعلیم مکتب باشند یا مخالف آن؟ تابع تعصبات و تقلید هلی کور کورانه باشند یا بالعکس؟ و نیز بر اساس سطح اندیشه و فرهنگ و نوع فکر و فلسفه آنها، نوع تربیت نیز مختلف خواهد بود. این عوامل را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف _ محیط خانه و خانواده: کودک در محیط خانواده با عوامل انسانی متعددی تماس دارد که مهم ترین آنها پدر و مادر هستند که وظیفه اصلی در امر تربیت وی، به عهده آنهاست. محیط خانه شامل برادران و خواهران و احياناً دیگران نیز می شود.

تاثیر محیط خانواده بر کودک دارا اهمیت خاصی است، زیرا اولاً کودک در این مرحله بسیار تاثیر پذیر است و قابلیت انعطاف او زیاد می باشد، ثانیاً در این دوران، کودک بیش از همه اوقات در محیط خانه و با افراد خانواده تماس و برخورد دارد.

کودک به مجرد اینکه، زبان مادری را در خانه فرا گرفت، از طرق مکالمه و گفتگو، افکار و آرای زیادی از افراد خانواده به او منتقل می شود، و معارف و اطلاعات او، هم سطح با افکار خانواده پیش می رود و در اعمال خود نیز به تقلید از افراد خانواده می پردازد. لذا اگر بسیاری از اعمال روزمره انسانها را بررسی و تجزیه و تحلیل و ریشه یابی نماییم، خواهیم دید که اکثر آنها از طرز تربیت خانوادگی سرچشمه می گیرد.

از مطالعه برخی از حالات روانی استفاده می شود که ریشه های بسیاری از بیماریهای عصبی و روانی، رفتارهای ناهنجار پدر و مادر، ناخودگاه در کودک اثر می گذارد: مادری که کودک خود را می ترساند، ناآگاهانه فردی جبون و ترسو تربیت می کند.

نظم خانه و نظم آنچه در پیرامون کودک قرار گرفته است دارای اثر عمیقی در ایجاد قریحه و ذوق زیبایی در اوست: وقتی محیط کودک را تصویر های زیبا و زندگی منظم و لباسهای خوشایندی که افراد خانواده در بر دارند، احاطه نماید، ذوق کودک را به زیبایی برانگیخته و انس و علاقه به حبّ جمال و نظم را در او بوجود می آورند.

کودک، دین خانواده را می پذیرد. و دین در رفتار و افکار و بصیرت او در زندگی موثر خواهد بود، پیغمبر اسلام (ص) فرمود:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ.

«هر نوزادی به فطرت (اسلام و توحید) متولد می شود، آنگاه پدر و مادر او را به یهودیت و نصرانیت گرایش می دهند و تاز راه فطرت منحرف می سازند.»

خانواده، بهترین محیط برای تربیت کودک است: ارتباط میان کودک و والدین در خانواده، نیرومندترین ارتباط هاست. رشد کودک با پدر و مادر، بهترین وسیله تذهیب نفس و وجدانیات و اخلاق او می باشد.

لذا برای تربیت کودک، باید پدران و مادران را در خانواده ها راهنمایی کرد، و آنها را نسبت به وظایفشان در قبال فرزندانشان آشنا نمود. در تعالیم اسلامی، این راهنماییها دقیقاً ارائه شده و وظایف سنگین پدر و مادر، نسبت به فرزندان خود در محیط خانه تذکر داده شده است.

نقش خانواده در ارضای تمایلات باطنی کودکان

ارضای تمایلات باطنی کودک و توجه به تمام جهات شخصیت او فقط در محیط خانواده میسر است، آغوش گرم مادران و دامن پرمهر پدران می تواند این وظیفه سنگین را به عهده بگیرد.

کودکستان قادر نیست جایگزین خانواده شود و سرپرست کودکان در این محلها، نمی توانند مانند مادر تمام عواطف و احساسات کودک را ارضا نماید. عواطف مادری در انسان بقدری نیرومند است که بعد از غریزه حب ذات هیچ احساسی هم وزن مهر مادری نیست. دل مادر از مهر فرزند لبریز است و در راه پرورش او از هیچگونه فداکاری مضایقه نمی کند. وقتی مادر به روی بچه خود لبخند می زند، وقتی فرزند خویش را به سینه می چسباند، موقعی که از شفقت و مهر او را می بوید و می بوسد، موجی از نشاط و لذت در اعماق روح کودک پدید می آید و در قیافه و چشمانش مراتب شادی و رضامندی خوانده می شود.

دختری که از کودکی در محیط خانواده بقدر کافی محبت دیده و روانش از نوازش پدر و مادر به خوبی تغذیه کرده است، در جوانی گرسنه مهربانی نیست و در مقابل چند جمله مودت آمیز این و آن خود را نمی بازد و شخصیت خویش را گم نمی کند.

و برعکس دختری که نوازش ندیده و تمایل درونیش با محبت گرم در و مادر اشباع نشده است روانی ناتوان و روحی ضعیف دارد، کافیت که جوان هوسباز چرب زبانی با اهدای یک شاخه گل و گفتن چند جمله مهرآمیز او را از پای درآورد، و از صراط مستقیم منحرف گرداند.

چندی است در جهان غرب تاسیس کودکستان در شهرها معمول شده وعده ای از کودکان را در آن موسسات نگاهداری می کنند. مادرانی که شغل اداری دارند و همچنین زنان بوالهوسی که برای شرکت در مجالس رقص و مراکز فساد و قمار فرزندان خود را مزاحم خیش می دانند از این فرصت استفاده می کنند و اطفال خود را به این کودکستانها می سپارند.

زندگی بچه ها در کودکستان از جهات ظاهری بسیار خوب و مطبوع است. لباس ها پاکیزه و قشنگ، سرها شانه کرده و موها مرتب است. کودکستان با شرایط بهداشتی کاملاً مجهز و اتاق ها با اصول فنی ساخته شده است، بچه ها به اندازه بازی می کنند و به موقع می خوابند بطوریکه قسمتی مهم از تمایلات جسمی و روانی در کودکستان تامین می شود. اما در کودک عواطف و احساسات دیگری وجود دارد که در محیط اجتماعی کودکستان ارضا نمی شود. علاقه یک نفر زن که احياناً به خاطر منافع مادی، از صد نفر کودک سرپرستی می کند با عشق

سوزان آسمانی مادری که از بچه خود نگهداری می کند فرق بسیار دارد. نوازش های اختصاصی که در کودک ایجاد شادمانی و انبساط می کند تنها در دامن مادر است نه در کودکان.

در محیط خانواده تمام حرکات و سکنات، خنده و بازی کودک مورد کمال علاقه پدر و مادر است و بچه از این توجه درس می گیرد ولذت ها می برد ولی کارهای یک بچه در محیط کودکانستان بین صد نفر کودک، مانند یک موج دریا بین صدها موج مختلف ناپیدا و درهم شکسته است.

روایات اسلامی اصرار دارند که اطفال یتیم در محیط خانواده ها تربیت شوند. اسلام علاقه دارد که مردان و زنان از کودکان یتیم نگهداری نمایند و آنانرا مانند فرزندان خویش مورد صحبت و عطوفت خود قرار دهند.

حکومت اسلام در عصر رسول اکرم(ص) از نظربنیهِ مالی آنقدر قادر بود که در هر شهری موسسه ای را به صورت کودکانستان ایجاد نماید و از خزانه دولت مصارف آنها را بپردازد و یتیمان هر شهری را در آنجا جمع کرده واز آنها نگهداری نماید ولی پیغمبر اکرم(ص) این کار را نکرد زیرا این قبیل موسسات برای پرورش کامل جسمی و روانی کودک نارسا هستند، تنها محیط خانواده و عواطف مخصوص است که می تواند روان طفل را بطور جامع و کامل پرورش دهد لذا به مردم، به پدران و مادران، به اولیای خانواده ها، با منطق مذهبی و ایمانی، پیوسته سفارش می کرد که از یتیمان نگهداری کنید، آنان را به خانه های خود ببرید و در کنار سفره خانواده بنشانید و مثل فرزندان خویش تربیتشان کنید و در ادب آنان بکوشید و با نوازش و مهربانی مسرورشان نمایید.

دارالایتام ساختن و یتیمان برهنه و گرسنه را لباس و غذا دادن، بدون تردید از عبادات بزرگ اسلامی است ولی نوازش یتیم، مهربانی و عطوفت نسبت به او و تربیت و تادیب وی، خود عبادت جداگانه ای است.

نقش خانواده در تربیت دینی کودکان

برای پی بردن به نحوه ی تاثیر فضای خانواده بر کودکان می توانید در آزمایشگاه خانه خود کیفیت آشنائی فرزندان خود را با اعمال و آداب و سنن اسلامی مورد دقت قرار دهید.

هنگامی که شب در خانه دست از سخن گفتن و بازی کردن با کودک دوساله ی خود برمی دارید و سجاده ای پهن می کنید و به نماز می ایستید، از همان آغاز، کودک شما حس میکند که شما در حال خاصی به سر می برید، می بیند هر چه شما را صدا می کند جواب او را نمی دهید، بلکه در عوض کلماتی به زبان می آورید که با حرف هائی که به او می زنید فرق دارد گاهی خم می شوید و قدری می نشینید و پس از چند بار نشستن و برخاستن، دوباره با او صحبت می کنید.

طفل شما از همین جا با نماز آشنا می شود، کم کم می فهمد که نماز خواندن چیست، پس از مدتی خودش می آید و در کنار شما می ایستد و به تقلید از شما لب های خود را تکان می دهد و به زمین می نشیند و ناشیانه سر بر مهر می گذارد و بالاخره چند ماه بعد می بینید که کلمات و جملاتی از قبیل الله اکبر و بسم الله الرحمن الرحیم را دست و پا شکسته ادا می کند و دست های کوچکش را پیش صورت خود می گیرد مثل اینکه دارد قنوت می خواند. از همینجا بدانید که بسیاری از کار هایی که باید انجام شود تا فرزند شما در آینده نماز گزار باشد انجام شده است. همچنین وقتی نیمه شب فرزند از خواب بر می خیزد و چراغ را بر خلاف شب های دیگر روشن می یابد و پدر و مادر را می بیند که دور سفره ای نشسته اند و غذا می خورند و دعا می خوانند و پس از ساعتی دیگر چیزی نمی خورند، با این تجربه، روزه عملا در ذهنش نقش می

بندد .

وقتی به این ترتیب در دوران کودکی در خانه و خانواده عملاً با نماز و روزه و طهارت و نجاست و محرم و نامحرم و حلال و حرام آشنا می شود ، اندک اندک به تبع اوضاع و احوال حاکم بر خانواده ، به اعمال و آداب اسلامی تادیب پیدا می کند ، برای کسانی که از سابقه ی پرورش خانوادگی با آداب اسلامی بی بهره اند ، عمل کردن به فرائض اسلامی مثل پریدن در استخری پر از آب سرد است. کسی که بر لب چنین استخری ایستاده می تواند نظراً خودش را قانع کند که باید به درون استخر بجهد اما عملاً پایش می لرزد ، اختلافی که میان درجه حرارت تن او و آب استخر وجود دارد ،

انتقال دفعی از بیرون به درون استخر را مشکل می سازد ، این است که اگر مصمم به آب تنی باشد ابتدا سر انگشت پای خود را تر می کند بعد دستی به سر و سینه ی خود می کشد و خلاصه مدتی با آب بازی می کند تا بلکه بتواند دل به دریا بزند و با تمام بدن در آب فرو رود ، بسا که همین ترس او از سردی آب سبب شود تا هرگز عملاً وارد استخر نشود و همواره در کنار آب بنشیند . طفلی که از بدو تولد در فضای اسلامی بزرگ شده است ، هرگز خود را با انتقالی این چنین نامانوس و دشوار مواجه نمی بیند ، او به شناگری می ماند که از اول بی آنکه ابهت و غرابت و گزندگی سرمای آب استخر یک باره دست و پای او را سست کرده باشد ، خود را تا گردن در آب می بیند ، و اگر تصمیم به شنا کردن بگیرد دیگر ترس از آب ، میان تصمیم و عملش فاصله ای ایجاد نخواهد کرد.

برای مسلمانی که در محیط خانواده با عمل به اسلام مانوس شده باشد و دستش به عمل به احکام اسلامی ، عادت کرده باشد قبول اصول نظری و جهان بینی اسلامی هر چند که دلیل و برهان و استدلال می خواهد ، اما عمل به شریعت اسلامی و قبول کم و کیف آن دیگر نیازی به استدلال ندارد . شکی نیست که مسلمان بودن و مسلمان شدن یکسره با آموزشهای نظری و دلیل و برهان و کتاب و مقاله حاصل نمی شود . دین صرفاً اعتقاد به یک سلسله امور نظری نیست ، بلکه عمل به یک سلسله فرائض نیز هست و این عمل ، آمادگی و ورزیدگی تدریجی می خواهد و خانواده ، جایی است که این آمادگی برای عمل را به تدریج در فرد مسلمان ایجاد می کند .

به همین جهت غالباً کسی که اسلام را در خانه و در میان خانواده احساس نکرده باشد و در بزرگسالی مقدماً فقط از رهگذر منطق و برهان به اصول آن معتقد شده باشد ، نسبت به انجام اعمال و فرائض دینی ، در او نوعی کندی وجود دارد . البته ممکن است شخص طی چند ساعت و یا چند روز به ضرورت دلیل و منطق و برهان ذهناً به بینش اسلامی ایمان بیاورد ، اما عیناً همان تحولی که در ذهنش به ظهور رسیده بر اعمالش منطبق کند و عملاً به آسانی در پی آن «بینش» به «روش» اسلامی رفتار کند.

ب_ محیط رفاقت و معاشرت_ فرزندان بشر در تمام ادوار زندگی از ایام کودکی و جوانی تا روزگار کهولت و پیری ، همواره نیازمند رفاقت و دوستی دیگران هستند . همانطور که آدمی از داشتن رفیق موافق و دوست یکدل ، احساس مسرت می کند و از مشاحبتش خشنودمی گردد ، از تنهایی نیز رنج می برد و از نداشتن هم صحبت شایسته و مناسب ، آزرده خاطر و متأثر می شود .

رفقا و دوستان نه تنها باهم انس می گیرند و با مصاحبت و هم نشینی ، موجبات شادمانی و نشاط یک دیگر را فراهم می سازند ، بلکه هر دوستی به مقیاس درجه رفاقت و دوستی ، در امور مادی و معنوی رفیق خود نفوذ می کند و هر یک دانسته یا ندانسته روی عقاید و اخلاق و رفتار و گفتار دیگری اثر می گذارد .

اثر معاشرت و رفاقت ، موضوعی است غیر قابل انکار ، حتی اثر آن در حیوانات و جمادات که پست تر از انسان و انعطاف آنها کمتر از انسان است مشهود می باشد : آبی که از کنار باغها و شکوفه ها عبور می کند خوشبو و اگر از کنار لجنزار بگذرد بد بو است . رسول اکرم(ص) فرمود :

{هر انسانی از دین و روش دوست و
همنشین اش پیروی می کند.}

دوست شایسته و با فضیلت یکی از سرمایه های بزرگ زندگی و از عوامل خوشبختی و سعادت بشر است . اولیای گرامی اسلام پیروان خود را به انتخاب رفیق عاقل و با ایمان ، تشویق نموده و فوائد وجود چنین دوستی را خاطرنشان کرده اند .

به عنوان مثال رسول اکرم (ص) فرمود: أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ

[سعادت‌مند ترین مردم کسی است که با مردمی بزرگوار مخالطت و آمیزش و معاشرت داشته باشد]

همچنین اولیای گرامی اسلام ضمن نامه ها و سخنان حکیمانه ی خود خطر رفاقت های مضر و گمراه کننده را خاطر نشان فرموده و پیروان خویش را از مجالست و همنشینی با افراد فاسد و تبه‌کار بر حذر داشته اند.

علی علیه السلام در نامه ی خود به حارث همدانی توصیه کرده است.

{از کسانی که افکارشان خطا و اعمالشان ناپسند است بر حذر باش . چه آدمی به رویه و روش رفیقش خو می گیرد و به افکار و اعمال وی معتاد می شود .}

ناگفته نماند که نداشتن رفیق شایسته و دوست صمیمی مایه ی محرومیت هائی در زندگی دنیا و تاثراتی در جهان آخرت است . ولی مصیبت بسیار بزرگ ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشینی با افراد گناهکار است . زیرا این قبیل دوستان با تلقین های شیطانی ، رفیق خود را به گمراهی و نا پاکی سوق می دهند و با وسوسه های منحرف کننده به انواع گناه و پلیدی آلوده اش می سازند . به عبارت دیگر ، کسی که رفیق خوب ندارد تنها به پاره ای از نعمت ها نمی رسد و از کمالاتیکه ممکن بود بر اثر رفیق شایسته نصیبش شود محروم می ماند . ولی آنکس که رفیق بد دارد نه تنها با مصاحبت او به کمال عالی تری نمی رسد بلکه کمالات فطری و فضائل طبیعی خود را نیز از دست می دهد و در نتیجه به محرومیت ها و آلام دنیوی و همچنین کیفر های اخروی دچار می شود و موقعی که سیه روز و بد بخت شد و دین و دنیایش تباه گشت اظهار ندامت می نماید و آرزو می کند ای کاش با چنین عنصر فاسدی طرح رفاقت نریخته بودم .

وای بر من ای کاش فلان مرد پلید و گناهکار را دوست نمی گرفتم و به مصاحبتش تن نمی دادم.

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

دوستی و رفاقت جوان

گرچه رفیق خوب و شایسته برای کلیه طبقات مردم در تمام ادوار زندگی ارزنده و مهم است ولی برای نسل جوان اهمیت بیشتر دارد، زیرا جوانی دوره گسترش دوستیها و رفاقت با همسالان است و جوانان که در آستانه زندگی اجتماعی قرار گرفته اند میتوانند بوسیله رفیق خوب و با فضیلت، شخصیت خود را تقویت کنند و استعداد های اجتماعی خویش را به فعلیت درآورند و خود را برای فعالیتهای دامنه دار اجتماعی فردای خویش مهیا سازند.

یکی از مشکلترین مسائل جوانان که همیشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضی از مواقع مصائب عظیم و غیرقابل جبرانی ببار آورده است، مسئله برگزیدن دوستان با تقوی و انتخاب رفقای یکدل و موافق است.

اشکال این موضوع در دوران شباب از آن جهت است که جوانان از یکطرف به کشش طبیعی و خواهش دل، عاشق دوستی و رفاقتند و میل دارند با یک یا چند نفر از همسالان خود رفیق صمیمی شوند و عمیقترین روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند و از طرف دیگر بر اثر احساسات

تند و ناسنجیده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت، ممکن است عناصر ناصالح و تبهکاری را به دوستی برگزینند و بر اثر رفاقت شوم و خطرناک آنان، موجب تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم آورند.

برای آنکه جوانان با همسالان خود بیاموزند و با آنان طرح دویتی و رفاقت ریزند، نیازی به تشویق والدین یا ترغیب مربیان ندارند، زیرا جوانی که جسم و جانش سالن و طبیعی است و نقص عضوی با عقده روحی ندارد خود بخود براه انس و رفاقت کشیده میشود و با میل و علاقه مندی شدید، درهای دوستی با دگران را بروی خود میگشاید و بدینوسیله خویشتن را برای ارتباطهای اجتماعی دوران بعد آماده میسازد. آنچه جوانان در زمینه رفاقت و دوستی بدان نیازمندند. راهنمایی صحیح آنان در انتخاب رفیق و همچنین اندازه گیری حدود رفاقت است. اگر والدین و مربیان بتوانند اقتضای روانی دوران شباب را برای جوانان توضیح دهند و تشریح کنند و آنانرا به وضع روحی خودشان آگاه سازند، اگر بتوانند خطر رفقای ناصالح و ضرر تندروی در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه آنانرا از رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه آنانرا از رفاقت با عناصر تبهکار و افراط در دوستی بر حذر دارند، توانسته اند وظیفه خویش را نسبت به آنها درمورد انتخاب رفیق انجام دهند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادشان را فراهم سازند.

ویژگیهای رفاقت جوانان

۱- اولین مطلبی که در بررسی رفاقت جوانان جلب توجه میکند و دوستی آنانرا از دوستی کودکان و بزرگسالان ممتاز میسازد و بدان رنگ اختصاصی می بخشد، تفاوتی است که در انگیزه دوستی جوانان با انگیزه های دوستی اطفال و کهن سالان وجود دارد.

می توان گفت دوستی کودکان با یکدیگر قبل از آغاز دوران بلوغ، تنها یک محبت بی آلیش و یک جاذبه ی ساده طبیعی است، که از غریزه و کشش انس سرچشمه می گیرد و بر اثر برخورد های تصادفی در محیط زندگی تحقق می یابد و دوستی بزرگسالان با یکدیگر ناشی از جلب منافع زندگی و ضرورت های حیاتی است، ولی دوستی جوانان با همسالان خود از جنس موافق یا مغایر، ناشی از ضربه های عاطفی و احساسات محبت آمیز تندی است که بر اثر بروز غریزه ی جنسی آشکار می شود.

۲- تفاوت دیگری که از نظر معنوی و روانی در دوستی های جوانان شایان توجه است و رفاقت آنانرا با یکدیگر از دوستیهای بزرگسالان جدا می کند، بررسی های عقلی و مآل اندیشی در بزرگسالان و عوامل عاطفی حساب نشده در جوانان است. بزرگسالان در انتخاب دوست معمولاً سخت گیر و دیرپسندند، اینان اگر بخواهند با کسی طرح دوستی بریزند و رفیق یکدل و صمیمی شوند، بر اهنمائی عقل و دور از احساسات تند و حساب نشده قدم بر میدارند. ابتدا با او مانوس می شوند تا از طرز تفکر و کیفیت معاشرتش آگاه شوند، سپس از وضع اخلاقی و سوابق زندگیش اطلاع می گیرند و در خلال برخورد ها بصورمختلف امتحانش می کنند، پس از آنکه او را از هر جهت شایسته ی دوستی یافتند و به صلاحیتش مطمئن شدند با وی رفیق میشوند، بدیهی است چنین دوستی عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقیق علاوه بر آنکه بی خطر است معمولاً پایدار و ثابت خواهد بود. حضرت علی (ع) فرمود: " کسی که پس از آزمایش صحیح، کسی را به دوستی برگزیند، رفاقتش پایدار و مودتش استوار خواهد ماند "

برعکس جوانان در انتخاب رفیق آسان پذیر و زود پسندند، زیرا آنان بیشتر به احساسات زودگذر و انگیزه های عاطفی متوجهند تا به محاسبه های عقلی. به همین جهت ممکن است کسی را که هرگز ندیده و نمی شناسند تنها بر اثر یک برخورد عادی یا پیش آمد اتفاقی مجذوبش شوند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگی و صفات اخلاقیش با وی رفیق شوند و ناسنجیده عمیق ترین روابط دوستی را با او برقرار سازند.

واضح است چنین دوستیهای تصادفی و حساب نشده می تواند ثمرات تلخی به بار بیاورد و ممکن است جوانان پاکدل زود باوری را مجبور نماید که بر خلاف میل باطنی خود اسیر رفاقت عنصر فاسدی باشد و مدتی دراز ، مصائب سنگین دوستی او را تحمل کند .

حضرت علی فرمود : " کسی که ناسنجیده با دیگران پیمان دوستی می ببندد ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن دردهد . "

۳- سالمندان به اقتضای سن نسبت به رفیق ، متعصب و لجوج نیستند و درباره رفاقت ، سرسختی و پافشاری نمی کنند . اگر بزرگسال پخته و دانایی اتفاقا اغفال شود و بر اثر رفت و آمد مکرر با افراد فاسدی روابط دوستانه برقرار نماید ، موقعی که افراد خیر خواه و بی غرض که از فساد اخلاقی وی آگاهی دارند به او تذکر دهند بخود می آید و تحقیق می کند و اگر تذکر آنان را بجا و مطابق با واقع دید ، بدون مقاومت ترک مراوده می کند و پیوند رفاقت را قطع می نماید .

مورد رفیق تعصبی ندارند. موقعی که مربی یا والدین به آنان آمرانه یا دوستانه تذکر دهند که رفت و آمد و رفاقت با فلان کودک به مصلحت شما نیست می پذیرد و قطع علاقه می کند .

برعکس رفاقت جوانان با یکدیگر توام با تعصب و سرسختی است . جوانیکه در انتخاب رفیق اشتباه کرده است و یا با جوانان فاسدی طرح دوستی ریخته و با وی رفیق صمیمی شده ، به اشخاص اجازه نمی دهد درباره رفیقش انتقاد کنند و کارهای بد او را به زبان آورند . زیرا جوان ، قبول انتقاد دیگران را به منزله ی اعتراف غیر مستقیم به نادانی و سوء تشخیص خود در انتخاب رفیق تلقی می کند . غرور و خود پسندی دوران شباب نمیگذارد که جوان به چنین اعترافی تن در دهد . به همین جهت اگر کسی روی حسن نظر و خیرخواهی درباره رفیقش به وی تذکر دهد ، برآشفته و خشمگین می شود و به شدت از دوست خود دفاع می کند و انتقاد شخص خیرخواه را حمل بر بی اطلاعی و یا غرض ورزی و سوء نیت می نماید ، غافل از اینکه این لجاجت و مقاومت ، واقع را تغییر نمی دهد و رفیق ناصالح را شایسته و نیکوکار نمی سازد و سرانجام از چنین همنشینی زیان خواهد دید .

حضرت علی (ع) فرمود : " ضرر زودرس و دیررس لجاجت و خودسری از زیان هر چیزی زیادتر است . "

۴- فرق دیگری که از نظر اخلاقی و روانی ، رفاقت بزرگسالان را از رفاقت جوانان جدا میکند ، موضوع اندازه گیری حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندر روی در جوانان است .

دوفرد پاکدل و با فضیلت که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شده اند و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد میکنند ، اگر عاقل و مأل اندیش باشند باید از این نکته هر گز غفلت نمایند که پیوند دوستی و یگانگی همیشه و در همه شرایط ، محکم و پایدار نمی ماند و ممکن است پیش آمدها و حوادث ، رشته رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبدل سازد .

بنابراین رفقای یکدل در ایام دوستی باید همواره از افراط و زیاده روی بپرهیزند و بی حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند ، باید پایان کارهای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد باهم یگانه باشند .

امام صادق (ع) به بعضی از اصحاب خود فرمود : دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن مگر آن سری که اگر به فرض دشمنت بداند به تو زیان نمی رسد ، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد .

بزرگسالان کار آزموده و خردمند در بحبوحه ی دوستی و پیوستگی از پیش آمد اختلاف و جدایی غافل نیستند و به همین جهت در ایام رفاقت تند نمی روند ، حدود روابط دوستانه را با رفقای خویش با دقت و مأل اندیشی تعیین می کنند و از حریم عقل و مصلحت قدمی فراتر نمی گذارند . ولی جوانان که در انتخاب دوست پیرو عواطف و احساسات آنی خود هستند ، به فردای دوستی هرگز فکر نمی کنند و ارتباط امروز را

یک پیوند ثابت و ناگسستنی می پندارند ، به قدری در دوستی و یکرنگی افراط می کنند که گویی یک روحند در دو بدن ، مثل هم لباس می پوشند و مانند یکدیگر موی و روی خود را می آرایند و با هم از هر دری و سری سخن میگویند و هیچ رازی را از رفیق خود پنهان نمیکنند . ضرر این تند روی موقعی آشکار میشود که بر اثر یک پیش آمد نامطلوب با رنجش خاطر از هم قهر می کنند و دوستی آنان به دشمنی مبدل می گردد. در این موقع است که برای انتقام جویی ، هر یک راز دیگری را فاش میکند تا همدیگر را مفتضح و رسوا سازند .

۵- جوانان نه تنها در ایام دوستی و پیوستگی نسبت به رفیق ، تندرو و مبالغه کارند و در مقام محبت و ابراز علاقه افراط میکنند بلکه وقتی رشته رفاقتشان پاره میشود و از هم قطع علاقه می نمایند در اظهار مخالفت نیز زیاده رو هستند و در راه اعمال دشمنی نسبت به یکدیگر به کارهای تند و افراطی دست می زنند .

وظیفه شناس و مآل اندیش اگر روزی بر اثر پیش آمد نامطلوبی رشته دوستی را گسستند و با کدورت و دلتنگی از یکدیگر جدا شدند ، چون خردمند و دور اندیش هستند در ایام جدایی ، همواره جانب حق و مصلحت را نگاه می دارند و هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق دیروز خود تندروی نمی کنند و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده راه آشتی را بر روی خود نمی بندند ، زیرا به این نکته متوجهند که ممکن است روزی تیرگی روابط برطرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد.

اگر امروز تند روی کنند فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد .

حضرت علی (ع) فرمود : " با دوست مورد علاقه ات به مدارا و با حفظ مصلحت اظهار دوستی کن ، شاید روزی دشمنی شود و به مخالفت برخیزد و نیز در اظهار بی مهری نسبت به کسی که مورد خشم قرار گرفته مدارا کن چه ممکن است روزی تیرگی از میان برود و مورد علاقه و محبت واقع شود " . طغیان خشم و انتقام جویی نه تنها در مورد رفاقت های بر باد رفته و دوستان دشمن شده خطرناک است ، که در تمام موارد حتی در محیط خانواده نیز خطراتی در بردارد . اگر جوان خشمگین و برافروخته شود و دستخوش احساسات آتشین خود گردد ، ممکن است به کارهای وحشتناک و جنون آمیزی دست بزند و مصائب سنگینی به بار بیاورد .

نتیجه گیری

معاشرت و آمیزش با دوستان خوب ، دارای نتایج سودمندی است زیرا انسان از تظاهر به کار بد و اظهار عیوب درونی خود نزد دوستانش حیا و شرم میکند ، مخصوصا نزد معاشرانی که که از پستی و بدی و اعمال زشت مبری هستند . همین حیا او را از بدی دور ، و به خیر و نیکی نزدیک میسازد ، چنان که از طریق معاشرت با آنان نیز احساس مصونیت اخلاقی می نماید ، و دیگر آنکه معاشران خوب انسان راهنمای اعمال نیک او بوده و انسان از رهگذر آمیزش با آنها کسب شرف می نماید ، و در مصائب و مشکلات زندگی از آنها مدد میگیرد .

همچنانکه ملاحظه شد ، معاشرت و مصاحبت ، یکی از عوامل مهم تربیت است . لذا بر اولیا و مربیان لازم است که به این امر درباره کودکان خود توجه نمایند ، زیرا اثرات سایر عوامل تربیتی در مقابل اثر محیط رفاقت ناچیز است .

ج- محیط مدرسه - مدرسه مانند خانواده ، عامل مهمی در پرورش جسمانی و روحانی کودک و نوجوان است . فضای مدرسه زیر پوشش عناصر گوناگونی از قبیل معلم ، مدیر ، ناظم ، مسئول تربیتی ، مستخدم و همکلاسها قرار دارد که همه آنها می توانند برای شاگردان ، الگو و سرمشق بوده و در شکل گیری ابعاد روحانی آنها ایفای نقش نمایند . کودک از روش کار مسئولان مدرسه ، نحوه اعمال انضباط آنها ، طرز برخوردشان با شاگردان ، تشویق ها و تنبیه ها و قدرت جاذبه و دافعه ی آنها ، تاثیر می پذیرد .

نقش معلم در سازندگی یا ویرانی بنای اخلاقی کودکان بسیار است، کودکان بیش یا کم از معلمان خود تاثیر می پذیرند، حتی بعضی از مورخین درباره علل سقوط یا انحطاط جامعه ای، تقصیر را متوجه مربیان و معلمان آن جامعه نموده اند. به عنوان مثال بعضی از مورخین علل سقوط مسلمین در «اندلس» سپردن تربیت کودکان بدست مربیان مسیحی و معلمان مسلمان نمای آن جامعه و تحصیل کودکان در مدارس مسیحی ذکر کرده اند.

معلم به خاطر نفوذ معنوی، با تمام رفتارش، الگوها و سر مشق هائی در اختیار شاگردان قرار می دهد. اطفال و نوجوانان از تمام حرکات و سکنت و اشارات و حتی واژه هائی که معلم در خلال انجام وظیفه تعلیم، از آنها استفاده می کند، بشدت تاثیر می پذیرند. بخصوص خردسال بیش از نوجوانان تحت تاثیر گفتار و کردار معلم قرار دارند. بزرگسالان و جوانان چون کمی پختگی یافته اند و می توانند میان امور، امتیازی بر قرار سازند یکپارچه در اختیار معیار های قوی و عملی معلم نیستند، ولی کودک، بدون مطالعه و ارزیابی، و در عین حال با مهارت خاصی از تمام مظاهر وجودی معلم، نمونه برداری می کند.

فرصتها و اوقاتی که شاگردان، اعم از کودکان و نوجوانان، در مدارس سپری می سازند، بیشترین و بهترین لحظات عمر آنها را تشکیل می دهد. یعنی ساعاتی که شاگردان، هشیار و متوجه خویشتن هستند، بیشترین آنرا در رابطه با مدرسه مصروف می سازند. بنابراین مدرسه، عمده ترین و مهم ترین فرصتها و اوقات عمر آنها را در دوران آموزشگاهی اشغال میکند و حتی شاگردان، در خانه نیز به انجام وظائف و تکالیف مدرسه و فرمان بردن از اوامر معلم سرگرم اند. در محیط مدرسه نیز عمده ترین اوقات آنها در ارتباط با معلم می گذرد.

د-محیط اجتماع-منظور ما از محیط اجتماع، کلیه افراد غیر از افراد خانواده و مدرسه می باشند که کودک به نحوی با آنها در تماس و برخورد است و هر کدام به گونه ای، در کودک تاثیر می گذارند. افراد اجتماع از بقال و عطار و کتاب فروش و بزاز و قصاب و نانوا و... که ارتباط کودک با آنها لحظه ای و در دقایق کوتاه انجام می گیرد در عین اینکه نقش این گروه در کودک اندک است. اما قابل گذشت نیست. زیرا بسیاری از فساد ها و انحراف ها، گاه از این طریق در کودک رخنه می کند. اگر در جامعه ای در این گروه عظیم بی بند و باری حاکم باشد، امید اصلاح و کنترل نسل جوان کمتر خواهد بود.

پلیس، روحانی، مسجدی و... که بگونه ای برای کودک جنبه آمریت دارند، در ویرانی یا سازندگی زندگی آنان تاثیر بسزائی دارند، مخصوصا رهبران دینی در جوامع مذهبی نقش فوق العاده ای دارند تا جائیکه افراد، عملکرد و موضعگیری خود را براساس اوامر آنها تنظیم می کنند به همانگونه که امر ونهی هایشان در دیگران موثر است. سوء رفتارشان هم اثرات نا مطلوب فراوانی به همراه خواهد داشت.

سهم وراثت و محیط در فرد

علما و دانشمندان در اینکه وراثت یا محیط، کدامیک در فرد بیشتر موثر است، اختلاف نظر دارند:

برخی عامل وراثت را بر عامل محیط از لحاظ تاثیر آن در فرد ترجیح می دهند، مانند اگوست کنت و هربرت اسپنسر و جز آنها که معتقدند وراثت ساختمان فرد را از لحاظ جسمانی و عقلانی و اخلاقی می سازد و اثر محیط در این امور بسیار ضعیف است. مثلا اگر کسی دارای موی سیاه و چشم سبز و یا مبتلا به کم هوشی و دیوانگی و یا ضعف ذاکره و حافظه از طریق وراثت باشد، محیط نمی تواند این خصوصیات را تغییر دهد.

عده دیگر، عامل محیط را بر عامل وراثت ترجیح می دهند مانند استوارت میل و جان لاک و دیگران که می گویند عوامل تربیتی در خانه و مدرسه و اجتماع سازنده فرد است، و بسیاری از خصوصیات عقلانی و اخلاقی را که به وراثت نسبت می دهند در واقع نتیجه محیطی است که کودک در سالهای اول زندگی با آن می زیسته است.

واقع امر این است که هر یک از این دو گروه، راه افراط و تفریط را پیش گرفته اند و باید گفت: که موجود زنده، تحت تاثیر هر دو عامل محیط و وراثت است: ما اگر دو نوع بذر از یک جنس را در یک زمین و شرایط متساوی زراعت کنیم از بذر پست نتیجه پست، و از بذر خوب نتیجه خوب بدست می آوریم. و همچنین اگر دو بذر از یک نوع را در دو نوع خاک مختلف بکاریم، خاک خوب به ثمره خوب مساعدت می کند و خاک بد و نامساعد، ثمره پست بدست می دهد.

نکته ای که لازم به تذکر است، این است که سعادت ها و شقاوت ها، خوشبختی ها و بدبختی هایی که در شکم مادر نصیب فرزندان می شود دو قسم است: بعضی از آنها به صورت سرنوشت قطعی و قضای اجتناب ناپذیر است و تا پایان عمر با فرزندان خواهد بود مثل دیوانگی و کوری مادر زاد و در این قبیل موارد شرایط رحم علت تامه آنها است. ولی بعضی از بدبختی ها یا خوشبختی های جسمی و روانی ناشی از زمینه ها و قابلیت های رحم مادر است و در واقع شرایط رحم علت معده آنها است. در مواردی از این قبیل، سعادت و شقاوت رحم مادر سرنوشت قطعی نیست بلکه ملاک بقا یا محو آن صفات پسندیده یا نا پسند، عوامل تربیتی و شرایط محیطی مساعد یا نا مساعد است.

پدران پاکدل و با ایمان و مادران عفیف و با فضیلت از نظر شرایط وراثت فرزندان خوب و پاکدل می آورند، اطفال آنان در رحم مادر سعادت مند و خوشبخت ساخته می شوند، علل و عوامل انحراف مو روئی در وجود آنها نیست. ولی نمی توان گفت این سعادت حتما تا پایان زندگی خواهد ماند، زیرا ممکن است مربی بد و محیط ناپاک مسیر تکامل را عوض کند، سجا یای موروئی و صفات پاک معنوی را بدست فراموشی بسپارد و خلاصه همان فرزندی که در رحم مادر با سعادت

و خوشبختی ساخته شده بود در صف اشقیاء و ناپاکان در آید و منشا صدها بدبختی فردی و اجتماعی شود. همچنین بر عکس بچه ای که از پدر و مادر بی ایمان و نا پاکدل به وجود آمده و زمینه های بد بختی و شقاوت در مزاج او ایجاد شده است، با تربیت صحیح و محیط پاک و سالم به راه سعادت برود و پلیدی موروئی اش فراموش شود و در صف پاکان و نیکان قرار گیرد لذا رسول اکرم(ص) می فرمود:

السعيد قد يسقى و الشقى قد يسعد.

«گاهی سعید شقی و بدبخت می شود و گاهی شقی براه سعادت و خوشبختی می رود» علی (ع) فرمود:

و السعيد من وعظ بغيره و الشقى من انخدع لهواه و غروره

«خوشبخت و سعادت مند کسی است که از دیگران پند پذیرد و خود را بپاکی پرورش دهد و شقی و بدبخت کسی است که از تمایلات نامشروع و غرور خویشتن فریب خورد و به نا پاکی بگراید.

بنابراین انسان تحت تاثیر عوامل محیط و وراثت، رشد می کند. بسیار مشکل است سهم هر یک از محیط و وراثت را از لحاظ تاثیر گذاری اندازه گیری کنیم.

آنچه مورد اتفاق اکثر دانشمندان است، این است که حالات افراد در هر مرحله از زندگی، معلول و بازده هر دو عامل محیط و وراثت است و به عبارت دیگر:

خصوصیات ارثی و نیز مقدار رشد این خصوصیات یا توقف آن، تا حد زیادی متوقف بر محیط و عوامل تربیتی است که در فرد موثر است. پس هر نحوه نمو و رشد، نتیجه استعدادهای داخلی و وراثتی و عوامل خارجی است.

دانشمندی اثر وراثت و محیط را در حیات و رشد رفتار انسان به مساحت مستطیل تشبیه کرده است. یعنی همانطور که مساحت مستطیل، متوقف بر طول قاعده و ارتفاع است، همچنین نمو فرد متوقف بر وراثت و محیط و فعل و انفعال آندو در یکدیگر است. جز آنکه مشکل است بهره هر یک از آندو را در رفتار و رشد انسان بشناسیم؛ گاهی فرد زود خشمناک می شود، چون این صفت مزاجی را از اصل خود به ارث برده است، در عین حالی که ممکن است، محیط لین خصوصیت را ایجاد کرده باشد.

میشود گفت: وراثت، فرد را با استعداد و تمایلات خاصی مجهز می سازد و محیط به این استعداد ها مجال رشد داده، یا آنرا متوقف می سازد. ممکن نیست محیط -اگرچه بسیار خوب و عالی باشد- از حدودی که وراثت تعیین کرده است تجاوز نماید، بلکه می تواند به پیشروی خصوصیات وراثتی تا اقصی درجه آن کمک نماید. چنانکه محیط بد می تواند به اهمال و توقف خصوصیات موروثی مدد کند.

خلاصه آنکه: ما نمی توانیم عامل وراثت یا محیط را بر دیگری غالب بدانیم. زیرا چنانکه دیدیم هر یک از آن دو در تشکیل فرد و سازمان دادن به رفتار او موثر اند. فقط ما می توانیم به اهمیت آنها اعتراف نموده و هر دو را مسئول شخصیت فرد و ساختمان جسمانی و عقلانی و روانی و اخلاقی او بدانیم. گرچه تاثیر وراثت در دوران اولیه زندگی کودک، شدید تر می باشد، ولی وقتی کودک، رشد کرد و آگاهی او زیاد شد، از شدت تاثیر آن کاسته می شود. پس محیط و وراثت هر دو موثر در کودک می باشند، به درجه ای که در حد وسیعی از اختیار و احاطه مربی و پرورش دهنده بیرون است ولی ما می دانیم خود مربی یکی از اجزای محیط کودک است. پس می تواند در کودک و حتی گاهی در محیط او موثر واقع شود. به همین جهت لازم است برای تربیت کودک، مربیان لایقی را انتخاب کرد تا بتوانند از آثار بد و زیان بخش محیط کاسته یا آنرا به وجه مطلوبی تغییر دهند.

روزی رسول گرامی اسلام جهت اقامه نماز عصر عازم مسجد شدند. در سر راه مسجد، کوکان مهاجرین و انصار مشغول بازی بودند. آنان با مشاهده پیامبر (ص) دست از بازی کشیدند و دوان دوان بسویش روی آوردند. هر یک از کودکان از سرو کول آن حضرت بالا میرفتند و در همانحال میگفتند: «کن جملی» (شتر من باش) کودکان می دانستند که نوده های رسول خدا (ص)، حسن و حسین (علیهما السلام) نیز همیشه این بازی را با آن حضرت دارند»

رسول اکرم (ص) در کمال خوشرویی و تواضع به خواسته آنها تن داده بود و با مهر و محبت و رأفت پدران، خواهش آنها را بر آورده می کرد.

از طرفی یاران پیغمبر (ص) در مسجد انتظار می کشیدند تا نماز عصر را به امامت ایشان برگزار کنند. بلال حبشی یار با وفای رسول خدا (ص) به خاطر تأخیر ایشان رو به خانه پیغمبر اکرم (ص) آورد. همین که در سر راه، پیغمبر اکرم (ص) را به این وضع با کودکان مشاهده کرد خواست تا از این کار ممانعت به عمل آورد و رسول گرامی (ص) را از دست کودکان برهاند، اما پیغمبر (ص) او را از این کار بازداشت و در همان حال فرمود: «برای من تنگ شدن وقت نماز از دلتنگی اطفال یارانم، خوشایندتر است».

رسول اکرم (ص) از بلال خواستند که به خانه ایشان برود و چیزی بیاورد که بوسیله آن بچه ها را راضی کند تا از وجود آن حضرت دست بردارند. بلال پس از جستجوی زیاد در خانه رسول اکرم (ص) تعداد هشت عدد گردو پیدا کرد و به خدمت رسول اکرم (ص) آورد. پیامبر (ص) در حالی که لبخند، حالت نورانی خاصی به چهره مبارکشان بخشیده بود، خطاب به کودکان فرمود: «آیا شترتان را به این گردو ها می فروشید؟» کودکان هلهله شادی به راه انداختند و گردوها را گرفتند، دست از رسول گرامی (ص) برداشتند. ۱

مردی بنام یعلی عامری از محضر رسول اکرم (ص) خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند. جلو منزل امام حسین (ع) را دید که با کودکان مشغول بازی است. طولی نکشید رسول اکرم نیز به معیت اصحاب خود از منزل خارج شد. وقتی امام حسین را دید دستهای خود را باز کرد و از اصحاب جدا شده، بطرف فرزند رفت تا او را بگیرد. کودک خنده کنان اینطرف و آنطرف می گریخت و حضرت نیز خندان از پی او می دوید. تا این که بچه را گرفت، دستی زیر چانه کودک و دست دیگر پشت گردنش گذاشت و دهانش را بوسید. ۲

پیشوای گرامی اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار می کند تا علاوه بر انجام وظیفه، مردم را متوجه اهمیت شاد کردن فرزندان و بازی با آنها نماید.

کارهای اطفال در موقع بازی و همچنین سخنانی که می گویند حاکی از طرز فکر و روحیه، و نشان دهنده درجه شخصیت آنان است. بزرگسالان می توانند ضمن بازی با کودکان به درجه هوش و مراتب لیاقت معنوی آنان پی ببرند.

شرکت اولیا و مربیان در بازی کودکان نتایج مفید دیگری نیز به همراه دارد، از جمله کودکان را به اولیاء و مربیان خود علاقه مند ساخته و باعث می شود که در امور مهم زندگی نیز از ایشان تبعیت نمایند.

بزرگسالان با شرکت در بازس کودکان می توانند بسیاری از اصول اخلاقی و انسانی را به آنها آموخته، روح تعاون و همکاری را در آنها زنده نمایند. همچنین ایشان را به بازیهای مفید علاقه مند ساخته، و از پرداختن به بازی های مضر و احياناً خطرناک جلوگیری نمایند.....

سلام دادن به کودک

یکی از طرق احترام به شخصیت مردم سلام گفتن است. در تمام کشور های جهان جملات و عبارات مخصوصی بمنظور درود و تحیت وضع شده است که مردم در اولین برخورد با یکدیگر آنرا ادا می کنند. سلام در تعلیم اخلاقی اسلام یکی از سنتهایی است که بر آن تأکید بسیار شده است و دو فرد مسلمان وقتی بهم می رسند، موظفند قبل از شروع به گفتگو سلام کنند.

«مردی به امام حسین (ع) برخورد و در اولین کلام از حضرت احوالپرسی کرد و از خداوند برای آنجناب عافیت خواست. آنحضرت در جواب فرمود: سلام قبل از سخن گفتن است، خدایت عافیت دهد. بعد فرمود: بکسی اجازه سخن گفتن ندهید تا سلام کند. ۱»

اگر کودک به بزرگ ترها سلام کرد، لازم است به گرمی پاسخ داده شود، تا با این عمل شخصیت او مورد اعتنا و احترام قرار گیرد. اگر به کودک اعتنا نکنند و جواب سلام او را ندهند عملاً طفل را تحقیر کرده اند و طبیعی است که او از این بی احترامی آزرده خاطر خواهد شد.

پیشوای گرامی اسلام در راه تکریم اطفال از حد جواب سلام کودک، قدم را فراتر گذارده و با مقام شامخی که در جامعه داشت بکودکان سلام میکرد، و بدین وسیله بشخصیت آنها احترام می نمود. عمل پیغمبر اکرم (ص) علمای حدیث را برآن داشتتا در کتب اخبار، فصل مخصوصی به

عنوان «استحباب التسليم على الصبيان» باز کنند و سلام گفتن بزرگسالان را به کودکان در ردیف مستحبات قرار دهند. «انس بن مالک می گوید: رسول اکرم با چند کودک خردسال برخورد نمود، بآنها سلام کرد و طعامشان داد.»

«از صفات پسندیده پیغمبر اسلام این بود که بتمام مردم اعم از خردسالان و بزرگسالان سلام می کرد.»^۲

«امام صادق از رسول اکرم نقل کرده است که می فرمود: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آنها را ترک نمی کنم، یکی از آنها سلام گفتن به کودکان است. در انجام این اعمال مراقبت دارم تا بعد از من بصورت سنتی بین مسلمین بماند و معمول شود.»^۳

سلام به کودک دو اثر روانی دارد: برای سلام کننده باعث تقویت خوی پسندیده تواضع و فروتنی است، و برای کودک وسیله احیا شخصیت و ایجاد استقلال است. طفلی که بزرگسالان به او سلام کنند و بدینوسیله از وی احترام نمایند، لیاقت و شایستگی خود را باور می کند و از کودکی معتقد می شود که جامعه برای او اهمیت و ارزش قائل است.

نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت

کودک، مانند بزرگسالان، دارای حب ذات است. وقتی بفهمد کار ناپسند به شخصیت او ضربه می زند و از عزت و محبوبیت وی می کاهد و در محیط خانواده پست و حقیرش می نماید، آنرا ترک می گوید و عملاً به اصلاح خویش می پردازد «حضرت علی (ع) فرمود: «آنان که شرافت نفسانی دارند خویشتن را به خواهشهای پست آلوده نمی کنند.»^۴

بنابراین کسانی که کرامت نفس و شرف معنوی را باور دارند، و میایند که برای همیشه این گوهر گرانبها را حفظ کنند، هرگز پیرامون گناه و نادرستی نمی گردند.

کسانی که جامعه آنانرا حقیر و بی ارزش می شناسد و خودشان نیز در خود احساس زبونی و فرومایگی می کنند، وجودشان برای جامعه خطرناک است، اینان در ارتکاب گناه بی باکند و به هر پستی و ذلتی تن می دهند.

«حضرت علی فرمود: آنکس که خویشتن را پست و فرومایه بداند به خیرونیکي او امیدوار مباش.»^۵

«امام هادی می فرمود: کسی که خود را کوچک و موهون بداند و در خود احساس حقارت کند، خویشتن را از شر او در امان ندان.»

«امیرالمومنین علی (ع) فرمود: زبان مردم فرومایه و بی شخصیت بر آنان حکومت می کند، هر چه می خواهد می گوید و از گفته های ناروای خود، به علت حقارت نفس، احساس شرمساری نمی کنند.»^۱

نمونه هائی از اهانت به شخصیت کودکان

با کمال تأسف، بسیاری از اولیا و مربیان، بر خلاف تعالیم علیه اسلام، آنطوریکه طبیعت کودکان اقتضا می کند، شخصیت و روح حساس آنان را در نظر ندارند و اکثر، به اشکال مختلف، اسباب اهانت به شخصیت آنان را فراهم می آورند. مثلاً در مجالس مهمانی با دعوت از بزرگسالان و عدم اعتنا به کودکان، شخصیت و روح حساس آنان را به هیچ می انگارند یا در مجالس مهمانی آنها را مستقل به حساب نمی آورند و از احترام معادل بزرگسالان برخوردار نمی گردانند. اغلب بر سر سفره چه تقسیم غذا و چه سایر آداب مهمانی، با نظر یکسان دیده نمی شوند. حتی در

مواقع خوابکمتر به عنوان شخصی مستقل و محترم، برایشان رختخواب اختصاص داده می شود. بسیار دیده شده است که پدر و مادرها بخاطر صرفه جوئی در مسافرت ها برای نوجوانان خود بلیط اتوبوس نمی خرند، اینجاست که او احساس می کند، حتماً ارزش بلیطی را نداشته است، تا او همچون سایرین در صندلی مستقلی بنشیند و احساس شادی و استقلال بکند. بخصوص اگر نوجوانی همسن و سال خود، در اتوبوس روی صندلی مستقلی نشسته باشد، این صرفه جوئی بی مورد، ضربه بزرگی به شخصیت نوجوان وارد می کند و این توهین آشکار به اوست.

علل عقدۀ حقارت

عقدۀ حقارت یکی از مهمترین و در عین حال، مرموزترین بیماریهای روانی است، که معلول عوامل بسیاری است که به برخی اشاره می شود.

نقص عضو

یکی از علل عقدۀ حقارت، وجود نقص عضو در ساختمان بدنی کودکان است. نقص بدنی شامل خیلی چیزها می شود، از یک لکه کوچک در صورت تا کجی استخوان پا ستون فقرات و غیره. تمام اینها می تواند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقدۀ حقارت شکنجه دهد. کودکان یا بزرگسالانی که دچار نقص عضو در ساختمان بدنی خود هستند از دو جهت رنج می برند: اول نقص و محرومیتی که در خود احساس می نمایند، دوم از توهین و تمسخر دیگران. مثلاً کسی که لال است می بیند دیگران با هم سخن می گویند و از محاوره با هم لذت می برند، ولی او به سبب عیبی که در زبان دارد از سخن گفتن عاجز است. این احساس عجز، روان او را فشار می دهد، خود را کوچک و حقیر می بیند و خاطرش از این محرومیت، آزرده و ملول است. رنج دیگر او از این جهت است که افراد سالم او را تحقیر می کنند، و احیاناً برخی عجز او را به صورت توهین آمیزی تقلید می کنند. شاید رنج توهین مردم، سنگین تر از نقص و محرومیتی باشد که در باطن خود احساس می کند.

در تعالیم اخلاقی اسلام به طور عموم استهزا و اهانت، ملامت و شماتت، ممنوع شناخته شده و اولیای اسلام جداً مردم را از این اعمال ناپسند بر حذر داشته اند. درباره افراد مریض و معیوب و ناقص الخلقه و طرز معاشرت با آنان اخبار مخصوصی رسیده که اگر عملاً مراعات شود مبتلایان در برخورد با مردم دچار ناراحتی روان و احساس حقارت نمی شوند.

«رسول اکرم فرمود: به مردم بلا زده و جزامی، چشم ندوزید و نگاه طولانی نکنید که باعث ملال و آزرده گی ایشان می شود.»^۱

«امام صادق فرمود: مردم گرفتار بلا را هدف نگاه خود قرار ندهید زیرا نگاه شما آنها را قصه دار و محزون می کند.»^۲

اگر جوانی به علت ناموزونی ساختمان بدن، گرفتار احساس حقارت است، بهترین راه مبارزه این است که اولیا و مربیان تا جائی که می توانند او را از فکر در آن نقیصه منصرف کنند و به کاری که شایستگی دارد وادار نمایند و با تشویق، از وی حمایت کنند، به احتمال قوی چنین انسانی می تواند با خوشبختی و موفقیت، به زندگی خویش ادامه دهد و احساس حقارت را تدریجاً فراموش نماید.

نام بد

یکی دیگر از علل احساس حقارت که از دوران کودکی شروع می شود و می تواند مایۀ عقدۀ حقارت گردد و ناکامیهای بیار بیاورد، اسم نامناسب است.

یکی از مشخصات هر انسانی، نام و نام خانوادگی او است، همانطور که عکس هر کس وسیلهٔ جلوهٔ صاحب عکس در اذهان مردم است و آدمی از زیبایی عکس خود لذت می برد و از بدی عکس، رنجیده خاطر می شود و از نام خوب هم مسرور می شود و از نام و نام خانوادگی بد، رنج می برد. عکس بد را می توان پاره کرد و بآسانی مو نمود ولی تغییر اسم و نام خانوادگی بد، بسی دشوار و مشکل است.

یکی از حقوق دینی فرزندان بر اولیا، انتخاب نام نیکو برای آنها است.

((رسول اکرم (ص) می فرمود: از حقوق فرزندان بر عهده وادین اینست که نام خوبی برای او تعیین کنند و به نیکی ادبش نمایند.))

ناراحتیهایی که به علت عقده حقارت پدید می آیند هرگز برطرف نخواهد شد مگر آن عقده درونی گشوده شود و ضمیر باطن از فشار خلاص گردد. کسی که از اسم یا نام خانوادگی زشت خود، احساس حقارت می کند تنها درمانش تغییر آن کلمه زشت است. موقعی که با این کار موفق شد رنج باطنش خود به خود زائل میشود.

رسول اکرم (ص) اسم بد افراد و همچنین اسم بد بلادی را که مردم از انتساب به آن ناراحت بودند به نامهای خوبی تغییر میداد و از این راه شخص صاحب اسم یا سکنه آن شهر را از فشار عقده حقارت خلاص میکرد.

((امام صادق (ع) فرمود که رسول اکرم (ص) نامهای زشت و زننده افراد و بلاد را تغییر میداد.))

عمر دختری داشت که نامش عاصیه (گناهکار) بود. رسول اکرم آن اسم را به جمیله (زیبا)، تغییر داد.

کودکانی که بواسطه اسم نامناسب یا نام خانودگی بد، مورد استهزا و تمسخر سایر اطفال واقع می شوند روحیه خود را میبازند، همواره افسرده خاطر و ملولند، از بازیهای دسته جمعی کودکان هراس دارند، و از معاشرت با آنها خائفند، در صف شاگردان طوری می ایستند که مورد توجه مدیر یا ناظم واقع نشوند تا مبادا در حضور اطفال اسم آنها را با صدای بلند بگویند و مصیبت آنها تازه شود.

اولیای اسلام به پیروان خود توصیه کرده اند که فرزندان خود را به اسامی پیشوایان بزرگ الهی نام گذاری کنند.

۳- چه بسا اتفاق افتاده است که اسمی با محتوایی مکتبی و اسلامی، قداست و ارزش خود را از دیت داده است و در عرف، به صورت مستهجن و زشت در آمده است. این عمل که بصورت تصنعی در ایجاد عقده حقارت بسیار موثر است، حاصل حاکمیت فرهنگ شرک طغوت می باشد، زیرا در قاموس فرهنگ طاغوت، هر عنوانی که از آن بوی اسلام و توحید و خدا شناسی استشمام میشد، با برچسب ارتجاعی بودن و کهنه پرستی، نفی میگردد و خود به خود از روابط و نظام اجتماعی طرد می گشت.

لذا جا دارد در حومت اسلامی، به معنی کردن دوباره مفاهیم و واژه ها بنشینیم و کلمات مهجور جوشیده از متن مکتب اسلام را که سالیان سال به بوته فراموشی سپرده بودند، دوباره به متن زندگی و فرهنگ مردم بازگردانیم.

((رسول اکرم (ص) می فرمود: کسی که چهار فرزند بیاورد و یکی از آنها را به اسم من نام گذاری نکند به جفا کرده است.))

یکی از وسایل زنده نگاهداشتن نام نبی اکرم و ائمه معصومین (ع)، اینست که، مسلمین اسامی ایشان را روی فرزندان خود بگذارند. پدران و مادرانی که به این مهم توجه دارند، کودکان خویش را به اسامی اولیای الهی نام گذاری میکنند. آنها با این عمل، از طرفی حق فرزندان را در انتخاب اسم خوب ادا کرده و آنها را از ابتلای به احساس حقارت معصوم میدارند، و از طرف دیگر، مراتب علاقه خود را به رهبران دینی خویش

آشکار مینمایند که بی تردید در پیشگاه الهی معجور خواهند بود. (حضور امام صادق عرض شد که: ما فرزندان خود را به اسامی شما و پدرتان نامگذاری میکنیم، آیا این عمل برای ما در پیشگاه الهی اجر و فایده ای دارد؟ حضرت فرمود: بلی، به خدا قسم این عمل نفع معنوی دارد.)) ارزش کینه خوب در گذشته، و نام خانوادگی خوب در عصر ما کمتر از اسم خوب نیست، چه بسیار افرادی که اسم خوبی دارند ولی نام خانوادگی نامطلوبی انتخاب کرده اند و از این جهت همواره آزرده خاطرند. بعضی از روایات اسلامی، اسم و کینه طفل را در ردیف هم قرار داده و خوبی هر دو را یکجا توصیه کرده اند. پیشوایان اسلام از شنیدن کینه های بد اشخاص، ناراحت و ملول میشدند و در مواقعی تذکرات لازم را به منظور حفظ حیثیت و آبروی آنان میدادند. در اسلام دادن اسم یا لقبی که موجب اهانت و تحقیر آنان است ناروا شناخته شده، و تعالیم اسلام مردم را از این عمل ناپسند، که باعث بغض و کینه است، برحذر داشته است.

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ولاتنا بزوا باللقاب

شما مردم با ایمان مواظب باشید که به اسامی بد و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید. در محضر حضرت علی بن موسی الرضا اسم شاعری به میان آمد. یکی از حضار او را به کینه اش نام برد. حضرت فرمود: اسم شاعر را بگو و از ذکر کینه اش خودداری کن خداوند فرموده است مردم را به لقب بد نام نبرید شاید این مرد شاعر از کینه اش ناراضی باشد.

عموم مسلمین بخصوص اولیا و مربیان، موظفند از ذکر اسامی و القابی که باعث تحقیر و هتک حرمت صاحبانشان میشود خودداری نمایند، و آنان را به آن اسم ها و لقب ها نخوانند تا موجب ملالت خاطر و شرمندگی آنان نشوند.

فقر و محرومیت

دیگر از عوامل ایجاد عقده حقارت در کودک، محرومیت از لباس مناسب و غذای خوب و اسباب بازی و لوازم تحصیلی و نظائر آنها است. طفلی که در بین کودکان خوش لباس، کفش کهنه و لباس پاره در بردارد، کودکی که اسباب بازی اطفال را میبیند و خود فاقد آنهاست، بچه ای که به دبستان میرود و کیف و لوازم تحصیلی ندارد، در خود احساس حقارت میکند و خوشتن را در میان سایر اطفال، حقیر و کوچک میبیند.

پدران متمکنی که میتوانند تمایلات فرزندان خویش را بطور معتدل ارضا نمایند ولی به علت بخل بر کودکان، سخت میگیرند، با این عمل ستم بزرگی را به خود و فرزندان خویش روا داشته اند.

((رسول اکرم (ص) می فرمود: آن کسی که خداوند به او وسعت زندگی داده است و او بر خانواده خویش سخت میگیرد، با ما پیوند معنوی ندارد.))

کودکانی که در چنین شرایطی دچار عقده حقارت شوند، برای جبران حقارت خود ممکن است به صور مختلفی انتقام بگیرند. گاهی این انتقام جویی مشکلات زیاد و احیاناً غیر قابل جبران به بار می آورد.

نتایج احساس حقارت

احساس حقارت یکی از حالات غیر عادی و نامطبوع روان اسن که گاهی از دوران کودکی دامن گیر انسان میشود. اگر این حالت روحی تشدید شود و در ضمیر و باطن، مضمّن گردد و بصورت یک عقده روانی در آید، عوارض بسیار روی جسم و جان میگذارد و بدبختی هایی به بار می آورد.

((هرگاه کشمکش روحی میان شخص و عقده معینی ادامه یابد کم کم اعصاب فرسوده شده و بیماری خاصیدمانگیر انسان میگردد. معلوم است که این ضعف اعصاب فقط مولود التهابات و هیجانات روحی است و ابدًا زائیده ضعف و کسالت بدنی نخواهد بود، یعنی قبل از اینکه عکس العمل جسم باشد عکس العمل روح است، و به همین جهت با تغییر آب و هوا یا استعمال داروهای گوناگون هرگز معالجه نخواهد شد، هر نوع معالجه ای موقت خواهد بود مگر آنکه طرز تفکر شخص تغییر کند.)) (در این حالت بحرانی، کشمکش روحی انسان، بدرجه ای میرسد که دیگر اعصاب تاب تحمل آنرا ندارد و تمام نیروی مقاومتش به انتها رسیده و بالتیجه انسان به غش و رعشه عصبی دچار میشود.))

((علائم بدنی چنین حالت بحرانی عبارتست از انقباض عضلات، کمی اشتها، بی خوابی و ضعف مفرط. اگر بخواهیم رابطه علت و معلولی این تظاهرات را پیدا کنیم، ریشه آن یا در وقایع دوران کودکی و یا در حوادثی است که در گذشته نزدیک، بر بیمار روی داده است. البته کشف چنین علتی بسیار مشکل است زیرا فقط با روان کاوی خود بیمار، ممکن است ریشه آن یافت شود. بعضی اوقات ریشه آن نفرت از توهینی است که به شخص شده یا ترس از بخاطر آمدن آنست یا آنکه ممکنست ریشه آنرا در ترس از دست دادن عزت نفس پیدا کرد.))

یکی دیگر ا عکس العملهایی که مبتلایان به احساس حقارت، از خود نشان می دهند، نشر دادن عیب های دیگران است. کسانی که از جهتی خود را ضعیف و حقیر میابند و در باطن از این احساس ناراحتند، برای قانع کردن خود و مصون ماندن از سیل تحقیر مردم، پیوسته در مجالس، عیوب این و آن را شرح می دهند و از نقائص دیگران سخن می گویند و اگر اشخاص دیگری آن نقائص را بیان کنند آنان مسرور می شوند.

((حضرت علی فرمود: کسانی که خود گرفتار عیوبی هستند دوست دارند معایب دیگران شایع شود و زبانشان مردم گردد تا برای آنها میدان عذر آوردن وسعت پیدا کند.))

جوان محصلی که در اثر مساحمه در تحصیل از عهده امتحان بر نیامده و مردود شده است حاضر نیست نام قبول شدگان را به زبان آورد و فعالیت تحصیلی آنان را بستاید. او جدیت می کند تا آمار مردودین را بدست آورد و در اطراف آنها سخن بگوید تا بدین وسیله از طرفی احساس حقارت خود را از شکست تحصیلی تخفیف دهد و از طرف دیگر از شدت تحقیر و توبیخ پدر و مادر و کسان خود بکاهد.

دیگر از عکس العملهایی که مبتلایان به عقده حقارت به منظور پنهان نگاهداشتن شکست های درونی خویش از خودشان نشان می دهند، تکبر است. این خوی ناپسندیده از نظر دین و اخلاق یکی از رذائل بزرگ اخلاقی و از بیماریهای خطرناک روانی است. مردمان متکبر در نظر مردم، پست و حقیر و در پیشگاه خداوند معذب و گرفتارند.

((امام صادق فرمود: کبر و بزرگی جامه ایست که مخصوص خداوند بی نیاز و شایسته ذات مقدس اوست. کسی که با او در این صفت به معارضه برخیزد و به مردم بزرگی بفروشد خداوند جز پستی و حقارت چیزی بر او نمی افزاید.)) (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الکبر رداه اللهم نشارع الله عزوجل رذائل میرده اللهم لا ستف الا) کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

منشا اصلی و سرچشمه اساسی این خوی ناپسند، یکنوع پستی و عقده حقارتی است که متکبر در ضمیر خود احساس میکند و همواره باعث ناراحتی و نگرانی می شود. او میخواهد با اظهار بزرگی، حقارت درونی خویش را از مردم پنهان نگاه دارد و بدین وسیله خود را قانع و تاندازه ای آن شکست را جبران نماید.

«امام صادق فرمود: هیچ انسانی دچار بیماری تکبر یا استمگری و خشونت نمیشود مگر به علت پستی و حقارتی که در نفس خویشتن احساس میکند.» (کافی ج ۲ ص ۳۱۲)

« و نیز فرموده است: هیچ کس بخوی ناپسند تکبر، مبتلا نمی شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در ضمیر باطن خود احساس می نماید.» (کافی ج ۲ ص ۳۱۲)

خاک ساری ذلت آمیز و چاپلوسی و تملق، یکی دیگر از عکس العمل هائی است که مبتلا یان به احساس حقارت. از خود نشان می دهند.

بعضی از کسانی که گرفتار عقده حقارت هستند، به تذلل و چاپلوسی متوسل می شوند تا خود را از گزند زبان مردم مصون دارند. این اظهار زبونی و ذلت، یکی از صفات ناپسندیده است و متأسفانه مردم بسیاری به این بیماری اخلاقی و انحطاط روحی گرفتارند.

اسلام، تواضع را از صفات حمیده و سجایای پسندیده شناخته و متواضع را مورد تکریم و احترام قرار داده است، ولی به کسانی که در لباس تواضع به ذلت و خواری تن درمی دهند و به نام ادب و فروتنی، شخصیت انسانی خویش را لگد کوب می کنند. بدبین و از آنان متنفر است.

شرط اساسی تواضع، اطمینان روحی و استقلال روانی متواضع است. حضرت علی در ضمن حدیثی به این نکته تصریح فرموده است:

« روح متواضعین به ایمان، از سنگ سخت، محکم تر است ولی در رفتار با مردم از غلامان زر خرید. افتاده تر و خاضع ترند.» (نفسه اصل بمن الصلد زهر اذ لمن العبد. نهج البلاغه فیض ص ۱۲۳۴)

متواضع کسی است که بدون ترس و طمع و تنها به منظور انجام وظیفه دینی و انسانی نسبت به مردم تواضع کند، متواضع کسی است که فروتنیش ناشی از تعالی روانی و تکامل اخلاقی اش باشد. کسانی که بعزت احساس پستی، حقارت، طمع وری است طلبی نسبت به مردم عمل میکنند، نه تنها با این عمل کسب فضیلتی نمیکنند بلکه ریشه خواری و ذلت نفس را در ضمیر خورد مستحکم تر می نمایند. البته باید توجه داشت که فروتنی و تواضع نسبت به مردم باید حساب شده و توأم با معرفت و بصیرت و متناسب با شخصیت افراد باشد و مسلماً تواضع در برابر هر کس بدون در نظر گرفتن اوضاع و شرایط محیطی و ویژگی های درونی او کار صحیح و پسندیده ای نیست، زیرا چه بسا افرادی که تواضع کردن در برابرشان، آنان را گمراه نموده و امر را برایشان مشتبه سازد و باعث تکبر و خودپسندی آنان گردد. بنابراین تواضع بیجایی که باعث انحراف فکری و روحی دیگران گردد، در ردیف فضائل و کمالات محسوب نشده و در چنین مواردی خود نقش یک رذیلت اخلاقی را بازی خواهد کرد. نباید فراموش کرد که بطور کلی هر فضیلتی که در ذات خود برای انسان فضیلت محسوب میشود اگر توأم با معرفت و بصیرت و با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط و او ظاهر نشود ممکن است اثر معکوس داشته و به عنوان یک رذیلت در جامعه و در دیگران مؤثر گردد.

البته این مختص به صفت تواضع و فروتنی نیست و فضایل دیگری بمانند بذل و بخشش و انفاق، محبت و رأفت و مهربانی و یا خوشبینی و صفات دیگر یا ز این ردیف نیز چنین اند.

حضرت پیامبر اکرم (ص) در منع تواضع بیجا فرموده اند: التکبر مع المتکبر صدقه. یعنی: «تکبر در مقابل فرد متکبر در حکم صدقه است.» لذا معلوم میگردد که از نظر بنیان گذار اسلام هر تواضعی فضیلت محسوب نشده و بعضاً ممکنست تکبر برای انسان وظیفه باشد. بدیهی است تکبری که حضرت رسول (ص) از آن نام می برند یک تکبر ذاتی و درونی نیست، بلکه ظاهر را طوری جلوه دادن است که شخص متکبر احساس تواضع و فروتنی در انسان نکند. و این مسلماً بخاطر رعایت مصلحت در آن مورد بوده و نباید برای شخص به صورت یک صفت اخلاقی تثبیت شده درآید.

یکی دیگر از نتایج سوء احساس حقارت، دو رویی و نفاق است. نفاق در امور دینی و دنیوی، از ضعف و حقارتی که در باطن منافق وجود دارد، سرچشمه می گیرد.

«امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: دو روئی و نفاق، ناشی از حقارت و ذلتی است که شخص در ضمیر خود، احساس میکند». (قال علی علیه السلام: نفاق المرء من ذل یجده فی نفسه (غررالحکم صفحه ۷۷۲) یکی دیگر از عکس العمل های نامطلوبی که مبتلایان به عقده حقارت از خود نشان می دهند کناره گیری از اجتماع است. آنان با این روش ناپسند از فعالیت های ثمربخش و مفید بازمانده و خویشان را عضو معطل جامعه ساخته اند.

کناره گیری از مردم به علت ترس از تحقیر و اهانت، مخصوص بزرگسالان نیست. کودکانی که به احساس حقارت مبتلا هستند گاهی از ترس توهین و تمسخر گوشه گیری می شوند و از معاشرت با دیگران پرهیز می کنند. لازم است اولیا و مربیان به این قبیل کودکان، توجه مخصوصی معطوف دارند و تاجائی که ممکن است باضعف روحی آنان مبارزه کنند.

اینگونه اطفال ابتدا از یک جنبه گرفتار احساس حقارت اند و برای اینکه از همان جنبه مورد تحقیر واقع نشوند، از همسالان خود کناره گیری میکنند. تدریجاً این حالت روانی مانند یک بیماری در سایر شئون زندگی آنها اثر نامطلوبی گذاشته، آنها را عناصری انزوا طلب بارمی آورد.

یکی از مهم ترین و خطرناک ترین عکس العمل های عقده حقارت که بعضی از کودکان و بزرگسالان از خود نشان میدهند و گاهی باعث سرکشی و طغیان و خطرات غیرقابل جبرانی نیز می شود، انتقام جویی است. کودکانی که از فشارهای جانکاه و تحقیرهای طاقت فرسای والدین و بانیان پنداری ها و نامادری ها، بامربیان خشن و نادان، رنج می برند، کینه تحقیرکنندگان را به دل می گیرند و برای جبران شکست های درونی خویش و به منظور انتقام جوئی. گاهی به اعمال ناشایست و خطرناکی دست می زنند و از ارتکاب هیچ جرم و جنایتی مضایقه نمی کنند.

یک نمونه کوچک طغیان کودکان و جوانان، گریختن از خانواده و ترک پدر و مادر است که احياناً در روز نامه ها منعکس می شود و فریاد و التماس اولیا یا اطفال را می شنوید که برای پیدا کردن فرزندان فراری خود، از مردم کمک می طلبند. بعضی از این فرارها به وقایع دردناک و مصائب جبران ناپذیر بی عفتی، دزدی و یا خودکشی منتهی می شود و سرانجام دختر یا پسر فراری خویشان را تیره روز و بدبخت می کند و بارسوا کردن پدر و مادر و بر باد دادن آبرو و شرف خانوادگی، از آنان انتقام می گیرد. عکس العمل دیگری که در بعضی از مبتلایان به عقده حقارت مشاهده می شود آلودگی به الکل و مواد مخدر است.

کسانی که از درمان عقده روانی خود عاجز می شوند، به الکل و سایر مواد مخدر پناه می برند تا چند ساعتی شعله احساس حقارت خویش را خاموش ساخته و از نگرانی و اضطراب خلاص گردند؛ به محض اینکه اثر مستی تمام میشود، ناراحتی و نگرانی احساس حقارت دوباره آشکار میشود و صاحبش را رنج میدهد.

آثار سوء افراط در تکریم شخصیت کودکان

برای اینکه کودک، دچار اینگونه عقده های روانی نشود، باید به میزان صحیح، به افکار و اعمال او احترام گذاشت ولی نباید از حدود صحیح خود تجاوز نماید. روسو میگوید:

«اگر سعی داشته باشید تمام ناراحتی های کودکان را برطرف نمائید، بدبختی های بیشتری را برای فردای او تهیه خواهید نمود. یعنی آنها را نازک – نارنجی بارآورده و غیر از آن طوری که شایسته مردان و زنان واقعی است، پرورش خواهید داد»

«آیا اگر فردی را از تمام صدماتی که لازمه نوع او است، معاف داریم برخلاف ساختمان طبیعی او رفتار نکرده ایم؟ برای آنکه طفل، سعادت ها و نعمت های بزرگ را درک کند باید به رنج های کوچک آشنا شود. این فطری بشر است اگر جسم در آسایش و رفاه بیش از حد باشد، رومانس می شود. کسی که درد و رنج را نشناسد نه لذت شفقت را خواهد فهمید، و نه حالات ترحم را چنین کسی قلبش از هیچ چیز متأثر نخواهد شد و بدین سبب قابل معاشرت نبوده، مانند دیوی خواهد بود در میان آدمیان».

«آیا میدانید مطمئن ترین وسیله برای بدبخت کردن طفلان چیست؟ این است که او را عادت دهید هر چه می خواهد به زور بگیرد، زیرا هر قدر آرزوهایش آسانتر انجام گیرد خواهش هایش زیادتر خواهد شد. و دیر یا زود به واسطه عدم قدرت، مجبور خواهید بود، خلاف میل خود، خواهش های او را بر نیآورید. صدماتی که طفل از این امتناع، که به آن عادت نکرده است، می بیند، زیادتر است از محرومیت از آنچه که میل دارد بدست آورد. بچه لوس و پرتوقع اول، عصائی که در دست دارید می خواهد، بعد ساعت شش ارا، سپس مرغی را که در آسمان می پرد، خلاصه هر چه رامی بیند می خواهد، چگونه میتوانید او را راضی نگاه دارید؟ مگر اینکه خدا باشید! اینها که عادت کرده اند همه کس را در برابر خود به زانو بینند هنگامی که وارد جامعه شدند خیلی متعجب میشوند. زیرا حس میکنند که همه در برابر آنها مقاومت می نمایند. و می بینند وزن عالمی که خیال میکردند میتوانند به میل خود حرکت دهند آنها را خرد میکند، آزمایش ناگوار زندگی به زودی به آنها می فهماند که وضعیت جسمی و روحی و نیروی واقعی ایشان، تا چه حد بود هاست. چون از انجام آرزو های خود عاجزند، تصویری کنند: هیچ کاری از ایشان ساخته نیست. این همه موانع که به آن عادت نداشته اند. آنها را می آویس می سازد و این همه توهین ها آنها را خفیف میکند. بزودی بی غیرت، ترسو و پست میشوند و به اندازه ای که خود را بزرگ میدانستند در نظر خویش کوچک می گردند.» (امیل، آموزش و پرورش ص ۶۱-۶۴)

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «شایسته است که طفل در کودکی با سختی و مشکلات اجتناب ناپذیر حیات روبرو شود تا در بزرگسالی، بردبار و صبور باشید.» (وسائل - ج ۵، ص ۱۲۶)

تجربه تربیتی

موفقیت، فرد را نشاط می بخشد و به او دل جرئت می بخشد. کودک دوسال های که از پله بلندی پائین پریده است، با خوشحالی و غرور فراوان مادر و صدا می زند و خبر این «فتح» مهم را به وی می دهد. بچه دبستانی که کارنامه قبولی اش را گرفته یک نفس تا خانه می دود تا (فتحنامه) را به والدینش نشان دهد و مورد تحسین قرار گیرد. والدین آگاه و معلم مجرب، با تشخیص توانایی های کودکان میتوانند برنامه ای حساب شده تدارک ببینند و موقعیت ها و زمینه هایی فراهم کنند تا علاوه بر فعالیت های درسی، در موارد دیگر نیز استعداد های کودکان شکوفا شود.

احساس (مهم بودن) و همچنین طرف توجه دیگران قرار گرفتن از نیاز های عاطفی است. چ بسا کودکانی که چون از راه های مثبت نتوانسته اند موجودیت و کارایی خود را ثابت کنند، از طریق منفی دست به این کار زده اند که گاه نتایج بس ناگواری به دست آورده است. در مدرسه برای اثبات (مهم بودن) لازم نیست که کودک حتما دست به کار بسیار بزرگی بزند، بلکه کارهای کوچکی مانند خواندن نام بچه هایی که باید به دفتر مدیر مراجعه کنند و نظایر اینها، همه میتوانند برای کودک مهم باشند و باعث ابزار شخصیت او گردند. در همین رابطه بی مناسبت نیست جریانی که برای یکی از معلمین اتفاق افتاده است از زبان او بشنویم: در یکی از مدارس تهران تدریس میکردم. مدرسه ما سه کلاس اول نظری و سه

کلاس سوم راهنمایی داشت. ظهرها در نمازخانه مدرسه نماز جماعت با شرکت معلمان و جمعی از دانش آموزان برپا میشد. سعید یکی از دانش آموزان کلاس اول نظری مدرسه ما بود. ظاهری آرام داشت و همیشه کنج عزلت را بر جمع دوستان ترجیح میداد. در نماز جماعت شرکت نمیکرد و از نظر درسی شاگرد بسیار ضعیفی بود. مدتی از آغاز سال تحصیلی میگذشت تا اینکه یک روز آقای ناظم پدر سعید را بخاطر غیبت های مکرر فرزندش به مدرسه دعوت کرد. من هم از فرصت استفاده کرده و سر حرف را با او باز کردم. پدر سعید مرد آرامی بنظر میرسید و وضع لباس هایش حاکی از فقر مادی بود. از صحبت های او دریافتم که سعید از کودکی مادرش را از دست داده و پدرش همسر دیگری اختیار کرده است که متأسفانه بد اخلاق و ناسازگار است و سعید را که از همسر دیگری است همیشه سرزنش میکند و کارهای سنگین به وی واگذار میکند. بعد از ملاقات با پدر سعید، چند روزی فکر کردم. پس از مدتها فکر کردن، به این نتیجه رسیدم که سعید بخاطر فشارهای مادی و معنوی خانواده اش، دارای عقده های روانی فراوان و ضعف و شکست شخصیت است. لذا باید فرصت ها و موقعیت هایی ایجاد کرد تا شخصیت سرکوب شده او بتواند ابراز وجود نماید. بنابراین دست به اقداماتی زدم. از جمله اینکه چون شنیده بودم سعید در دوچرخه سواری مهارت فراوانی دارد، و در صورتی که مسابقه ایی در این رشته برگزار شود، بدون شک مقامی را به دست خواهد آورد، لذا بی آنکه هدفم را برای معلم ورزش مشخص کنم، پیشنهاد کردم برای تنوع در مدرسه و ایجاد علاقه به ورزش در دانش آموزان چند مسابقه برگزار شود، از جمله دوچرخه سواری که بچه ها تا به حال چنین مسابقه ایی نداشتند و این ورزش برایشان تازگی داشت. معلم ورزش هم استقبال کرد مسابقه برگزار شد و همانطور که حدس میزدم سعید مقام دوم را کسب، و جایزه مسابقه را در حضور دانش آموزان دریافت کرد. در همان روز ها راه حل های دیگری نیز به کار گرفتم. از جمله از او خواستم در برگزاری یکی از امتحانات نیم ثلث کلاس های سوم راهنمایی مرا یاری کند. امتحان به صورت تست برگزار شد. پس از امتحان به بهانه اینکه فعلا خیلی گرفتارم، از او خواهش کردم در صورت امکان ورقه ها را طبق پاسخ نامه ای که در اختیارش گذاشتم تصحیح کند او هم با خوشحالی ورقه ها را تصحیح کرد و شاگردان کلاس سوم راهنمایی نیز گفتم تا پس از دریافت اوراق هر گونه سوال و اعتراضی نسبت به نمره شان دارند، به سعید رجوع کنند. با در پیش گرفتن این گونه اقدامات، که تقریباً دو هفته به طول انجامید حالا دیگر سعید آدم دو هفته پیش نبود. او چند روز قبل در مسابقات دوچرخه سواری نفر دوم شده و پس از تشویق در مقابل دانش آموزان جایزه گرفته بود. در نتیجه مقداری از عقده های روانی اش تخلیه شده و بدین وسیله شخصیت خود را ابراز کرده بود. در برگزاری امتحان و تصحیح اوراق نیز نقش مهمی داشت و بچه هایی که اعتراض داشتند به او مراجعه میکردند. در نتیجه مرکز توجهات واقع شده و پس از سالها تحمل انواع سرزنش ها و سرکوفت ها، اکنون مورد توجه قرار گرفته بود و ناخودآگاه شخصیت سرکوب شده اش فرصت ابراز وجود می یافت.

البته این اقدامات بی ثمر نماند و یکی از همین روز ها در نمازخانه بودم، دیدم سعید در حالی که آستین هارا بالا زده و صورت و دست هایش نمناک بنظر میرسد از در نمازخانه وارد شد و در کنار من به جماعت ایستاد. مدتی بعد نیز در امتحانات ثلث دوم نمرات بهتری از قبل گرفت و در امتحانات آخر سال از شاگردان نسبتاً خوب کلاس شد. البته این گونه اقدامات باید بسیار ظریف و دقیق انجام پذیرد تا از عواقب سو و به خصوص ایجاد روحیه غرور و خودبزرگ بینی جلوگیری شود و همینطور درضمن آن از سایر روش های تربیتی و ارائه راهنمایی ها و نصایح به موقع نباید غفلت ورزید.

فصل چهارم

روش موعظه و نصیحت

موعظه در جایی گفته می شود که کلمات و جملاتی به منظور بازداشتن و یا تسکین شهوت و غضب و... ضروری است. راغب اصفهانی می گوید: *الْوَعْظُ زَجْرٌ مُّقْتَرِنٌ بِالتَّحْوِيفِ* یعنی موعظه، معنی است که مقرون به بیم دادن (از عواقب کار) باشد. و از خلیل بن احمد، لغوی معروف نقل می کند که: *هُوَ التَّذْكِيرُ بِالْخَيْرِ فِيمَا يَرْقُ لَهُ الْقَلْبُ*. یعنی موعظه یادآوری قلب است نسبت به خوبیها در اموری که موجب رقت قلب گردد. موعظه کلامی است که به دل نرمی و رقت می دهد، قساوت را از دل می برد، خشم و شهوت را فرو می نشاند هوا های نفسانی را تسکین و به دل صفا و جلا می دهد. هیچ کس از موعظه بی نیاز نیست، ممکن است فردی از تعلیم شخص دیگری بی نیاز باشد اما موعظه او بی نیاز نخواهد بود، زیرا دانستن یک مطلب است و تحت تاثیر تلقین یکنفر واعظ مومن متقی قرار گرفتن مطلبی دیگر. می گویند حضرت علی به یکی از اصحابش می فرمود: *(عِظْنِي)* مرا موعظه کن. و می فرمود در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.

باید همیشه افراد صالح مردم را با موعظه به خدا متوجه سازند و از غفلتی که از مرگ و قیامت دارند بیرون آورند. موعظه و نصیحت موجب ارشاد و تهذیب و احیای فطرت شده، مسئولیت های خطیر انسان را یاد آور می شود. اصولاً آدمی به گونه ای ساخته شده که ارشاد را بهتر از امر و نهی می پذیرد از سوی دیگر بسیاری از ناسازگاری ها بدان خاطر است که آدمی از ماهیت عمل خود آگاه نیست و بی باکانه بدان اقدام میکند در صورتی که اگر او را به عواقب سو امور آگاه کنند غالباً پذیرای نصیحت خواهد شد و خود را به کارهای زشت آلوده نخواهد کرد. حکمت بزرگ تربیت در اندرز ها نهفته است و نصیحت و پند از تدابیر مثبت و ارزنده تربیتی و از طرق دعوت اسلامی است. اولیا و مربیان، مصلحان و مسعولان جامعه می باید از این روش در تربیت کودکان سود جویند

موعظه و نصیحت در قرآن کریم

قرآن کریم سرشار از پند و اندرز است. چه از جانب خدای تبارک و تعالی و چه از ناحیه ی پیامبرن و یا شخصیت های بزرگی چون لقمان و... به عنوان مثال ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً.

خداوند به شما دستور می دهد که امانت های مردم را به صاحبانشان باز گردانید و زمانی که بین مردم به قضاوت می پردازید و به عدالت داوری کنید. خداوند به بهترین وجهی شمارا موعظه می کند که خداوند شنونده ی بیناست. و در جای دیگر پند و اندرز لقمان را در قرآن کریم چنین بازگو می کند

ای رسول ما یاد کن وقتی را که لقمان در مقام پند و اندرز به فرزندش فرمود ای پسر عزیزم نخست پند من به تو اینست که هرگز شرک به خدا نیاور که شرک ظلم بسیار بزرگی است و ما به هر انسانی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر نیکی کند به خصوص مادر که چون بار حمل فرزند برداشته تا مدت دو سال که از شیر بازگرفته هر روز بر رنج و ناتوانیش بیفزوده بسیار سپاس گزاری کن و نخست شکرمن که خالق و منعم و آنگاه شکر بر پدر و مادر به جای آور که بازگشت خلق به سوی من و پاداش و نیک و بد خلق با من خواهد بود. و اگر پدر و مادر تو را به شرک به خدا که آن راحق نمی دانی وادار کنند در این صورت امر آن هارا اطاعت نکن ولیک در دنیا با ان ها بهحسن خلق مصاحبت کن و از راه آن کس که به درگاه ما رجوع و انابه اش بسیار است پیروی کن که پس از مرگ رجوع شما به سوی من است و من شمارا به پاداش

اعمالتان آگاه خواهیم ساخت. باز لقمان گفت ای فرزند عزیزم بدان که خدا اعمال بد و خوب خلق را اگرچه به مقدار خردلی در میان سنگی یا طبقات آسمان ها یا زمین پنهان باشد همه را در محاسبه می آورد که خدا بر همه چیز توانا و آگاه است. ای فرزند عزیزم نماز به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادان هر آزار بینی صبر پیشه گیر که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت خلق نشانه ایی از عزم ثابت در امور لازم عالم است و هرگز به تکبر و ناز از مردم رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم بر مدار که خدا هرگز مردم متکبر و خودستا را دوست نمی دارد. در رفتار میان میان روی اختیار کن و آرام سخن گو نه با فریاد بلند زشت ترین صدا ها صوت الاغ است. لقمان ۱۳ آیات فوق نمونه ایی از پند و اندرز های قرآن کریم بود و گرنه همه ی قرآن برای اهل تقوا پند و موعظه است.

رعایت توانایی فهم کودکان

پیامبرگرامی میفرماید باید مربی در گفتار و رفتار خود با کودک مقام خویش را تا سر حد کودکی تنزل دهد.

«چون که با کودک سرو کارت فتاد هم زبان کودکی باید گشاد»

روسو می گوید: بهترین تربیت آن است که شخص را عاقل بار آورد اینکه مربیان امروزی فقط با دلایل عقلانی می خواهند طفل را به این مرحله نزدیک سازند مثله این است که کسی بخواهد کاری را از آخر شروع کند و نتیجه ی عملی را وسیله ی انجام آن عمل قرار دهد. اگر کودکان دلایل عقلی را میفهمیدند احتیاج به تربیت نداشتند. اگر از اول طفولیت لا کودکان به زبانی صحبت کنیم که نفهمند آن را عادت می دهیم که کلمات بیهوده و بی مورد استعمال کنند و در نتیجه سرکش و طالب جروبخت باشند. توجه به توانایی فهم طرف موعظه تنها اختصاص به کودک ندارد بلکه تمامی آحاد اجتماع را در برمیگیرد. نبی اکرم فرمود ما گروه انبیا و پیامبران دستور داریم که مردم را طبقه بندی نموده و هر کس را به جای خوی بنشانیم و با آن ها به نسبت توانایی و فهمشان گفت و گو کنیم. بنابر این باید به مقدار فهم کودک با وی سخن گفت و از القای آنچه در توانایی قوای عقلانی او نیست پرهیز کرد. زیرا این عمل موجب نفرت و انزجار وی می گردد. پیامبر اکرم فرمود اگر کسی با مردم سخنی بگوید که در خور عقل آن ها نیست فتنه نا امنی برای برخی از آن ها ایجاد کرده است. نقش تعریض و کنایه برای پیشگیری از سوء رفتار شاگردان و جلوگیری از ارتکاب اعمال خلاف آنها لازم است مربی بایما و اشاره و تعریض و کنایه متربی خویش را پند و اندرز دهد. و تا ضرورت ایجاب نکند از آشکار گوئی و تصریح بپرهیزد. چون اولاً تصریح و آشکار گوئی پرده هیبت و ابهت استاد را از هم دریده و موجب جرات و جسارت شاگردان در ارتکاب اعمال خلاف می گردد. ثانیاً موجب می گردد که آنان بیش از پیش با حرص و ولع در تخلفهای خویش اصرار ورزند. همچنانکه گفته اند الانسان حریص علی ما منع روزی امام صادق در ضمن محبتی به شقرانی که انتسابی به خاندان پیامبرداشت فرمود کار خوب از هر کسی خوب است ولی از تو به واسطه ی انتسابی که باما داری و تو را وابسته به خاندان رسالت می دانند خوبتر و زیباتر است و کار بد از هر کس بد است ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت و قبیح تر است. امام صادق این جمله و فرمود و گذشت. شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سروا یعنی شرابخواریش آگاه است و از اینکه امام با اطلاع از شرابخواریش به او محبت کرد و در ضمن محبت او را متوجه عیث نمود نزد وجدان خود شرمسار شد و خود را ملامت کرد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام به هنگام کودکی پیرمردی را با تعریض و کنایه به اشتباهش واقف گرداندند پیرمردی مشغول وضو بود اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی دانست امام حسن و امام حسین که در آن هنگام طفل بودند وضو گرفتن پیرمرد را دیدند. با خود اندیشیدند تا به طور غیر مستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا با یکدیگر به مباحثه پرداختند و پیرمرد می شنید. هر یک به دیگری می گفت وضوی من از وضوی تو کامل تر است. بعد توافق کردند که در حضور پیرمرد هر دو نفر وضو بگیرند و پیرمرد داور و حکم باشد. طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی

صحیح و کامل در حضور پیرمرد گرفتند. پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تاثیر محبت بی شایبه و هوش و فطانت آن ها قرار گرفت. گفت وضوی شما صحیح و کامل است من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی دانم . به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید مرا متنبه ساختید . متشکرم. اولیا و مربیان باید حتی الامکان متربیان خود را در خفا موعظه و نصیحت کنند تا بدین وسیله روح مقاومت و عناد در آنان ایجاد نشود . اما اگر در موردی لازم دانستند که موعظه در جمع صورت پذیرد لازم است به نکته ی اخیر یعنی رعایت تعریض و کنایه در پند و اندرز عمل نمایند. معصومین نیز در مواردی که ناگزیر بودند در میان جمع پند و اندرز فردی بپردازند حتی الامکان از آشکارگویی و تصریح خودداری می کردند . به عنوان مثال متوکل خلیفه ی سفاک و جبار عباسی از توجه معنوی مردم به امام هادی بیمناک بود و از اینکه مردم به طیب خاطر حاضر بودند فرمان او را اطاعت کنند رنج می برد . بد خواهان حضرت نیز نزد خلیفه بدگویی می کردند و برترس او از امام می افزودند . به دستور متوکل شبی به طور ناگهانی دزخیمان وی به خانه ی امام ریخته و به تفتیش خانه ی حضرت پرداختند . پس از جستجوی زیاد چیزی نیافتند طبق دستور امام را به قصر خلیفه بردند .

هنگام ورود امام متوکل بزمی تشکیل داده مشغول میگساری بود. دستور داد که امام در کنارش بنشیند. امام نشست. متوکل جام شرابی که در دستش بود به امام تعارف کرد . امام امتناع ورزید و فرمود به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده مرا معذور دار. متوکل قبول کرد بعد گفت پس شعر بخوان و با خواندن غزلیات و اشعار نغمه محفل مارا رونق ده . فرمود من اهل شعر نیستم و کمتر از اشعار گذشتگان حفظ دارم . متوکل گفت چاره ایی نیست حتما باید بخوانی . امام شروع به خواندن اشعاری کرد که مضمونش چنین است . قله های بلند را برای خود منزلگاه کردند و همواره مردان مسلح در اطراف آن ها بودند و آن ها را نگرهبانی می کردند ولی هیچ یک از آن ها نتوانست جلوی مرگ را بگیرد و آن ها را از گزند روزگار محفوظ بدارد . آخر الامر از دامن قله های منبع و از داخل آن حصنهای مستحکم به داخل گودال های قبر پایین کشیده شدند و لا چه بدبختی به آن گودال ها فرود آمدند در این حال منادی فریاد کرد کجا رفت ان زینت ها و آن تاج ها و شکوه و جلال ها کجا رفت ؟ آن چهره های پرورده ی نعمتها که همیشه از روی ناز و نخوت در پس پرده های الوان خود را از انزار مردم مخفی نگاه می داشتند ؟ قبر عاقبت آن ها را رسوا ساخت. ان چهره های نعمت پرورده عاقبت الامر جولا نگاه کرمهای زمین شد که بر روی آن ها حرکت می کنند ؟ زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند و همه چیز را بلعیدند ولی امروز همه ی آن ها که خورنده ی همه چیز ها بودند ماکول زمین و حشرات زمینی واقع شده اند. صدای امام با طنین مخصوص و با اهنگی که تا اعماق روح حاضرین و از جمله خود متوکل نفوذ کرد این اشعار را به پایان رسانید . نشیه ی شراب از سر میگساران پرید. متوکل جام شراب را محکم به زمین کوبید و اشکهایش مثل باران جاری شد. بدین ترتیب ان مجلس بزم درهم ریخت و نور حقیقت توانست غبار غرور و غفلت را ولو برای مدتی کوتاه از یک قلب پرقساوت بزدايد. شرایط موعظه و نصیحتبرایانکه پند و اندرز اولیا و مربیان نتایج ثمر بخشی به بار آورد لازم است دست کم سه شرط مهم ذیل مورد توجه قرار گیرد .

فردی که موعظه می کند باید خود نمونه و الگوی کاملی از محتوای پند و اندرز خویش باشد . به عبارتی دیگر به آنچه که به دیگران سفارش می کند خود عامل باشد .

به فردی باید پند و اندرز داد که پند پذیر باشد و در شرایطی به او پند داد که از نظر روانی امادگی پذیرش داشته باشد.

موعظه باید رسا و بلیغ باشد و از شرایط بلیغ بودن موعظه یکی هم این است که سنجیده و به جا و متناسب با وضعیت فکری و حساسیت های روحی شنونده باشد. متاسفانه به این نکته غالبا توجه نمی شود و با اینکه ممکن است واقعا گوینده خود به گفته های خویش عامل و شنونده

هم پند پذیر و سخن هم در اصل حق باشد اما اگر مناسب طرز تفکر و اوضاع و احوال درونی شنونده نباشد و قبلاً زمینه سازی لازم برای بیان مطلب صورت نگرفته باشد کمتر به نتیجه ی مطلوب می رسد به عنوان مثال اگر بخواهیم فردی را که به کلی از زمینه ی فکری مذهبی خالی الذهن است به امور مذهبی و عبادات متوجه کرده و او را به اهمیت نماز متوجه سازیم. اگر مستقیماً به او بگوییم آیا نمی دانی که نماز ستون دین است و هر کس نماز نخواند سایر اعمالش او را نجان نمی دهد. سخن حق است و درست اما در چنان کسی با چنان زمینه ی روحی و فکری مطلقاً تاثیر مثبت نخواهد داشت لذا اگر واقعا علاقه مند به هدایت و ارشاد او هستیم باید از طریق مناسبی وارد بشویم و گام به گام فکراً او را با زبان خودش به سمت حقایق متوجه گردانیم و وقتی مسایل مقدماتی را پذیرفت آنگاه می توان اهمیت نماز و سایر عبادات را هم به او تفهیم کرد. هنگامی که به این سه شرط توجه شود پند و اندرز نتایج فراوانی به همراه خواهد داشت.

«ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که (در قرآن کریم سوره ۱۶ آیه ۱۲۸ می فرماید:) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَهُمْ مُحْسِنُونَ

خدا با پرهیزگاران و نیکوکاران است. همام به این پاسخ اکتفا نکرد و در خواهش خود اصرار نمود و حضرت را سوگند داد.

پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی به جای آورد و بر پیغمبر خدا درود فرستاد و آنگاه اوصاف پرهیزگاران را بر شمرد.

راوی می گوید: چون سخن امام (ع) خاتمه یافت، همام بیهوش شد و از دنیا رفت، پس امیرالمؤمنی علی (ع) فرمود:

آگاه باشید، سوگند به خدا که از چنین پیش آمد بر او می ترسیدم، سپس فرمود: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا یعنی اندرزهای رسا با

اهل اندرز چنین می کند. ۱.

در این جریان هر سه شرط فوق در بالاترین مرتبه، تحقق یافته است. اولاً حضرت علی (ع) که پند می داد، خود، نمونه و الگوی کاملی بود از آنچه که بیان می کرد. ثنثیاً طبق فرمایش آن حضرت، موعظه ایشان نیز رسا و بلیغ بود و ثالثاً «همام»، پند پذیر و اهل اندرز بود.

نکته مهمی را که در این قسمت می خواهیم بیشتر بدان بپردازیم، شرط سوم موعظه، یعنی رسا و بلیغ بودن آن است. بسیاری از اولیا و مربیان فکر می کنند که هر چه موعظه طولانی تر و مفصل تر باشد نتایج آن درخشان تر خواهد بود به همین جهت هرگاه که تخلف بزرگی از فرزند و یا شاگرد خود مشاهده کنند پند و اندرز خود را طولانی تر می سازند، در صورتیکه معنای بلیغ بودن موعظه، طولانی بودن آن نیست. چه بسا، موعظه ای که با یک ایما و اشاره یا در قالب کلمه و عبارتی، (در صورت دارا بودن شروط فوق) بیشتر از پند و اندرزهای طولانی و خسته کننده مفید و مؤثر باشد.

فصل پنجم

روش تشویق و تنبیه

مقدمه

اصل تشویق و تنبیه به عنوان امری مسلم در تربیت اسلامی شناخته و پذیرفته شده است. اصولاً وجود بهشت و جهنم، انذار و تبشیر پیامبران، آیه های مربوط به پاداش و کیفر، وعده و وعیدهای شوق انگیز و خوفناک و ... همه جلوه هایی از تشویق و تنبیه هستند.

بدیهی است که وجود انذار و تبشیر برای هر تربیت متعادل ضروری است. زیرا اگر نیکوکار و بدکار از نظر جزا یکسان باشند، زمینه جهت بی رغبتی نیکوکاران به کارهای نیک، و جرأت یافتن بدکاران در ادامه ی تبکاری ها فراهم می شود. لذا توصیه شده است که مربی میان فرد کوشا و تن آسا تفاوت بگذارد و همه را به یک چشم ننگرد.

در تربیت اسلامی، افراد در شرایط نامساوی با نتایج متفاوت مواجه هستند.

حضرت علی (علیه السلام) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر که او را به فرمانروایی مصر برگزیده بود، دستور می دهد که:

«مبادا نیکوکار و بدکار پیش تو یکسان باشند، زیرا چنین روشی نیکوکار را از کار نیک دور ساخته و بدکردار را به کار بد سوق می دهد.»^۱

در تربیت اسلامی تکیه بر تشویق بیش از تنبیه است. اصل حیات بر محبت و تفاهم استوار است، و آنگاه که آن سودی نبخشید، مسأله انذار و تنبیه مطرح خواهد شد. این امر بدان نظر است که از طریق رفق، بهتر می توان با کودک کنار آمد تا از طریق استبداد. آدمی به هر گونه ای که باشد در برابر فرد مستبد می کوشد خودی نشان دهد و مقاومتی ابراز نماید.

گفتار اول - روش تشویق

یکی از روش های بسیار مؤثر در تربیت، تشویق کارهای خوب کودک است. تشویق در روح و نهاد کودک اثر می گذارد و او را به انجام اعمال نیک تحریض و ترغیب می کند. هر انسانی طبعاً خودش را دوست داشته و میل دارد شخصیت خود را کامل تر سازد و دیگران نیز به شخصیت و ارزش وجودی او پی ببرند و از او قدرشناسی و از کارهای خوب او تشکر نمایند. اگر مورد تحسین قرار گرفت، هر چه بیشتر به خوبی متمایل می گردد و در مسیر کامل شدن واقع می شود. برعکس اگر مورد ناسپاسی قرار گرفت از خوبی و خوب شدن دلسرد می گردد. در تربیت، اولیا و مربیان می توانند از طریق تشویق، کودک را به کاری وادارند که مطلوب آن هاست و از کاری که بدان راضی نیستند، باز دارند. کودک در سایه تشویق، از بسیاری از خواسته ها و تمنیات خود چشم پوشی می کند و عملاً به راهی می رود که مشوق او خواهان آن است.

شک نیست که اولیا و مربیان برای کودک چیزی جز خیر و صلاح و سعادت نمی خواهند، ولی او آن را درک نمی کند. بدین نظر محرکی چون تشویق و گاهی هم تنبیه برای به حرکت درآوردن او به سوی هدف مورد نظر لازم است.

نیاز کودکان به تحسین و تشویق

این خطاست که تصور کنیم کودکان دیگر احتیاج به تشویق ندارند از آن جهت که بزرگ شده و مسائل را می فهمند. این میل از تمایلات فطری انسان است و تا پایان عمر در آدمی باقی می ماند. فردی نیست که از این امر بی نیاز باشد. همگان بدان محتاج هستند و آرزو دارند موقعیتی نصیبشان شود تا مورد تحسین و تشویق دیگران قرار گیرند. رقابت ها و تلاش ها، اغلب به این منظور است

گاهی مختصر نوازشی به کودک نیرو و قدرت می دهد تا به تلاش پردازد. اصولاً تصور این امر که عمل انسان مورد قبول دیگران است به آدمی قدرت می بخشد و انسان از آن لذت می برد. اغلب روحیه شاد پیدا می کند و دست از ناسازگاری ها برمی دارد.

تشویق و تحسین، برای همه افراد لازم است ولی برای عده ای لازم تر. مثلاً برای آن کس که کم رو و کم معاشرت است، احساس حقارت می کند، کمبود محبت دارد و یا یتیم است، این امر لازم تر است.

نقش و فایده تشویق

تشویق برخلاف تنبیه که از عوامل بازدارنده است، عاملی وادار کننده می باشد، که به انسان نیرو و انرژی می دهد. شخصی که تشویق می شود از کار و زحمت خود احساس رضایت می کند و همین رضایت خاطر است که جلوی خستگی و بی میلی او را می گیرد.

تحسین و تشویق مایه تقویت روحی است، روح شکست خورده کودک را ترمیم می کند، حقارتش به عزت تبدیل و باعث پیمودن راه کمال و تعالی می شود.

تحسین و ستایش کودک موجب آن می شود که حس اعتماد در وجودش پدید آید. استعدادهایش رشد کنند و قوای درونی اش به فعلیت برسند. حتی با تشویق میتوان کودک نوپا را به راه انداخت.

تشویق، شخصیت افراد را احیای کند. او را از یأس و بدبینی نجات داده و موجبات دلگرمی اش را به زندگی فراهم می کند. حتی یک تحسین ساده بعضی مواقع مسیر زندگی فرد را دگرگون می سازد.

وقتی کودک مورد تحسین واقع شود، احساس می کند که مسئولان تربیتی با درک قدر و موقعیت او، به ارزش و اهمیت کارش پی برده، او را به حساب آورده اند، لذا این امر نشاط او را برمی انگیزد.

تحسین و تشویق نوعی تلقین قدرت به حساب می آید و اگر شکستهای هم در سر راه کودک واقع شود از میان برمی دارد. به خصوص اگر این امر حساب شده باشد در سازندگی شخصیت کودکان بسیار مؤثر است.

چه بسیار تلاشهای فوق العاده ای که نتیجه تحسین و تشویق است. کودک حاضر می شود همه گونه مرارت و محرومیت را بر خود تحمیل کند تا بر اثر آن بتواند رضایت اولیا و مربیان خود را جلب کرده، به تحسین و تشویقشان دست یابد.

صورت‌های تشویق

تشویق به سن و درک کودک و نوع عمل او بستگی دارد. طبیعی است که کودک خردسال معنی دوستی اولیا و تشویق آنان را در پذیرائی از خود، تغذیه نوازش و امثال

آنها را بخوبی می داند. برای کودک چهار ساله، یک شکلات ممکن است به اندازه یک هدیه قابل توجه که به بزرگسالی تقدیم می کنیم، ارزش داشته باشد.

تشویق صور مختلفی دارد، گاه بصورت دلجوئی، گاه با اظهار یک عبارت محبت آمیز، برخی اوقات یک نگاه توأم با بخند و نشاط، زمانی وعده یک قصه و داستان،

گاهی دادن یک بسته کوچک مدادرنگی، شیرینی، کتاب، لباس، اسباب بازی، دفترچه توپ، قلم، آفرین و مرحبا گفتن، خندیدن یا با او بازی کردن، در آغوش گرفتن، بوسیدن او، و...،

معمولاً کودکان خردسال توجه به جنبه های مادی دارند. یکی از طرق تشویق کودک

۱- باید عمل با اخلاق نیک کودک را تحسین کرد، نه خود او را، کودک باید بخوبی بفهمد که کار نیک ارزش دارد، و خود او منهای کار نیکش ارزشمند نیست.

۲- تشویق بگونه ای باشد که از تأیید درونی کودک برخوردار گردد. طوریکه او خود را واقعاً مستحق آن بداند، نه وسیله ای برای دلخوش کردن لحظه ای، کودکی که در جایی خود را مستحق تشویق نداند و تشویق ببیند نه تنها لذتی از آن نخواهد برد بلکه از یک سود چارشرم و نگرانی خواهد شد و از سوی دیگر نسبت به داور اولیا و مربیان نسبت به خویشتن بدبین خواهد شد. اصولاً اینگونه تشویقهای بی جا نظام فکری کودک را مختل می کند، برعکس تشویق و تذییرهای به موقع و متعادل نظام فکری و ارزشی صحیح و معتدلی را در اندیشه کودک پی ریزی می نماید و رفتار او را اصلاح می کند.

۳- تشویق صورت رشوه بخودنگیرد، از خطاهای مهم تربیتی این است که کودک را برای انجام همه کارهایش وعده دهند، مثلاً مادر همیشه به کودک خود بگوید اگر فلان کار را انجام دهی به تو پول می دهم، یا فلان اسباب بازی را می خرم، این وعده وعیدها کم کم کار را به چانه زدن می کشاند و کودک نسبت به آن عمل احساس مسئولیت و تکلیف نمی نماید. از سوی دیگر مادری که همیشه به فرزندش بگوید «اگر برادرت را اذیت نکردی برایت شکلات می خرم» بطور ضمنی به او فهمانده است که هر وقت مادر، شکلات نداد، او در آذرا و اذیت برادرش محقق است عموماً کودکان سعی دارند تا از راه عمل خلاف و یا لاقط تظاهر به آن، مادر را به اجرای خواسته هایشان وادار کنند.

۴- علت تشویق بایستی معین شود، تا کودک بفهمد که به چه منظور مورد تشویق قرار گرفته است تا از این مورد برای سایر موارد نتیجه گیری کند. تشویقهایی که بصورت کلی انجام گیرند سود چندانی نخواهد داشت. مثلاً اگر کودکی را بعنوان اینکه کودک خوبی است تشویق و تحسین کنند نتیجه کامل نخواهد داد.

۵- در مورد تحسین نباید کودک را با کودکان دیگر مقایسه کرد. مثلاً این خوب نیست که پدر به پسرش بگوید: آفرین بر تو که پسر راستگوئی هستی و مانند حسن دروغ نمی گویی. زیرا در این صورت کودک دیگری را تحقیر نموده است و این عمل بدآموزی برای طفل به همراه دارد.

۶- تحسین و تشویق باید گاه به گاه و در برابر کارهای ممتاز باشد نه بصورت دائم و برای هر کار، زیرا در این صورت تشویق تأثیر خود را از دست می دهد.

۷- تشویق و تحسین در حضور جمع اثربیشتری را داراست. به هنگامیکه عمل خوب کودک را در حضور جمع می ستائیم به حقیقت باب ملاحظه ای را فیمابین کودک و آن جمع می گشائیم و این خود کودک را و امی دارد که بخاطر رعایت آن ملاحظات هم که شده، دست از انحرافات بردارد و متعهد و مسئول گردد.

۸- برای اینکه کودک از عهده انجام کارهای دشوار برآید، گاهی لازم است او را به کارهای ساده که قادر به انجام آن می باشد، موظف سازیم و پس از موفقیت، او را تشویق کنیم تا بدین وسیله در او شوقی نسبت به کارهای سخت تر بوجود آید.

۹- تشویق و تحسین نباید از حد تجاوز کند زیرا ممکن است کودک را به غرور و خودبینی مبتلا سازد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «چه بسا افرادی که بواسطه تعریف و تمجیدی که درباره شان می شود مغرور می شوند.» همچنین فرمودند: «در مدح کسی زیاده روی و مبالغه مکن.»

تشویق باید متناسب با میزان فعالیت کودک باشد. برای یک برنامه ساده و یک فعالیت ناچیز نباید در باره ی طفل گزافه گوئی کرد، بلکه همیشه باید جای پائی برای تقدیر از فعالیت های مهمترا و باقی گذاشت.

۱۰- تجارب علمی، این ضرب المثل معروف را که «هیچ عاملی به پیروزی و موفقیت انسان به اندازه خود موفقیت و پیروزی، مدد نمی رساند» تأیید می کند. بشر آنگاه در عمل و رفتار خویش کوشش نشان می دهد که در آن عمل، احساس موفقیت و کامیابی نماید. اگر معلمی بخواهد شوق و علاقه مداومی در شاگردانش بوجود آید باید گام به گام، موفقیتی را که احراز کرده اند به آنان ابراز کند.

منظور از موفقیت این نیست که بلافاصله شاگردان به هدف نهائی خود دست یابند. بلکه منظور از آن، پیشرفت تدریجی به سوی هدف مطلوب می باشد. لذا در مدارس پیشرفته، شناسنامه خاصی تهیه می شود که هفته به هفته یا ماه به ماه کم و کیف پیشرفت و فعالیت شاگردان را در آن ثبت و ضبط می کنند.

۱۱- تشویق وسیله است و نباید به صورت غایت و هدف در آید. اگر عامل تشویق از لحاظ شدت تأثیر در شاگردان - در سطحی قرار گیرد که مشاعر شاگردان را تسخیر کند، این عامل ابزار گونه به صورت هدف در می آید و در نتیجه، اثر مطلوب آن از میان می رود.

دیده شده است که برخی از شاگردان با هوش نتوانسته اند آنطور که شاید و باید - در امتحانات، موفقیتی کسب کنند. زیرا حس برتری جویی بر دیگران - که با وضع مبالغه آمیز در آنها ریشه دوانده و نیز شدت هیجان آنها برای جلو افتادن از دیگران - به گونه ای بر قلوب و افکار آنها چیره گشته که نتوانسته اند درست بیندیشد و معلومات و اندوخته های علمی خود را به هنگام امتحان به طور طبیعی پیاده کنند. هیجان بیش از حد آنها برای اخذ پاداش و یا جلو افتادن از دیگران، چنان افکار آنها را پریشان ساخته که به جای تفکر صحیح - که هدف و منظور نهایی تشویق را تشکیل می دهد - به تفکر در عامل تشویق پرداخته، از حالت اعتدال در اندیشه منحرف گشته اند، انحرافی که محرومیت و ناکامی را عاید آنها ساخته است.

۱۲- کودک با درک طبیعی و فطری خویش، لزوم وفای به عهد را می فهمد. وقتی اولیا و مربیان جهت تشویق، به او وعده ای دادند، از آنان توقع دارد که به وعده خود عمل کنند. در صورتی که ایشان به وعده خود وفا کنند مورد اعتماد کودک واقع شده و تشویق می تواند در مواقع دیگری نیز نتیجه داشته باشد. در غیر اینصورت اگر کودک با تشویق کاذب روبرو شود، اعتمادش از اولیا و مربیان خود سلب شده و تشویق، دیگر نمی تواند نیروی محرکه ای برای او محسوب شود.

همچنین در محیطی که اولیا و مربیان به وعده های خود وفا می کنند، طبعاً کودکان در آن محیط با سجدۀ وفای به عهد تربیت شده و در آینده به پیمانهای خود پایبند خواهند بود.

«بعضی از مادران هنگامی که می خواهند از منزل خارج شوند برای اینکه فعلاً داد و فریاد و گریه کودک را که به بیرون رفتن آنها اعتراض می کند خاموش کنند، به او وعده می دهند که می خواهم بروم برایت اسباب بازی بخرم، اما کودک پس از مدتی انتظار سوزان و پرهیجان، در بازگشت آنها را دست خالی می یابد. چه بسا از مادران می خواهند داروی تلخی را به خورد کودک بدهند، به او اطمینان می دهند که این دارو شیرین است.» بدیهی است که این نوع برخورد های غیر معقول، اثرات نامطلوبی بر روی شخصیت کودکان خواهد داشت.

حضرت علی (ع) فرمود:

«درباره چیزی که از انجام آن احساس ناتوانی می کنی وعده مده و به چیزی که توانایی انجام آنرا نداری ضامن مشو.»^۱

اولیا و مربیان ناآگاه علاوه بر ارتکاب خلف وعده که خود مذموم است با وعده های دروغ، افراد عهدشکن تربیت می کنند که آثار نامطلوبش مسماً از خود عهدشکنی بیشتر است.

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

«کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، وقتی به آنها وعده ای می دهید حتماً وفا کنید زیرا کودکان، شما را رازق خود می پندارند.»^۲

حضرت علی (ع) فرمود:

«شایسته نیست آدمی بجد یا بشوخی دروغ بگوید. و نیز سزاوار نمی باشد به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن عمل ننماید.»^۳

گفتار دوم - روش تنبیه

مقدمه

انسان در ادوار گوناگون زندگی، چه در دوره خردسالی و نوجوانی و چه بزرگسالی و پیری - اعم از زن و مرد - در معرض ارتکاب فساد و شر و بدی قرار داشته و همواره خطر رفتارهای ناستوده اخلاقی وی را تهدید می کند.

کمال مطلق و مبری بودن از صفات و افعال مذموم و ناروا، ویژه خدایی است که آفریننده جهان است. موجودی چون انسان، که از لحاظ شرافت و کرامت در تارک همه مخلوقات و پدیده های متنوع هستی قرار دارد و موقع و مقامی درخور را احراز کرده، از کمال نسبی برخوردار است، لذا هرگز نمی تواند خود را از نقص و ابتلا به افعال ناپسند مبرا بداند.

اگرچه بشر نمی تواند طمع کند که از لحاظ کمال، به مقام الهی برسد، ولی در او این استعداد وجود دارد که خویشتن را به گونه ای بسازد تا از نظر کرامت، خود را به خدایش نزدیک ساخته و در جوار او قرار گیرد، و به ملکوت الهی راهی فراسوی خود بگشاید. همین انسان این چنینی - که می تواند به جایی و مقامی برسد که فرشته را یارای گام نهادن در آن نیست - اگر از صفات انسانی بی بهره بود و فاقد فضائل اخلاقی باشد، فروهشته گردد که به مقام حیوانی و مرتبت بهائم، سقوط نماید، بلکه احیاناً ممکن است به مرتبتی فروتر از مقام حیوانی انحطاط یابد و همچون موجودی بی هدف و سرگردان، عمری را بیهوده سپری نماید:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ، إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.^۱

آیا می پنداری که آنان می شنوند یا می اندیشند، آنان چهارپایانی بیش نیستند، بلکه گمراه تر و فروترند.

مجازات خطاکاران

زندگی انسان مبتنی بر ستیز میان خیر و شر است، چون انسان آمیزه ای از استعداد خیر و شر می باشد. هدف تربیت این است که در جامعه بشری، خیر و سعادت را بر شر و سیه روزی، غالب و چیره سازد. وقتی فردی از مسیر خیر و سعادت آن چنان گام فراتر نهد که پیروی از تمایلات نفسانی را بر هر چیزی ترجیح دهد، باید به منظور هشدار او به چنین انحراف و جلوگیری از تکرار آن، از عامل تنبیه و مجازات استفاده کرد. البته استفاده از این عامل وقتی است که سایر عوامل تربیتی از تأثیر و کارایی در مورد فرد، نارسا و عاجز باشد. علیهذا تنبیه و مجازات که

یکی از عوامل بازدارنده است، در شرایط به خصوصی نیرومندترین و ضروری ترین وسیله ضمانت خیر و سعادت برای جامعه انسانی است. خداوند متعال در یکی از تعابیر پرمایه و موجز قرآن، ضرورت تنبیه و مجازات را چنین اعلام می فرماید:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۲

ای اندیشمندان در امر قصاص و جازات مختلف، حیات و زندگانی شما پیش بینی و ضمانت شده است.

یعنی جامعه ژرف بین و اندیشمندان آگاه، به خوبی می دانند که ادامه حیات و زندگی سعادت‌مندانه، در سایه تأیید عملی اصل تنبیه و مجازات و قصاص امکان پذیر است، و خردمندان این نکته را کاملاً درمی یابند که حیات ملتی در بعضی موارد، در گرو مرگ برخی از افراد مختلف و خلافتکار است.

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

در تعالیم اسلامی، مسئله تنبیه و مجازات به عنوان یک اصل حیاتی و ضروری به طور اجمال پذیرفته شده است، منتهی برای هر جرم و انحراف و رفتار غیر انسانی، تنبیه و مجازاتی مناسب، ارائه شده است: کیفر قتل، قصاص و کشتن قاتل و مجازات سرقت، قطع ید سارق و عقوبت شرب خمر زدن تازیانه به می خواره است. همچنین برای جرمی، تنبیه و مجازات متناسب با آن در نظر گرفته شده است که باید لزوماً و بدون هیچ گونه ملاحظه و تبعیضی اجرا گردد. خداوند تبارک و تعالی در مورد تنبیه بدنی زن و مرد زناکار می فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ ، وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ ۱

زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، عواطف و احساسات نباید شما را در اجرای حکم الهی و دینی، تحت تأثیر قرار دهد

منظور از قسمت اخیر آیه مذکور این است که در اجرای احکام کیفری و تنبیه و مجازات انسان های متخلف و منحرف، نباید تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار گرفت.

تنبیه و مجازات طبیعی

گروهی از محققان و دانشمندان تعلیم و تربیت، در مسئله تنبیه و مجازات راه افراط یا تفریط پیش گرفته اند. ولی اسلام - که در همه شؤون راه میانه را پیشنهاد می کند - در این زمینه نیز نظریه ای معتدل دارد. مخالفان گزافه گوی مجازات و تنبیه بدنی برای تأیید نظریه خود به ادله ای متوسل می شوند که چندان معقول نیست. گروهی از دست اندرکاران تربیت که در رأس آن ها «ژان ژاک روسو» قرار دارد، معتقدند که انسان هرگز در تربیت خردسالان نیازی به مجازات و تنبیه ندارند زیرا برای هر عملی، مجازات و تنبیه طبیعی وجود دارد. کودکی که سب فاسد می خورد، دچار دل درد می گردد. طفلی که به آتشزدیک می شود از آن آسیب می بیند، و کودکی که با چاقو بازی می کند، زخم و جراحت، او را تنبیه و مجازات می نماید و بالاخره برای هر عمل و رفتار غیر مطلوبی، تنبیه و مجازاتی طبیعی که متناسب با آن می باشد.

لذا این گروه از دانشمندان تعلیم و تربیت، کودک را به طبیعت وا می گذارند و معتقدند که طبیعت عهده دار تنبیه و مجازات اعمال نامطلوب کودک می باشد و انسان نیز هرچند خردسال باشد طبعاً به لذت و تمتع از آسایش و رفاه، متمایل و از عواملی که موجبات رنج و الم او را فراهم می آورد قهراً گریزان است.

هربرت اسپنسر به مریبان سفارش می کند که: بهترین وسیله وصول به هدف این است که هر کسی ثمره رفتار و عکس العمل کارهای خود را شخصاً ببیند و می گوید: برای تعلیم اخلاق، توسل به وسائل تلقینی، کاری عبث و بیهوده است. وی از طریق مثال، این نکته را توضیح می دهد: وقتی کودکی بر زمین می خورد و پای او مجروح می شود و یا به علت برخورد با میز سرش بدرد می آید، جراحت و درد، عکس العمل طبیعی و انعکاس قهری عمل اوست این درد و رنج _ که مجازات و تنبیه قهری و طبیعی است _ او را وادار می دارد که در راه رفتن، مواظب خود باشد و با تنأنی و احتیاط گام بردارد. اگرچه طفل مانند یک گناهکار نیست و بدون قصد و هدف به زمین می خورد، ولی از طبیعت می آموزد که چگونه راه برود لذا عکس العمل رفتار عادی از حزم و احتیاط خود را فراموش نمی کند. پس خود طبیعت، عهده دار تعلیم و تربیت کودک می باشد. به او می آموزد که چگونه باید در پهنه زندگی از شر و بدی بگریزد و از خیر و نیکی پیروی کند.

وی می گوید: بهترین سنتی که باید در تأدیب طفل از آن پیروی شود، مجازات طبیعی است که متناسب عمل اوست. اما تنبیه و توبیخ و زجر طفل، از نوع تنبیه و مجازات است که فاقد هرگونه ارزش و اهمیت است، چون مخالف با سنن و قوانین طبیعت است و نظر به اینکه میان جرم طفل و کیفر ها و تنبیه تادیبی معمول، فاصله ای وجود دارد و باهم متناسب نیستند، ضرر و زیان چنان تنبیهاتی، از نفع آنها بیشتر است. به همین جهت می گوید: ایده و مثل اعلاهی کیفر صحیح را باید در مجازات طبیعی یافت به هیچ وجه به ندای عواطف و احساسات گوش فرا نمی دهد و هیچگونه شفاعت و وساطتی نزد او پذیرفته نیست و به هیچ روی در اجرای مجازات، از خود تردید و گریزی نشان نمی دهد، و هیچ نیروئینی تواند مانع از اجرای حکم او گردد.

باید گفت: سیستم تنبیه و مجازات طبیعی، سیستمی مردود و غیر قابل توجه است از آن جهت که سیستمی عاری از رحم و عاطفه بوده، و احياناً خطرناک و مرگ زا است. بنابراین طفل را در پناهگاه امنی از نظر رنج و شکنجه قرار نمی دهد. بلکه همواره او را مواجه با خطر های غیر قابل اغماضی میسازد. اگر ما از مثالهای اسپنسر در مجازات های طبیعی، صرف نظر کنیم، درباره گلوله آتشی که طفل می خواهد آنرا در دست بگیرد چه خواهیم گفت؟! آیا پدر می تواند در این بازیچه خطرناک، ساکت و بی تفاوت بماند تا خود طبیعت او را مجازات کند؟ مجازات طبیعی غالباً تناسب ریاضی با خطا و اشتباهات کودک ندارد

به هر حال نظریه مجازات طبیعی اگرچه در برخی از موارد عاری از خطر، می تواند به عنوان یک وسیله تربیتی موقتی، قابل قبول باشد ولی نمی توانیم آنرا به صورت یک ضابطه تربیتی بپذیریم و به تمام موارد و اوقات تعمیم دهیم، زیرا برای هیچ یک از اولیا و مربیان ممکن نیست تا دست روی دست بگذارند و فرزند خود را در کنار آتش یا لبه پرتگاه یا رودخانه عمیقی ببینند و یا مشاهده کنند که او آب متعفن و آلوده ای را بیاشامد و غذای فاسد و نامناسبی بخورد و بی تفاوت بمانند تا طفل، خود به خود با عکس العمل های طبیعی، تنبیه و مجازات گردد. علاوه بر این، برای رفتار نامطلوب و نکوهیده، مجازات طبیعی و عکس العمل فیزیکی و تنبیه قهری وجود ندارد تا کودک بخاطر آنها از رفتار های خلاف گریزان گردد. طفلی که کتاب و دفتر و یا پول رفیق خود را می رباید، از این سرقت و دزدی حتی احساس لذت و موفقیت می نماید. قطعاً در چنین رفتاری، تنبیه و مجازات طبیعی وجود ندارد جز هشدار وجدان، که آن هم هنوز در مرحله ای نیست که بتواند رفتار خلاف کودک را محکوم و یا جلوگیری کند.

تدابیر قبل از تنبیه

با اینکه اسلام برخی شرایط، تنبیه و مجازات را پذیرفته است، در عین حال _ چنانکه یادآور شدیم _ عامل مهر و محبت و رفق و مدارای با کودک و حتی با بزرگسالان را عامل مهمی در تربیت آنها می داند. میدانیم خداوند متعال نیز با ما مدارا می کند و بسیاری از اعمال زشت و ناشایست ما را نادیده می انگارد. ولی اگر از حدود خود تجاوز نمائیم اعمال ناستوده ما را کیفر خواهد داد:

لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند

رسول گرامی و مهربان اسلام برای پیشرفت دعوت و تربیت و اصلاح جامعه ای که در مسیر مخالف برنامه های اسلام گام برمی داشت، آزارهای فراوانی بخود دید و علیرغم همه این آزارها خویشتن را موظف به عفو و گذشت می دانست و احساس می کرد _ که به منظور تربیت صحیح باید رفق و مدارا را پیشه خود ساخته و بدی را با نیکی پاسخ دهد تا عوائد تربیتی او فزاینده تر گردد. روی نیرومند ترین ابزار تنبیه و مجازات پیامبر اسلام یعنی بر قبضه شمشیر آن حضرت سه جمله و تعبیر سازنده، که مثل اعلای اخلاقی را ارائه می دهند، نقش بسته بود که از آن جمله، عبارت

﴿أَحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ^۱﴾ بوده است.

• خداوند متعال به نبی اکرم (ص) فرموده بود که: نباید در برخورد با مردم و اصلاح آنها خشن و سختگیر باشد. چون با خشونت و سخت دلی نمیتوان نتیجه مطلوبی بدست آورد. چنانکه قرآن کریم می فرماید:

• ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۲﴾ • اگر درشتخوی سخت دل می بودی، مردم از پیرامون تو می پراکندند.

خدائی که بشر را آفریده است به طبیعت او از همه عقلا آشناتر است و به عواملی که او را بسوی شر و فساد، سوق می دهد آگاهی کافی دارد. همو در مورد عفو مردم نسبت به افراد خانواده می فرماید: برخی از همسران و فرزندان شما به حقوق شما تجاوز می کنند، پس از آنها بر حذر باشید. و اگر در گذرید و عفو کنید و ببخشید، خداوند آمرزنده مهربان است.

شهید ثانی براساس همین اصل، مربی و معلم را موظف به رفق و مدارا با شاگرد و کودک می داند چون اگر عفو و گذشت از تخلف و گناه بزرگسالان، محبوب خداوند باشد، بدون تردید اغماض و مدارای با کودکان و نوجوانان بخاطر خردسالی و نارسائی مشاعر آنها، نزد خداوند محبوب تر است. شهید اضافه میکند: در صورتیکه معلم، رفتاری بر خلاف فضیلت را در شاگرد مشاهده کند باید دستور پیامبر (ص) را بیاد آورد که فرمود: نسبت به کسی که او را تعلیم می دهید (و همچنین) نسبت به کسی که از او علم و ادب می آموزید، نرم و ملایم و مهربان باشید. درباره این مسئله به زودی به تفضیل، گفتگو خواهد شد.

اغماض و چشم پوشی

مسئله ای که همیشه برای اولیا و مربیان مطرح بوده و هست، اینست که در مقابل بدیهایمتری، چه عکس العملی را در پیش گیرند؟ آیا بدی آنان را به بدی پاسخ گویند یا به نیکی یا...؟ (مبارزه با بدی، از طریق نیکی کردن) روش تربیتی بسیار حساسی است که اگر از طرف مربی و معلم به موقع و بجا اعمال شود، تحول عمیقی در فرد بوجود می آورو و در صورت بکارگیری بی موقع آن، نتیجه ای جز ترغیب و تشویق به ظلم و بدی و کمک به رواج آن در جامعه در بر نخواهد داشت. بنابراین اگر مربی احتمال دهد که این تاثیر مطلوب در مرتبی ندارد، باید از بکارگیری آن صرفه نظر نماید.

در این قسمت به عنوان عکس العمل در برابر بدی مرتبی، روشی را بیان می کنیم که کاربرد بیشتری از روش (بدی را به نیکی پاسخ گفتن) برای مربی دارد، و آن (اغماض و چشم پوشی از بدی مرتبی است).

حساسیت این روش از روش قبلی کمتر است. اگر مربی روش اول (یعنی مقابله بدی با نیکی) را در موقعیت نامناسب بکار گیرد، در واقع بدی را تشویق کرده است اما در روش دوم در صورتیکه بی جا اعمال شود هرچند نتیجه ناخوشایندی به همراه خواهد داشت و در پاره ای از موارد بمنزله تایید از بدی، محسوب خواهد شد اما به عنوان تشویق به بدی بشمار نمی رود. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم پس از تجلیل از

مومنینی که آزار و اذیت مردم را بوسیله مدارا و حلم و حوصله از خود دور می کنند، می فرماید: و چون سخن بیهوده بشنوند، از آن رو گردانیده و گویند اعمال ما برای ما، اعمال شما برای شما، سلام بر شما، ما را حوصلتی در بحث با جاهلان نیست.

انذار و تهدید در قرآن

قرآن کریم نسبت به موارد تخلف، شیوه های مختلف انذار را اعلام می کند. مثلاً گاهی شخص متخلف را به عدم رضایت و خشنودی خدا از وی، تهدید می کند گرچه این تهدید در نفوس مؤمنان سخت اثر می کند ولی آن ابتدایی ترین مرحله انذار است:

«آیا وقت آن نرسیده است که گروندگان (ظاهری) دلهاشان به یاد خدا خاشع گردد و قلباً به حقایقی که نازل شده است توجه کنند و مانند کسانی که قبلاً کتاب آسمانی تورات بر ایشان نازل شد نباشند که دوره طولانی برآنان گذشته، و دلهاشان سخت شده است و بسیاری از آنان فاسق و بدکارند؟»

در مواقعی هم انذار شدید تری بعمل آورده، به طور صریح مستخلفین و مجرمین را از غضب خدا می ترساند:

«آیا سزاوار نبود که شما مؤمنان زن و مرد تان چون از منافقان چنین بهتان و دروغها شنیدید، حسن ظنتان درباره یکدیگر بیشتر شده و گویند این (سخن منافقان) دروغی است آشکار که برای (تفرقه مسلمین) می گویند

«اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما مؤمنان، به مجرد خوض در اینگونه سخنان به شما عذاب سختی می رسد. زیرا شما آن سخنان منافقان را از زبان یکدیگر تلقی کرده و حرفی بر زبان می گویند که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک می پندارید، در صورتیکه نزد خدا بسیار بزرگ است. چرا به محض شنیدن این سخن (منافقان) نگفتید به ما روا نیست که اینگونه سخنان (دروغ) را به زبان آوریم و نگفتید پاک خدایا این تهمت و بتهانی بزرگ است. خدا به شما مؤمنان موعظه و نصیحت می کند تا اگر ایمان دارید هرگز گرد این قبیل گفته ها نگردید.»

در مواردی لحن انذار را سخت تر و شدیدتر کرده و متخلف را با عنوان اعلام جنگ با خدا و رسول تهدید می کند:

ای اهل ایمان! از خدا بترسید و پروا گیرید و هرچه را که از ربا و سود آن باقی مانده است رها کنید و از فکر آن منصرف شوید اگر برآستی اهل ایمانید که اگر چنین نکنید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته اید. «

مرتبه دیگر به کیفر اخروی تهدید می کند :

«کسانی هستند که دیگری را شریک خدای یکتا نمی خوانند و نفس محترمی را که خدا (قتلش را) حرام کرده است نمی کشند جز اینکه آیا واقعاً مستحق قتل باشد و گرد زنا هم نمی گردند که

هرکس چنین کند کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت دو برابر شده و با ذلت و خواری همیشه در آن عذاب باقی خواهد ماند.»

آنگاه به عذاب در همین دنیا تهدید می نماید « بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نروید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد به جای شما برمی گمارد.»

« و اگر مثل گذشته تان نافرمانی کنید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد.»

« اگر از خدا روی بگردانند آنها را به عذابی دردناک در دنیا و آخرت معذب خواهد کرد.»

مراتب کیفر را هم برای هر کسی جدا تعیین می کند :

« باید شما مؤمنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه تنبیه و مجازات کنید.»

« دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید.»

خداوند متعال ، به نسبت درجات و مراتب مردم ، درجات کیفر را هم متفاوت قرار داده است. بعضی از مردم با یک اشاره کوچک قلبشان می لرزد و وجدانشان بیدار می شود و با همان اشاره از راه منحرف به راه راست برمی گردند. پاره ای دیگر از مردم هستند که هیچ چیز آنها را از راه غلط باز نمی دارد ، مگر خشم شدید و فریاد غضب آلود .

پاره ای نیز، تنها تهدید به عذابی که در آینده درباره شان اجرا می شود کافی است و باید ابزار تنبیه را به آنها نشان داد تا با مشاهده آن دست از کار خلاف بردارند . سرانجام عده ای نیز، حتماً باید سوزش کیفر را با جسم خود احساس کنند تا به راه راست باز آیند.

تنبیه بدنی

تنبیه بدنی غالباً سازنده نیست، بلکه به عنوان یک عامل بازدارنده در تربیت محسوب می شود . کودک ممکن است از ترس کتک، به حسب ظاهر دست از کار خلاف بردارد و در حضور اولیاء و مربیان آن کار را انجام ندهد ، اما عادت بد او غالباً از بین نمی رود .

تنبیهات بدنی گاهی ضرر های غیر قابل جبرانی را به همراه دارد، به عنوان مثال:

۱- کودک عادت می کند که در برابر زور بدون چون و چرا تسلیم گردد و با این منطق خو بگیرد که زور و قدری پیروز است ، هر وقت عصبانی شدی بزن و باکی نداشته باش.

۲- تنبیهات بدنی احياناً ممکن است در کودک عقده ای نسبت به اولیاء و مربیان ایجاد کند و حالت طغیان و سرکشی را در او برانگیزد.

۳- کودک را ترسو بار می آورد. بوسیله کتک، شخصیت کودک در هم شکسته می شود و تعادل روحی او بر هم می خورد و احتمالاً به بیماری های روانی مبتلا می گردد.

اسلام تنبیهات بدنی را نکوهش کرده است . حضرت علی (ع) فرمود:

« پندپذیری انسان عاقل بوسیله ادب و تربیت است ، چهارپایان و حیواناتند که تنها با زدن، تربیت می شوند.»

« پیغمبر اکرم (ص) فرمود: در تعلیم و تربیت مدارا کنید و سختگیری ننمائید . زیرا معلم دانشمند بهتر از سختگیر می باشد.»

« شخصی می گوید : از دست پسرم نزد موسی بن جعفر (ع) شکایت کردم فرمود: کتک به زن، اما از او دوری کن لیکن دوری و قهر تو طول نکشد.»

پیامبر اسلام در مورد تربیت دینی کودک و افراد خردسال می فرماید :

« فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز وادارید (و در صورت تخلف از آن) در ده سالگی ، آنان را تنبیه بدنی نمائید.»

ملاحظه می کنیم که در این حدیث ،تنبیه بدنی به عنوان نخستین عامل برای ایجاد عادت دینی معرفی نشده است ، بلکه به عنوان یک عامل استثنائی - آنهم در سن ده سالگی کودک ، در صورتی که او در این سن از انجام یک تمرین دینی و فرضیه عبادی تخلف کند- روا و جائز است و پیش از ده سالگی تنبیه بدنی حتی در مورد تخلف دینی مجاز نمی باشد. قطعاً این تنبیه بدنی - طبق موازین و قوانین فقهی - نباید از حدود ایجاد درد تجاوز و به حد جرح و حتی ایجاد سرخی در بدن منجر شود.

اسحق بن عمار خدمت امام صادق شرفیاب شد. به مناسبتی سخن از تنبیه به میان آمد. عرض کرد من گاهی کودکم را تا صد تازیانه می زنم امام فرمود: کودک را نباید حد زد!! آنچه تو می کنی حد زدن است و این بر طفل روا نیست. بلکه لازم است کودکان نیکو ادب شوند.

اگر اولیاء و مربیان ، کودک را به گونه ای تنبیه بدنی کنند که صورتش را سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا (هر مثقال ۱۸ نخود است) و اگر کبود شود ۳ مثقال و اگر سیاه شود ۶ مثقال شرعی طلا بدهند و اگر جای دیگر بدن کودک به واسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کنند نصف مقدار طلائی که گفته شد باید بپردازند. و این یک حکم فقهی است که حتی در مورد بزرگسالان نیز صادق است.

پدران و مادرانی که فرزندان خود را در کودکی کتک زده اند به طوری که دیه واجب شده باشد ، مدیونند و باید دیه را به فرزندان خود بپردازند یا آنان را راضی کنند که ببخشند. حکم آموزگاران که شاگردان کلاس خود را زده اند نیز همین است .

بررسیها نشان داده است که افراط در تنبیه، گاهی موجب پیدایش عقده نسبت به اولیا و مربیان و دلسردی از زندگی می شود.چنین کودکی یا از خانواده و مدرسه می گریزد، یا در برابر اولیا و مربیان مقاومت می کند و یا بالاخره به فکر انتقام جوئی می افتد.

تنبیه غیر بدنی

بسیاری از اولیا و مربیان، برای تربیت کودکان ، از تنبیهات غیر بدنی استفاده می کنند مانند حبس کردن کودک در محلهای ترسناک، طعنه، تحقیر، دشنام، سرزنش افراطی، اهانت و.... این قبیل تنبیهات ضررشان کمتر از تنبیهات بدنی نیست.

حضر علی فرمود: « بسا سخنی که از حمله شدیدتر است.»

آنچه زخم زبان کند بر مرد زخم شمشیر جان ستان نکند

این قبیل تنبیهات، شخصیت کودک را در هم می کوبد و اسباب ترس و اضطراب وی را فراهم می سازد: چه بسیار اتفاق افتاده است که کودک محبوس چنان ترسیده که به ضعف اعصاب مبتلا شده و تا آخر عمر نتوانسته است از عوارض آن رهایی یابد. و گاهی چنان مرعوب شده که سخته کرده است. فحش و بدزبانی علاوه بر حرمت برای کودک بدآموزی دارد و او را به این عمل زشت عادت می دهد.

پاره ای از تنبیهات غیر بدنی چنین نتایج سوئی را به بار نمی آورد، مانند : قهر کردن از کوک، محروم کردن وی از تفریح، منع از بازی و دهها از این قبیل تنبیهات ساده و بی خطر.

این قبیل تنبیهات اگر درست و به طور عاقلانه بکار گرفته شوند برای تعلیم تربیت کودکان تا حدودی مفید واقع می شوند و ضرر چندانی هم ندارند.

« مردی حضور امام موسی بن جعفر (ع) از فرزند خود شکایت کرد. حضرت فرمود فرزندت را زن، و برای ادب کردنش، از او قهر کن، ولی قهرت طول نکشد. » در این حدیث امام تنبیه بدنی کودک را صریحاً منع فرموده و به جای آن به مجازات عاطفی توصیه فرموده است. البته همانطور که قبلاً اشاره شد اصولاً تنبیه، اعم از بدنی و غیر بدنی غالباً سازنده نیست و اثر مثبتی از خود به جا نمی گذارد و میل به اصلاح را در کودک به وجود نمی آورد. کودک به خاطر ترس از تنبیه ممکن است از ارتکاب علنی عمل خلاف اجتناب نماید ولی آن را در خفا انجام دهد، یا از ترس تنبیه به فریبکاری و دروغ گوئی و ریا کاری متوسل گردد.

لازم به تذکر است که نه تنها افراط در تنبیهات بدنی از نظر اسلام مردود شناخته شده، بلکه از افراط در تنبیهات غیر بدنی نیز جلوگیری شده است:

حضرت علی (ع) فرمود: « زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند ».

پدر و مادر می خواهند با سرزنش های پی گیر و مداوم خود، کودک را از عمل زشتی که مرتکب می شود باز دارند. تصمیم و شخصیت او را در هم بشکنند، و اراده خود را بر وی تحمیل نمایند. کودک نیز برای اینکه در این صحنه به کلی شکست نخورد و شخصیت خود را از دست ندهد، در مقابل پدر و مادر مقاومت می کند و با ادامه عمل نادرست خود استقلال خویش را ثابت و شخصیت خود را آشکار می نماید.

تنبیه برای عبرت دیگران

یکی از هدف های تنبیه در اسلام، پند و اندرز به دیگران و عبرت آموزی ناظران تنبیه است.

خداوند متعال در قرآن کریم در مورد تنبیه زن و مرد زناکار می فرماید: « باید گروهی از مؤمنین، حاضر و ناظر تنبیه زن و مرد زناکار باشند. » منظور این است که دیگران با مشاهده تنبیه گناهکار، عبرت اندوزند. و از طرفی نیز خود متخلف، بیشتر تحت تاثیر تنبیه قرار گیرد. چون اثری که از تنبیه عاید گناهکار می گردد علاوه بر درد و رنج، این است که رسوا و مفتضح می شود. بی تردید علاقه به احترام و برتری و سرافرازی، در انسان، فطری است و وقتی تنبیه به طور علنی انجام گرفت بر رنج او می افزاید و نیروی بازدارنده ای را در متخلف تقویت می کند. اما آثار مثبت تنبیه بدنی متخلف در تنبیه ناظران، این است که گویا درد و رنجی که گناهکار دچار آن می شود به آنها نیز سرایت می کند و به حکم وجدان و عواطف، آنها نیز مانند متخلف دردمند می شوند. تصور و تخیل، به ایجاد این حالت مدد می کند. زیرا درد و رنج او را می بینند و در مخیله خود آن را تصویر می نمایند که هرگاه این تنبیه و مجازات بر آنها واقع می شد چه اثری در آنان ایجاد می کرد.

گاهی در مورد کودکان و نوجوانان، شرایطی پیش می آید که ناگزیر باید به منظور جلوگیری از تکرار تخلف آنها علناً تنبیه شوند تا در یک فرصت محدود، نتیجه گسترده تری عاید دیگران گردد.

نکات مهم در امر تنبیه

در امر تنبیه کودکان به نکاتی باید توجه کرد که اهم آنها بدینقرارند:

- ۱_ قبل از اعمال تنبیه باید ریشه و علت تخلف را کشف کرد تا با از میان بردن آن از تکرار تخلف جلوگیری بعمل آید.
- ۲_ تنبیه باید به عنوان آخرین روش تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.
- ۳_ تنبیه کودک، کار بسیار حساسی است. مربی در تنبیه کودک باید فوق العاده دقیق و محتاط باشد. به همین جهت به اولیا و مربیان توصیه می شود تا آنجا که ممکن است به تنبیه بدنی متوسل نشوند.
- ۴_ در همه حال باید سعی و مراقبت بعمل آید که تنبیه در حضور جمع خصوصاً در مقابل دوستان کودک، اعمال نشود. زیرا موجب افراط در رنجاندن کودک و سبب پیدایش حالت گستاخی وی می گردد.
- ۵_ معلم نباید بهیچوجه امر تنبیه را به دانش آموزان دیگر محوّل نماید، که این امر در روان کودک و همچنین در روابط فیما بین دانش آموزان، اثری ناروا و زیانبخش بجای می گذارد.
- ۶_ باید عمل بد کودک نکوهش شود نه شخصیت او از همه جهات مورد تحقیر واقع گردد. مثلاً اگر کودک کار نا شایستی انجام داده است، باید گفت: «این کار تو نادرست است» نه اینکه: «تو فرد نادرستی هستی» و تنبیه به نشانه تنفر از عمل زشت وی باید صورت پذیرد نه تنفر از خود کودک.
- ۷_ تنبیه به صورت مضاعف کاری خطاست، یعنی هم کتک زدن در کار باشد و هم طعنه و نیشخند.
- ۸_ تنبیه ها لازم نیست همیشه زبانی باشد. گاهی یک نگاه ملامت بار، بی اعتنائی و... می تواند برای طفل آموزنده و سازنده باشد.
- ۹_ نباید در تنبیه زیاده روی نمود، چون در اثر تکرار و زیاده روی، اثر خود را از دست می دهد.
- ۱۰_ اگر کودک فلج یا ناقص العضو، خطائی مرتکب شد نباید علاوه بر تنبیه، نقص عضو او را به رخ کشید. چون اینگونه ملامت ها چنانچه در قسمت «روش تکریم شخصیت» آمده است، موجب ناهنجاری روانی کودک می گردد. همچنین کودک را نباید با القاب زننده و تحقیر آمیز مورد تنبیه و نکوهش قرار داد.
- ۱۱_ در مقام تنبیه به رخ کشیدن خوبیهای همسالان کودک، غالباً نمی تواند نتیجه مفیدی در بر داشته باشد. زیرا در بیشتر موارد چنین عملی موجب تحریک حس حسادت کودک نسبت به همسالان خود می گردد.
- ۱۲_ در تنبیه سعی شود در اظهار عیب مختلف، از صراحت در بیان خودداری گردد و حتی الامکان از روش تعریض و کنایه استفاده شود.
- ۱۳_ تنبیه باید در مورد تخلف مشخصی انجام گیرد، تا کودک بتواند علت تنبیه را درک نماید و در موارد دیگر از آن دوری کند.
- ۱۴_ هر خطا و اشتباه کودک قابل تنبیه نیست، مثلاً اگر لیوان از دست کودک بیفتد و بشکند، بجای شدت لحن، باید به او تذکر داد تا اشتباهش تکرار نگردد.
- ۱۵_ در مقام تنبیه باید اوضاع روحی و شرایط و احوال و مشکلات خانوادگی کودک را در نظر گرفت.
- ۱۶_ نباید کودک بوسیله اوهام و خرافات و پدیده های غیر ملموس تهدید شود. مثلاً نباید او را با دیو، غول و امثال آن بترسانند.

۱۷_ در اجرای تنبیه ضروری نباید اهمال و تعویق را روا دانست لذا نباید به تدریج خطاهای کودک را نادیده انگاشت و پس از تراکم آنها ، ناگهان وی را به شدت مورد انتقاد و تنبیه قرار داد.

۱۸_ تنبیه نباید به هیچوجه به خاطر انتقام و تشفی خاطر انجام پذیرد. بنابر این باید مربی در حین تنبیه کدوک کاملاً بر احساسات خود مسلط باشد. بگونه ای که در کدوک این احساس پدید نیاید که آنها از تنبیه وی خوشحالند .

۱۹_ در برخی از موارد لازم است اگر یکی از پدر و مادر یا مربیان کدوک را تنبیه می کنند دیگری میانجی گردد و البته نباید هیچیک از آنها دیگری را در اعمال تنبیه تخطئه نمایند.

۲۰_ لاف زدن اولیا و مربیان در تنبیه کدوک، اگر چه ممکن است در او تأثیر سطحی ایجاد کند ولی کدوک، غیر واقعی بودن آنرا بزودی در می یابد و موجب می گردد اولاً تنبیه تأثیر خود را از دست بدهد و ثانیاً نوعی بدآموزی برای کدوک به همراه داشته باشد.

۲۱_ اگر هر یک از اولیا و مربیان، از یک نوع شوه تربیتی و متضاد با دیگری پیروی کند، بدیهی است که چنین روش های نامنظم و دلبخواه، کدوکان و نوجوانانی نابسامان و پریشان_ از نظر اخلاقی_ تحویل جامعه می دهد.

۲۲_ یکی از طرق تنبیه برای رشد نوجوانانی که رشد مذهبی دارند، این است که به او تفهیم کنیم که خداوند از تخلف او راضی و خشنود نیست.

۲۳_ اگر کدوک از کارش پشیمان شد و از رفتارش بازگشت، باید او را با مهر و نوازش پذیرا شد.